۱- درسی از ولایت

۲- حدیث ثقلین

اثر:
سیّد ابوالفضل علّامهٔ برقعی

۳

درسی از
ولایت

این کتاب از حقّ خبردارت کند | از غلوّ و شرک بیزارت کند
طالب توحید خالص ای جناب | بایدی حتماً بخواند این کتاب

اثر: سیّد ابوالفضل علّامهٔ برقعی

بسمه تعالی

الحمد لله الّذی لم یزل و لا یزال والصّلوة علی النّبیّ و اصحابه و الآل .

بدانکه اسلام دین توحید و برای یکتا پرستی آمده و اصول آن عقلی و فطری است و تمام رسولان إلهی برای همین هدف آمدند و در این مرحله تقلید روا نیست .

متأسفانه تاکنون که ۱۴ قرن برآن گذشته هرکس آمده شاخ و برگی برآن افزوده و از تابناکی و درخشندگی آن کاسته و آنرا تیره و تار ساخته نظامی گوید :

بسکه ببستند برآن برگ و ساز گرتو ببینی نشناسیش باز

اکنون اگر کسی بخواهد خرافات و تیرگی آنرا با هزاران دلیل برطرف سازد امکان ندارد ، زیرا خرافات و موهوماتی که در اسلام آورده شده موجب دکانهای پر درآمد شده و هر دکانی هزاران متولّی دارد که اسلام را عوض کرده اند . بلکه بقول علی (ع) در خطبهٔ ۱۰۶ : لبس الاسلام لبس الفرو مقلوبا . یعنی اسلام را مانند پوستین وارونه پوشانیده‌اند

در زمان آنحضرت که صدر اسلام بوده چنین باشد ، زمان ما حالش روشن است ، زیرا آب چشمهٔ کوهستان مایهٔ حیات و گوارا است ، ولی چون وارد خیابانها و کوچه ها و در دسترس مردم آمد آنقدر در آن آشغال و کثافت میریزند که پس از ده خیابان دیگر همان آب مایهٔ بیماری و مرگ خواهد بود . دین اسلام نیز که مایهٔ حیات ابدی و توحید بود بصورتی درآمده که مایهٔ شرك و مجموعه‌ای از خرافات شده ، حتّی یکی از دانشجویان

دانشگاه را دیدم که از اسلام بیزاری میجوید و میگوید این اسلامی که در مملکت ما میباشد مجموعه‌ای از مداحی و تملّق از گذشتگان و یا بزرگان دینی است.

اکنون اگر کسی بخواهد اسلام حقیقی را بدون کم و زیاد بدست آورد باید بسرچشمه و محل دست نخورده و مدرك اولیهٔ آن که قرآن است مراجعه کند تا بسعادتش رهبری کند. اگر از اسباب هواپیما و یا کشتی دریانورد چیزی گم شود و یا از ابزار و اجزای آن کم گردد و یا خلبان ناشی حرکت دهد موجب خطر ساکنین و مسافرین شود.
همچنین است اسلام اگر چیزی از آن کم و زیاد گردد و یا بافکار شرك و اوهام آلوده گردد و یا بغیر اهلش رجوع شود حتمًا موجب ذلّت ونکبت و هلاك دنیا و آخرت باشد.

صدر اسلام که مسلمین بقرآن آشنا بودند و کتاب دیگری نداشتند و اسلام بافکار بشری مبتلا و آلوده نشده بود پیشروی کردند. دشمنان اسلام از یهود و نصاری و زنادقه و مجوس چون قدرت دفع اسلام و مسلمین را نداشتند، آمدند جعل حدیث و جعل اکاذیب بنام اسلام نمودند و افکار خود را که غلوّ و زیاده روی در حقّ بزرگانشان بود در میان مسلمین وارد کردند و مسلمین را از راه قرآن منحرف ساختند.

چه بسیار کسانیکه دم از اسلام زده و عقائد شان با اسلام سازش ندارد بلکه ضدّ اسلام است. تمیز حقائق اسلام و عقائد صحیح آن برای کسی آسانست که پناه بقرآن برد و تقلید از این و آن نکند و به پرچمداران خرافات و دکانداران دینی و مذهبی مراجعه نکند، بلکه افکار خود را با قرآن بسنجد و اصلاح نماید.

خدای تعالی قرآن را میزان صحّت و بطلان مطالب قرار داده نه اخبار را چنانکه در سورهٔ شوری آیهٔ ۱۷ فرموده: اللّه الّذی انزل الکتاب بالحقّ و المیزان.

امیرالمؤمنین علی علیه السّلام نیز در خطبهٔ ۱۸ در وصف قرآن فرموده: لا تکشف الظّلمات إلّا به. و در خطبهٔ ۱۳۸ فرموده در وصف عقلا که باید

رأی خود را متوجّه قرآن کنند نه اینکه قرآن را حمل برأی خود گردانند و در خطبهٔ ۱۷٦ فرموده عقائد خود را متّهم بدانید و بر قرآن عرضه بدارید و آراء خود را بواسطهٔ قرآن تصفیه کنید : واتّهموا علیه آراءكم واستغشّوا فیه أهواءكم .

متأسّفانه أمّت ما امروزه هر دسته و هر مذهبی قرآن را پشت سر گذاشته و باخبار نزد خود چسبیده اند ، چنانکه قرآن فرموده : كلّ حزب بما لديهم فرحون قرآن را قطعی الدّلاله نمیدانند و باخبار نزد خود حمل میکنند درصورتیکه تمام أئمّهٔهدی فرموده اند اخبار خود را با قرآن بسنجید و با قرآن اصلاح کنید و آنچه موافق قرآن استبگیرید و مخالف قرآن را واگذارید ، زیرا ما مخالف کتاب خدا سخنی نمیگوئیم مثلا امام صادق (ع) میفرماید ماوافق القرآن فخذوه و ماخالف القرآن فدعوه .

امّا پیشوایان مذاهب بعکس این عمل کردند چنانکه امیرالمؤمنین علی (ع) در خطبهٔ ۱٤٥ فرموده : و لیس عند اهل ذلك الزّمان سلعة أبور من الكتاب إذا تلی حقّ تلاوته و لا أنفق منه إذا حرّف عن مواضعه ...فقد نبذ الكتاب حملته و تناساه حفظته ، فالكتاب يومئذ و أهله طريدان منفيّان ، و صاحبان مصطحبان فی طريق واحد لا يؤويهما مؤو ، فالكتاب و اهله فی ذلك الزّمان فی النّاس و ليسا فيهم ، و معهم و ليسا معهم ، لأنّ الضّلالة لا توافق الهدی و إن اجتمعا تا میفرماید كأنّهم أئمّة الكتاب و ليس الكتاب إمامهم ، فلم يبق عندهم منه إلّا اسمه و لا يعرفون إلّا خطّه و زبره .

یعنی و نزد اهل آنزمان چیزی بی ارزش تر از قرآن نخواهد بود هرگاه قرآن آن طوریکه سزاوار است تلاوت شود و چیزی با ارزش تر از قرآن نباشد هرگاه معنی آنرا از موضع خود بگردانند ، پس حاملین قرآن آنرا فراموش کرده اند (یعنی آنانکه مبلّغ قرآن و مرجع مسلمین هستند بکلّی از آن بی خبرند) . پس قرآن و اهل آن مطرود و مردم از آنان گریزانند و بلکه آنانرا از خود نفی میکنند ، و قرآن و اهلش

د و همراه د ر یکراهند که احد ی ایشانرا مأوی ند هد . پس قرآن واهلش د ر آنزمان د ر میان مرد مند د رحالی که با مرد م نیستند وگویا د ر میان مرد م نیستند زیرا گمراهی با هد ایت موافق نباشد اگرچه د ر یکجـــا باشند . تا آنکه میفرماید : گویا ایشان امام و پیشوای قرآنند و قـــرآن امام ایشان نیست د ر حالیکه قرآن باید امام باشد . پس باقی نمانـــد از قرآن جز نامش و نشناسند مگرخطوط و حروفش را و از مفهوم آن بی خبرند .

پیمبر اسلام که اوّلین متخصّص راه توحید است بأمّت خود اعلام خطر نمود ه و فرمود ه : فاذا التبست علیکم الفتن کقطع اللّیل المظلم فعلیکـم بالقرآن . یعنی هرگاه فتنه ها راه را بر شما مشتبه ساخت و ماننـــد پاره های شب تارد ر راه د یانت بخطر افتاد ید بر شما باد بقرآن کهقرآن شما را راهنمای خوبی است . و د ر حد یث د یگر فرمود ه : من طلـــب الهد ی من غیر القرآن اضلّه اللّه . یعنی هرکس هد ایت را از غیر قرآن بجوید خد ا او را بگمراهی واگذارد .

بهرحال زمان ما هد ایت قرآن را کافی نمید انند و هر فرقه باخباری چسبید ه اند که موجب تفرقه و گمراهی ایشان همان اخبار مخالف قـرآن است . حتّی مخالفین اسلام باین حقیقت اقرار کرد ه و نفاق و گمراهـــی مسلمین را بواسطهٔ د وری از قرآن مید انند .

تولستوی فیلسوف روسی مینویسد اگر کسی بخواهد سهل و سادگـی و هد ایت اسلام را بفهمد باید قرآن را بد قّت مطالعه کند زیرا د ر آن احکام و عقائد یست واضح و بنا شد ه بر حقایق روشن .

ولز مورّخ انگلیسی میگوید : اگر کسی بخواهد معنی اسلام را بیابد باید بقرآن مراجعه کند و هرکس بخواهد د ینی انتخاب کند که سیـرآن با تمدّ ن بشر پیشرفت د اشته باشد باید اسلام را اختیار کند .

متأسّفانه أمّت ما معتقد ند کهقرآن قابل د رك نیست تا بکتب احاد یث مجعوله و خرافاتی که بنام امام جعل شد ه مراجعه شود و باید قرآن را بواسطهٔ اخبار فهمید آنهم علما می فهمند.د ر صورتیکه اخبار از قـــرآن مشکل تراست چنانکه أئمّه نیز فرمود ه اند : احادیثنا صعب مستصعـــب

و قرآن از هر کتابی روشن تراست

خدایتعالی قرآن را سهل و آسان خوانده چنانکه در سورهٔ قمر چهارمرتبه مکرّر فرموده : ولقد یسّرنا القرآن یعنی بتحقیق ما قرآن‌راآسان نمودیم و در سورهٔ فرقان آیهٔ ۳۳ فرموده : و لا یأتونك بمثل إلّا جئناك بالحقّ و أحسن تفسیرًا یعنی ایشان هیچ مثلی نمی آورند مگرآنکه ما بحقّ و بنیکوترین تفسیر برایت آوردیم . و فرموده : أنزلنا الیکم نورًا مبینًا و در سورهٔ مائده فرموده : قد جائکم من اللّه نور و کتاب مبین . و نیز فرموده : بیان للنّاس و یا هدی للنّاس و یا موعظة للنّاس . ونفرموده هدی للعلماء و موعظة للعلماء و بیان للعلماء .

چگونه مردم پابرهنهٔ بی سواد مشرکین صدر اسلام قرآن‌رافهمیدند و بآن گرویدند ، ولی پیشوایان امروزه باقرارِ خود، قرآن را قابل فهم نمیدانند . و لذا مسلمین بقرآن بی رغبت شده و هدایت خود را از غیر قرآن یعنی از دهان پیشوایان و روحانی‌نمایان میگیرند و باخبار موهومه و جعلیّات و بدعتها چسبیده اند .

قرآن میگوید خدا مستقلّ و منفرد در آفرینش‌و ادارهٔ جهان است و احتیاج بمدیر و سرپرست و وزیری ندارد و هرکس‌غیر خدا را مدیر و سرپرست و قیّم جهان بداند مشرکست ولی مردم از حقایق قرآن بی اطّلاع هستند .

عدّه ای از بی خبرانْ‌توحید قرآن را بشرك آلوده و بدلیلهای پوچ و فریبنده دلهای‌مسلمین را منحرف‌و باخبار مجعوله مشغول‌ساخته‌اند .

بر کسیکه دانا و بیدار و دیندار است واجب است که مسلمین‌راآگاه سازد و از چنگال شیاطین انسی و جنّی و دکانداران مذهبی‌برهاند .

حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) و رسولخدا (ص) از دست اینان راحت نبودند ، اینان آنقدر بر رسولخدا دروغ بستند که امیرالمؤمنین (ع) در خطبهٔ ۲۰۱ فرموده :ولقد کذب‌علی رسول‌اللّه (ص) علی‌عهده حتّی قام خطیبًا فقال :من کذب‌علیّ متعمّدًا فلیتبوّأ مقعده من النّار. یعنی در زمان رسولخدا (ص) آنقدر بر آنجناب دروغ بستند که آنحضرت

برخاست و خطابه خواند و فرمود : آنکه بر من عمداً دروغ بندد جایگاه او پر از آتش گردد . جائیکه زمان رسولخدا چنین باشد زمان ما چه خواهد بود .

دشمنان دین و جهّال متعصّبین تا توانسته برسول خدا و أئمّهٔ هدی دروغ ها بستند و بدعتها در اسلام وارد ساختند . خدا فرموده : لولا ینهاهم الرّبّانیّون چرا خدا پرستان ایشانرا نهی نکردند . و رسول خدا فرمود : اذا ظهرت البدع فی أمّتی فلیظهر العالم علمه والّا فعلیه لعنة اللّه و الملائکة و النّاس اجمعین . یعنی هرگاه در أمّت من بدعتها ظاهر شد باید دانشمند دانش خود را اظهار و با بدعتها پیکار نماید و اگرنه بر او است لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم .

این حقیر برای اعلام خطر و انجام وظیفهٔ وجدانی و دفع شرک از اسلام و مسلمین با دلائل محکم قرآنی و اخبار صحیحه و براهین عقلی این کتاب را بنام درسی از ولایت مینویسم تا بلکه جوانان خصوصاً افراد دانشجو را بیدار و از شرك و غلوهای بدتر از کفر برهانم . البتّه ساده و روان و روشن مینویسم ، تا شرّ دشمنان حضرات أئمّهٔ هدی خصوصاً دشمنان حضرت امیرالمؤمنین علی (ع) را از سر مردم دور کنم و مچ مدّعیان ولایت که بنام آنحضرت و دوستی او مردم را بدام کفر و شرك میاندازند باز کنم .

من خود را پیرو و شیعهٔ حقیقی حضرت علی (ع) میدانم و قلبم مملوّ از دوستی و محبّت حضرت مولای متّقیان میباشد و دگاندارانیکه خود را بآنحضرت چسبانیده و بنام دوستی او کتاب خدا و قرآنرا پایمال کرده اند و اسلام را آلوده ساخته اند دوست آنحضرت نمیدانم .

دوست آنحضرت کسی استکه تابع قرآن باشد و دین آنحضرت واصول و فروعی که آنحضرت قبول داشته بپذیرد وکم و زیاد نکند .

حضرت علی (ع) طبق دستور قرآن که فرموده : آمنوا باللّهورسوله و الکتاب الّذی نزّل علی رسوله و الکتاب الّذی انزل من قبل و من یکفر باللّه و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم الآخر بهمین اصول ایمان آورد و اصول

دین او ایمان بچیزهائیکه خدا دستور داده،بوده ، و خود را از اصول دین نشمرد و نگفت ایمان بخودم و یا باولادم آورده ام . و مکرّر میفرمود من تابع اسلام و کتاب خدا و سنّت رسول میباشم . او تابع دین بود نه آنکه اصل و فرع دین باشد و از خود مداحی نمیکرد و مردم را از مدح نسبت بخود منع میکرد و در خطبهٔ ۲۱۴ فرموده : فلاتثنوا علیّ بجمیل ثناء . و مداحی از مخلوق را مردود شمرده .

دوست آنحضرت کسی استکه معتقدات او یعنی عقائد دینی او مانند او باشد . او بخدا و رسول و قیامت ایمان آورد ولی دشمنان دوست نمای او بهزاران چیز ایمان آورده و همه را از اصول ایمان میشمرند . و پس از اصول دین بنام اصول مذهب اصولی زیاد کرده اند .

خود أئمّه خصوصًا حضرت صادق (ع) نفرمود من مذهبی آورده ام ، ولی اینان مذهبی بنام او آورده اند که در قرآن و در نهج البلاغه نامی از آن نیست . حضرت علی علیه السلام بملائکه و کتب خدائی ورسولان الهی ایمان آورد طبق آیهٔ ۲۸۵ بقره ، و هرکس بملائکه و کتب الهی که معرّف خدا و رسول و معادند ایمان نیاورد مسلمان نیست . ولی اینان آنحضرت را از کتب و رسل الهی بالاتر و برتر میدانند و ایمان باو را از اصول مذهب و لازم میشمرند .

با اینکه خود آنحضرت در خطبهٔ ۲۰۳ نهج البلاغه میفرماید : نظرت الی کتاب الله و ماوضع لنا و امرنا بالحکم فیه فاتّبعت و ما استنّ النّبیّ فاقتدیته . آنحضرت نفرمود بمن وحی میشود و یک کلمه بر اصول و فروع دین نیفزود ولی اینان هرچه خواستند بر دین خدا بنام آنحضرت بافتند وزیاد کردند .

بطور یقین ما که بخواهیم راه و روش و عقائد صحیح آنحضرت راطبق کتاب خدا بیان کنیم و خرافات ایشانرا برطرف سازیم بما تاخت و تاز خواهند کرد و بلکه تکفیر خواهند کرد و از هیچ تهمت و افترا و فحش دریغ نخواهند کرد . و در مملکتی که مملوّ از خرافاتست برای ما پناه و ملجأی جز خدا نخواهد بود زیرا تجربه شده هرکسی حقائقی را برای

راهنمائی و بیداری مردم گفته او را کوبیده و بلکه کشته اند .

روحانی نمایان دروغی اول تکفیر میکنند و چون شخصی را بکفر نسبت دادند هرچه بخواهند غیبت و تهمت میزنند زیرا غیبت و تهمت بکافر را جائز میدانند . مثلاً دکتر علی شریعتی که خدا او را رحمت کند ، یکی گفت او سنی است ، دیگری گفت او وهابی است ، سومی گفت پول از ابن سعود گرفته ، چهارمی گفت حوالهٔ ماه سی هزار تومان که ابن سعود باو میدهد نزد ما است . دیگری گفت او دشمن علی است . و حسینیهٔ ارشاد را یزیدیهٔ ارشاد خواندند . ما میدانیم همین تهمتها را بما نیز خواهند زد زیرا کسی که جواب منطقی ندارد و میخواهد دکان خرافات خود را حفظ کند ناچار بهمین دروغها و تهمتها چنگ میزنند و یکمدّه عوام کالا نعام باور میکنند و دکانداران بهدف خود که دور کردن مردم از حقّگو است میرسند و عوام بخواب خرگوشی میمانند و برای سواری بدکانداران آماده میشود . ولی ما چون برای انجام وظیفهٔ اسلامی این کار را میکنیم از تهمتها و افتراها نمی هراسیم وجزای خود را از خدا میخواهیم .

این حقیر در سنّ پیری منزلی که مأوی و سکنی کنم ندارم و الآن دربدر و سرگردان و مقدار زیادی مقروضم . ولی دشمنان من میگویند او باغها دارد و ملکها خریده و از ابن سعود و عراق پولها گرفته و میگویند جاسوس صهیونیسم است . و هنوز کسی پیدا نشده از ایشان مدرك بخواهد و ایشانرا بر این دروغها مؤاخذه نماید . بلکه همین روحانی نمایان که در هر مسئله اختلاف دارند بر دشمنی ما متّحد ند و برای حفظ دکان قتل ما را واجب میدانند . و اگر اذیتها و آزارها و فحاشیها و تهمتهای ایشانرا ذکر کنم کتابها خواهد شد .

بسیاری از فامیل و دوستان ما میگویند امروزه فسق و فجور وهرزگی مسلمین را فرا گرفته جای این سخنان نیست شما بروید اول گرفتاریهای دیگر را اصلاح کنید . ما جواب میگوئیم هیچ فسق و فجور و گرفتاری

مانند شرك نیست ، باید اول مردم را از شرك نجات داد و باضافه دین آلوده بی اثر است ، باید اول آلودگی دینی را برطرف کرد .
جوانان ما که از اسلام و اخلاق اسلامی دور و فرارینند برای آنستکه دین را مجموعه ای از خرافات میدانند و اسلام خود را از همین روحانی نمایان و از زبان ایشان شنیده اند و از حقایق اسلام و توحید بی خبرنـد و از مجالس دینی جز خرافات نگرفته اند .
عده ای دیگر بما میگویند شما و سخنان شما موجب تفرقه میشود جواب ما این استکه اتحاد در شرك باطل است و ما همهٔ فرق اسلامی را بقرآن که حبل الله است دعوت میکنیم و همه را باتحادی که امر قرآن استراهنمائی کرده و از خرافات مذهبی که موجب تفرقه است دور میکنیم و این کار موجب وحدت مسلمین است نه تفرقه . تفرقه این استکه خدا در سورهٔ روم آیهٔ ۳۱ فرموده : و لا تکونوا من المشرکین من الّذین فرّقوا دینهم و کانوا شیعًا کلّ حزب بما لدیهم فرحون یعنی از مشرکین نباشید از آنانکه تفرقهٔ دینی آورده و شیعه شیعه شدند که هردسته و حزبی بآنچه خود دارند خوشحالند . بنا براین کسانیکه مردم را بشرك و خرافات می‌کشند آنان تفرقه اندازند نه ما که دعوت بتوحید و قرآن میکنیم و میگوئیم خدا فرموده : واعتصموا بحبل اللّه جمیعًا و لا تفرّقوا . و امیرالمؤمنین (ع) مکرر در نهج البلاغه فرموده حبل‌الله قرآن است ما میگوئیم قرآن موجب اتّحاد ولی اخبار مذهبی موجب تفرقه است .
دانشمندان مذهبی بواسطهٔ اخبار مذهبی حتی در مفاهیم قرآن ایجاد اختلاف کرده اند و همین موجب نفاق و شقاق شده چنانکه خدا در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۷۶ فرموده : ذلك بانّ اللّه نزّل الکتاب بالحقّ و انّ الّذین اختلفوا فی الکتاب لفی شقاق بعید . و در جای دیگرفرموده و ما اختلف الّذین اوتوا الکتاب الاّ من بعد ما جائهم العلم بغیًا بینهم بنا براین تمسّك بقرآن موجب وحدت است نه تفرقه و تمام تفرقه ها را در ادیان الهی همان دانشمندانی آوردند که کتاب آسمانی داشتند، ولی مردم را از آن دور کردند .

خدا مکرّر فرموده : اتّبعوا ما أنزل الیکم من ربّکم و نفرموده : اتّبعوا الاحادیث اگرچه ما احادیث موافق قرآن را قبول داریم ولی قرآن را چنانچه خدا فرموده أحسن الحدیث میدانیم چنانکه در سورهٔ زمر آیهٔ ۲۳ فرموده اللّه نزّل أحسن الحدیث کتابًا ... و در سورهٔ جاثیه فرموده فبأیّ حدیث بعد الله و آیاته یؤمنون و فرموده و من أصدق من اللّه حدیثًا یعنی کیست که از جهت حدیث از خدا راستگوتر باشد .

بهرحال حقیقت اینستکه اختلاف از نام مذهب آمده و این مذاهب متعدّده چون صدر اسلام نبود مردم مسلمان متّحد بودند :

هدف از دین اسلام اتّحاد است   ز مذهب تفرقه جنگ وفساد است

باید بمدّعیان دوستی دروغی حضرت امیرالمؤمنین گفت آیا آنحضرت مذهب صوفی و یا شیخی و یا جعفری و یا حنفی و یا مالکی و حنبلی داشت و یا هیچکدام . خدا نام دین خود را اسلام گذاشته ودر سورهٔ حج آیهٔ ۷۸ فرموده هو سمّاکم المسلمین و تمام پیغمبران را مسلمان خوانده پس نامیکه خدا برای مسلمین گذاشته مسلم و نام دیگری را جائزنشمرده .

چگونه مدّعیان پیروی رسولخدا نام دین اسلام را بنام مذهب تبدیل کرده و موجب تفرقه شده اند ، پس ما که دعوت باسلام میکنیم دعوت ما باتحاد است ، ولی مذهب سازان موجب تفرقه شده اند . خدا فرموده و من یبتغ غیرالاسلام دینا فلن یقبل منه یعنی هرکس دینی را بجوید غیر اسلام هرگز از او پذیرفته نخواهد شد . آیا نام اسلام بهتر ازسایر نامهای مذهبی نیست ، این نام را خدا انتخاب کرده و موجب وحدت تمام فرق اسلامی است .

ما در این کتاب معنی ولایت را که خدا و رسول خواسته بیان میکنیم و خود مفتخر بهمان ولایت میباشیم نه ولایتی که غلاة و مفوّضه و شیخیّه و مشرکین برای خرابی اسلام آورده اند . تا هرکس طالب باشد هدایت شود و ندانسته تقلید از این و آن نکند و این کتاب را نخوانده بسخن مغرضین گوش ندهد .

عجب این استکه عدّه ای خواندن این کتاب را حرام میدانند ولی

خواندن کتبی که ردّ براین کتاب نوشته شده واجب میدانند . ما نمیدانیم چگونه کتاب نخوانده را مردم مردود بدانند ، و چگونه قضاوت یکطرفی را روا میدانند . خدا فرموده هرکتابی و هرسخنی را ملاحظه کنید و أحسن آنرا پیروی کنید ، چنانکه در سورهٔزمرآیهٔ ۱۷ فرموده : فبشر عباد الذین یستمعون القول فیتبعون أحسنه أولئك الذین هدیهم الله و أولئك هم أولو الألباب . یعنی بشارت بده ببندگانم آنانکه سخن را میشنوند ونیکوتر آنرا پیروی میکنند ایشانند که خدا هدایتشان کرده و ایشانند همان خردمندان .

متأسفانه کسانی بر ما ردّ نوشته اند که مسلّمًا اصول دین علی علیه السلام را نمیدانند و اصول دینشان با اصول دین آنحضرت متغایر است ، او ایمان بخودش را از اصول دین نشمرد ، ولی اینان گویا ایمان و اسلام او را ناقص می شمرند ، و میگویند باید بحضرت عباس و امام هشتم نیز ایمان آورد . ما میگوئیم تمام أنبیاء و أوصیاء فرموده اند که انسان بهر راهی میرود باید بینا باشد و کورکورانه نرود ، و خدا فرموده : لیهلك من هلك عن بیّنة و یحیی من حیّ عن بیّنة ، و نباشد از کسانیکه خدا در سورهٔ أحزاب آیهٔ ۶۸ فرموده در مذمّت ایشان که بدنبال عقل نرفته و میگویند : إنا أطعنا سادتنا و کبراءنا فأضلونا السبیلا ... یعنی ما اطاعت آقایان و بزرگان خود را کردیم آنان مارا گمراه کردند خدایا عذابشان راد ومقابل گردان . اینان بسخن مراجع تقلید شان نیز گوش نداده اند زیرا تمام مراجع تقلید گفته‌اند که اصول دین و عقائد تقلیدی نیست .

زمان جاهلیّت برای هریك از بزرگان و رؤسا که قدرتی داشتند کرنش وتعظیم میکردند و صفات إلهی برای او قائل میشدند و اورا مؤثر در سرنوشت و سعادت خود می پنداشتند و بدینوسیله استخدام و استثمار او میشدند ، اسلام آمد تمام این خرافات و بردگی هارا برداشت و خود رسولخدا (ص) مکرّر گوشزد مردم میکرد که أنا بشر مثلکم و میگفت رسولا من أنفسهم ، من بشری مانند شمایم و بشری غیرشما نیستم ، و اگر بمن وحی میشود بسایر انبیا نیزوحی می شد . پس بشر را بیدار کرد که نباید برای

بشر دیگر و یا مخلوق دیگر کرنش و ستایش کند ، و میفرمود : انبیاآمده‌اند بشر را بخدا دعوت کنند نه بخود شان . این فرمایشات موجب توجّه عقلا و برتری اسلام از سایر مرامها شد .

مسلمین پس از پیغمبر (ص) در اثر دوری از قرآن و توجه باخبار غیر قرآنی چنان بجهالت فرورفتند که خلفای همان پیغمبر را همه‌کارهٔجهان و مدیر عالم امکان خواندند . و اخیرًا مذاهبی بنام ولایت تکوینی ، رسول خدا و امام را از حدود بشریت بالا برده و احزابی پیدا شده که بغلوّ و شرك افتادند و موجب بیزاری عقلا از اسلام شدند و خیال کردند دین یعنی تملّق از بزرگان گذشته ، عدّه‌ای منزجر و روگردان شدند ، عدّهٔ دیگری برای حفظ دکّان چنان باین اوهام و خرافات چسبیدند که حاضر بتفکّر و تعقّل نشدند .

امام سجّاد (ع) بابی خالد کابلی فرمود : یهود بنام دوستی عزیر بجائی رسیدند که هرچه دلشان خواست در حقّ او گفتند در نتیجه نه عزیر از ایشان است و نه ایشان از عزیر ، و نصاری از دوستی عیسی بجائی رسیدند که هرچه دلشان خواست در حقّ او غلوّ کردند ، پس نه عیسی از نصاری است و نه نصاری از عیسی ، و ما أئمّه نیز چنین خواهیم بود ، زیرا عدّه‌ای ادّعای دوستی ما کنند تا آنجا که بگویند و غلوّ کنند در حقّ ما آنچه یهود و نصاری در حقّ عزیر و عیسی (ع) گفتند پس نه ایشان از ما و نه ما از ایشانیم ، چنانچه خدا در سورهٔ أنعام آیهٔ ۱۵۹ فرموده : إنّ الّذین فرّقوا دینهم و کانوا شیعًا لست منهم فی شیٔ . یعنی محقّقًا آنانکه تفرقهٔ دینی بوجود آوردند و شیعه شیعه شدند توای رسول خدا از آنان نیستی .

ما برای طرفداری توحید و ولایت حقیقی قرآنی و دفع شرك گفتار (خدا و رسول) را بررسی کرده هرچه مطابق قرآن و حدیث موافق قرآن باشد پذیرفته مینگاریم ، وگرنه طبق دستور خدا و أئمه (ع) آن را ردّ می کنیم و از خردمندان انتظار داریم که نخوانده بسخن مغرضین قضاوت نکنند و بیك خطّ و یك صفحه که مطابق مذاقشان نشد قناعت ننمایند و

اگر پس از مطالعه اشکالی دارند و یا از ما اشتباهی دیدند بخود ما مراجعه کنند و ما را از اشتباه خارج سازند و مانند جهال وبیچارگان بفحش و افترا نپردازند .

بهرحال ما قرآن و عقل و احادیث صحیحه را قبول داریم واز کسیکه ما را از اشتباه آگاه سازد ممنونیم .

والسلام علی من اتبع الهدی واللّعنه علی من اتبع الهوی

الاقل السید ابوالفضل ابن‌الرضا

(علاّمهٔ برقعی)

بسم‌اللّه‌الرّحمن الرّحیم و لا حول و لا قوّة إلّا باللّه .

بدانکه ولایت در لغت بمعنی دوستی آمده چنانکه خدا فرموده : والمؤمنون و المؤمنات بعضهم أولیاء بعض . یعنی مؤمنین و مؤمنات برخی از ایشان دوست برخی دیگرند . طبق این آیات باید هرکس راکه ایمان بخدا و رسول دارد ما دوست داشته باشیم . و بطریق أولی بزرگان مؤمنین را چه حضرت علی (ع) باشد و چه سلمان و چه دیگری ما دوست داریم و از دستور دین خود میدانیم ، و طبق‌آیهٔ : لا تتّخذوا الکافرین أولیاء (نساء آیهٔ ۱۴۴) از کفار و دشمنان خدا و رسول بیزاریم . و نیز ولایت بمعنی یاور و ناصر و سرپرست و قیّم بأمور آمده چنانکه در شرع پدر ولایت بر طفل صغیرخود دارد . پس‌ولایت معانی متعدده دارد و باید هرکجا در کلامی لفظ ولایت وارد شده از قرائن کلامی فهمید که کدام معنی اراده شده‌است . اکنون در این کتاب بحثی در ولایت

بمعنی أخیر است که سرپرستی و زعامت و قیّم بأمور باشد . و میخواهیم بررسی کنیم که ولایت انبیا و اولیاء بمعنی زعامت و سرپرستی ایشان چه مقدار و در چه أموری است .آیا سرپرست و زمامدار أمور شرعند و قانوناً حقّ أمر و نهی بمردم دارند یعنی ولایت ایشان تشریعی وقانونی است ، و یا آنکه آنان ولایت و سرپرستی برتمام جهان دارند از عرش و فرش و حتّی در خلقت و دادن هستی و رزق و حیات و موت نیز ولایت دارند که این را ولایت تکوینی میگوئیم .

پس ولایت دو قسم شد : تشریعی و تکوینی . سپس باید گفت شك نیست که خدایتعالی خود ولایت تکوینی و تشریعی دارد بر بشر و بر سایر مخلوقات ،و خود او قیّم و سرپرست جهانست و احتیاج بشریك و وزیر و شریك و مدیر دیگری ندارد و عاجز و خسته از ادارهٔ جهان نمیشود حال آیا ولایت أنبیا و أولیا آیا مانند ولایت خدااست یاخیر؟ مامعتقدیم ولایت أنبیا و أولیا مانند خدا نیست ، بلکه طبق قرآن ولایت آنان تشریعی است و بقدری است که خدا در قرآن معین کرده ، و قول بولایت تکوینی برای ایشان مخالف قرآن و نوعی از شرك و ضدّ قوانین اسلام است .

أمّا عدّهای مانند غلاه و مفوّضه و شیخیّه و عدّهای مانند مدّاحان و شعراء و مقلّدین ایشان میگویند ولایت رسول و امام مانند ولایت خدا تکوینی و تشریعی است که اداره و سرپرستی تمام جهان باذن و مدد خدای سبحان با ایشان است . ما أدلّهٔ خود را ذکر نموده، سپس بأدلّه و شبهات ایشان پرداخته و با مدارك صحیحه می سنجیم تا خود خوانند مقضاوت کند و در این مسئله که از عقائد است تقلید ننماید . ضمنا باید دانست ما آیات قرآن را در این کتاب فقط ترجمه کردهایم و تفسیر نکرده ایم تا کسی نگوید بمیل خود تفسیر کرده و هیچ آیهای ترجمهٔ متعدد ندارد .

آیات قرآن که دلالت بر ولایت تشریعی دارد :

آیهٔ اول سورهٔ احزاب آیهٔ ۷ - النّبیّ أولی بالمؤمنین من أنفسهم .

و أزواجه أمّهاتهم . یعنی این پیغمبر أولویّت دارد نسبت بمؤمنین از خود شان و زوجات او مادران ایشانند . حال باید دید آیا مؤمنین برخود شان چگونه ولایتی دارند تا رسول خدا (ص) أولویّت داشته باشد . آیا مؤمنین بر خود شان ولایت تکوینی دارند یعنی میتوانند خود شان را خلق کنند و حیات دهند ؟ و آیا حقّ دارند که دست و پای خود را ببرند و از بین ببرند تا رسول خدا (ص) بطریق أولی چنین ولایتی داشته باشد ؟ و آیا ولایت در این آیه نسبت به مؤمنین است و یا بآسمانها و زمین ؟ و اگر نسبت بتمام جهان است چرا نفرموده : النّبیّ أولی بالسّموات و الأرضین و یا نفرموده : النّبیّ ولیّ کلّ شیء ؟ پس معلوم میشود ولایت او فقط نسبت به مؤمنین است آنهم طبق قوانین قرآن و شرع . یعنی تشریعی است نه تکوینی . و اگر ولایت رسول خدا (ص) چنین باشد ولایت امام بالاتر از او نیست . باضافه در این آیه أولویّت را فقط به رسول اختصاص داده نه بکس دیگر همانطوریکه در این آیه فرموده : و أزواجه أمّهاتهم و نمیتوان گفت ازواج وصیّه و یا خلفائه أمّهاتهم پس أولویّت نیز مانند أمّیّت ازواج اختصاصی است و معنی أولویّت رسول اینستکه جان او را مقدّم بدارند در محافظت و فرمان او را بر فرمان دیگران ترجیح دهند .

آیهٔ دوّم : سورهٔ جاثیه آیهٔ ۱۸ ـ ثمّ جعلناك علی شریعة من الأمر فاتّبعها یعنی سپس تورا مبعوث کردیم و تورا بر أمر شریعت موظّف قرار داده ایم آنرا پیروی نما. این آیه صریح است که ولایت رسول خدا (ص) ووظیفهٔ او أمور تشریعی است نه تکوینی .

آیهٔ سوّم : سورهٔ مائده آیهٔ ۵۵ ـ یا أیّها الّذین آمنوا... إنّما ولیّکم اللّه ورسوله و الّذین آمنوا الّذین یقیمون الصّلاة و یؤتون الزّکاة و هم راکعون . یعنی ای مؤمنین همانا ولیّ شما است خدا ورسول او و آنانکه نماز میخوانند و در حال رکوع و یا حال تواضع زکات میدهند . ودر این آیه ولیّ را میتوان بمعنی دوست گرفت بقرینهٔ آیات قبل وبعد آن که قرینه‌ای برای این معنی است که فرموده : یا أیّها الّذین آمنوا لا تتّخذوا الیهود والنّصاری أولیاء وفرموده : یا أیّها الّذین آمنوا لا تتّخذوا الّذین اتّخذوا دینکم هزوا و لعبا من الّذین أوتوا الکتاب من قبلکم و الکفّار أولیاء . یعنی یهود ونصاری وآنانکه دین شما را بازیچه گرفته‌اند از اهل کتاب پیش از شما و کفّار را دوست نگیرید ودوست شما فقط خدا و رسول و مؤمنین اهل نماز و زکاتند .

و میتوان گفت اگر معنی ولیّ غیر از دوست باشد آیات اینجا از تناسب

میافتد زیرا نمیتوان برای کفار ولایت تکوینی را اثبات و یا نفی نمود وکسی از مؤمنین آنان را والی تکوینی نگرفته تا خدا نهی کند . ما نباید تناسب آیات را ندیده بگیریم و هرچه خواستیم در آیات إلهی ببافیم و قرآن را لغو و بی تناسب قرار دهیم ، برای آنکه امام خود را سرپرست جهان بدانیم . باضافه ضمیر«کم» در «إنّما وليّكم الله» خطاب بمؤمنین است ومی فرماید ولیّ شما و نفرموده ولیّ آسمان و زمین .

ما نمی‌دانیم کسانیکه میخواهند از این آیه ولایت تکوینی برتمام جهان را بیرون آورند چه غرض و مرضی دارند ؟ آیا اگر مثلاً حضرت علی (ع) ولایت بر تمام جهان داشت فرضاً نیمی از ولایت خود را بایشان میدهد و اگر علی علیه‌السّلام دست اندرکار خدا و سرپرست جهان شد چه نفعی بایشان دارد جز آلوده کردن اسلام و کشیده شدن ایشان بشرك وکفر؟. و غلوّ در ولایت چه ثمری دارد

آیا کسانیکه منکر اسلامند میشود باین سخنان ایشان‌رادعوت باسلام کرد و یا اینکه موجب تنفّر عقلای جهان خواهد شد ؟ باضافه در این آیه نام علی (ع) نیست بلکه تعیین وظیفه برای تمام مؤمنین است که کفار را دوست خود ندانند بلکه خدا و رسول و مؤمنین اهل نماز و زکات رادوست خود بدانند . حال باید از این دایگان خیرخواه تر از مادر پرسید اگر کسی از این آیه ولایت تکوینی بر تمام جهان را نفهمید آیا کافر است و باید او را تکفیر کرد و صدها فحش باو داد ؟ آیا مگر اسلام دین زور و دین طعن و لعن است ؟ این آیه خطاب بمؤمنین است وخطاب به موجودات دیگر نیست بقرینهٔ کلمهٔ کم پس‌از وجود مؤمنین و ولایت تکوینی برموجودی قبل‌از وجود آن است . اگر بگوئي در این آیه ولایت مؤمنین را ردیف ولایت خدا آورده ، پس ولایت مومن مانند ولایت خدااست بر تمام جهان و نسبت بتمام أمور؟ جواب این استکه چون ولایت در اینجا برای مؤمنین آمده در ردیف خدا پس بمعنی همان دوستی است وگرنه‌محال است مؤمنین مانند خدا باشند در سرپرستی و ایجاد تمام ممکنات . پس زعامت و قیمومیت و مدیریت نیست وگرنه کفر و شرك لازم میآید .

این آیه در مقام ولایت نسبت بمؤمنین است بواسطهٔ خطاب کم و جملهٔ یاأیّهاالّذین آمنوا . و در مقام کیفیّت ولایت خدا نیست ، زیراآیات قیمومیّت و ولایت خدا بر موجودات در آیات دیگر بیان شده و آنرا از غیر خدا نفی نموده و فرموده : مالکم من دون‌اللّه من ولیّ و لا نصیر. یعنی برای شما غیرخدا ولیّ و یاوری نیست که این ولایت ولایت تکوینی است ، و ولیّ در این آیه بمعنی سرپرست در تکوین است . پس در آن آیهٔ ۵۵ مائده اثبات ولایت تکوینی برای مؤمنین نشده تا ضدّ این آیه گردد و در این آیه نفی شود .

آیهٔ چهارم : سورهٔ بقره آیهٔ ۱۲۴ـ که فرموده بحضرت ابراهیم إنی جاعلك للنّاس إماما و نفرموده لکلّ شیءٍ إماما . پس مقصود امامت برمردم است نه برتمام جهان بقرینهٔ کلمهٔ للنّاس ، و ولایت فرع بر امامت است و گرنه کلمهٔ للنّاس لغو میگردد . حضرت علی (ع) در نهج البلاغه در خطبه‌های ۹۳ و ۱۱۵ دربارهٔ امامت رسولخدا (ص) میفرماید : فهو امام من اتقی. بهرحال از آیات قرآن استفاده میشود که ولایت رسولخدا (ص) و بطریق أولی ولایت امام فقط ولایت تشریعی و برای مردم است . پس‌اگر کسی برای رسول و امام ولایت تکوینی قائل شود باید دلیلی و مدرکی بیاورد ، درحالیکه مدرکی ندارد . و خود امیرالمؤمنین در دعاهای خود میگوید : یا سریع‌الرّضا اغفر لمن لا یملك إلّا الدّعاء ، و خود را مالك و صاحب اختیار چیزی نمیداند جز دعا کردن . و آیات بسیاری در قرآن استکه دلالت دارد رسولخدا (ص) اختیار نفع و ضرر تکوینی خود را ندارد چه برسد باوصیاء او. ما مقداری از آن آیات را برای اتمام حجت ذکر میکنیم لمن کان له قلب أو ألقی السمع و هو شهید .

آیاتیکه نفی ولایت تکوینی از رسولخدا نموده است :

آیهٔ اول : سورهٔ آل عمران آیهٔ ۱۲۳ـ لیس‌لك من الأمر شیءٌ أو یتوب علیهم أو یعذّبهم . یعنی أمری از أمور برای تووبرعهدهٔ تو نیست ، چه

خدا توبهٔ ایشان را بپذیرد و چه ایشان را عذاب کند . در اینجا خدا کلمهٔ شئ را نکره آورده در سیاق نفی که مفید عموم و شامل هر امری باشد یعنی هیچ کاری بر عهدهٔ رسول نیست جز آنچه خدا بیان کند. در تفسیر این آیه حضرت باقر (ع) فرموده امور حلال و حرام بدست رسولخدا است و این خبر صحیح است و ابلاغ حلال و حرام خدا باو واگذار شده واز عموم شئ استثنا گردیده مدّعای ما هم همین است که رسولخدا در امور شرعی و حلال و حرام ولایت دارد نه در أمور تکوینی . امّا امور تکوینی از اوسلب شده چنانکه طبرسی و شیخ طوسی همین بیان را در کتب تفسیر خود آورده‌اند در ذیل همین آیه .

آیهٔ دوم: سورهٔ آل‌عمران آیهٔ ۱۴۴- و ما محمّد إلّا رسول قد خلت من قبله الرّسل . در این آیه کلمهٔ ما و إلّا مفید حصر است یعنی محمّد (ص) هیچ عنوانی جز رسالت ندارد و رسالت او مانند رسولان گذشته است . ومسلّم استکه رسولان گذشته مدیرجهان و سرپرست کیهان نبودند و رسالت ایشان در أمور تشریعی بوده نه تکوینی . پس این آیه بطور واضح میگوید محمّد مأمور شرع است نه قیّوم جهان و عالم امکان وچنانکه رسولان گذشته همه جا حاضر و ناظر و مدیر جهان نبودند محمّد (ص) نیز چنان است ، در قرآن مذمت شده از نصاری که بمسیح صفات ربوبی دادند و غلو کردند . پس چگونه روا باشد که مسلمانان صفات ربوبی و سرپرستی و تربیت جهان را بحضرت محمد و یا علی علیهما السلام بدهند آیا ندیده‌اند آیهٔ ۳۰ سورهٔ توبه را که فرموده : اتّخذوا أحبارهم و رهبانهم أربابا من دون اللّه والمسیح ابن مریم ... وامام باقر و صادق چنانکه در جلد اول کافی وغیره آمده در تفسیر این آیه فرموده . مردم احبار و رهبان را عبادت (مثلا سجده) نکردند بلکه احبار و رهبان حرام را برای ایشان حلال و حلال را حرام کردند وایشان پذیرفتند . بهرحال خدا مذمّت کرده در این آیه از کسانیکه علماو مقدّسات خود را ارباب برای خود گرفتند . حال ما بقول این بی خردان فرضاً قبول کنیم که علی ولایت تکوینی دارد برتمام جهان و خدا باو حکومت عالم امکان را واگذار کرده و در باطن و حقیقت فرمانفرمای تمام عوالم امکان وسرپرست

تمام کهکشان‌ها است و رتق و فتق عالم با اواست و [در اینحال] اصحاب رسول‌آمدند و حکومت ظاهری مدینه و مکه را از او گرفتند و بدیگری دادند . آیا چنین کسی که مدیر تمام جهان است برای فوت حکومت مدینه و مکه باید از غصه دق کند و مانند کسیکه استخوان در گلوی او و خار در چشم او آمده غصه خورد و خود و پیروانش تا قیامت افسرده و گریان گردند وفقط بلعن و طعن پردازند ؟ آیا مدیر جهان اعتنا دارد بسلطنت زمین که مانند ارزن و خردلی است در بیابان جهان و برای فوت حکومت تمام زمین‌فرضا دعوای حیدر و نعمتی راه میاندازند ؟ آیا کسیکه میلیاردها تومان پول دارد برای فوت یك دوقرانی اینقدر ناله باید کند و مردم را قرن‌ها بگریه وزاری وادارد ؟ ما می پرسیم از کسانیکه کارشان روضه خوانی و طعن و لعن باصحاب پیغمبر (ص) است آیا برای خاطر کسیکه مدیرجهان بوده و هست و فقط ریاست دو شهر کوچکی [آنهم] که ده سالی از او فوت شده باید تاقیامت گریه کرد آیا اسلام برای همین کارها آمده و معنی دیانت همین‌است ؟

آیهٔ سوم :سورهٔ جن آیهٔ ۲- قل إنّی لا أملك لكم ضرّا و لا رشدا قل إنّی لن يجيرني من اللّه أحد و لن‌أجد من دونه ملتحدا إلا بلاغا من الله و رسالاته . یعنی بگو که من مالك ضرر و نفعی برای شما نیستم و من پناهی جز خدا نخواهم یافت جزاینکه من مبلغ پیغامهای خدایم . یعنی من عهده دار تبلیغم فقط.نه تکوین و نه چیز دیگری . حال باوجود چنین آیاتی چه غرضی و مرضی است که برویم بدنبال خیالات غلاة و شعراوبرای جانشین چنین رسولی هزاران مقام و منصب شرك آور بتراشیم .

آیهٔ چهارم :سورهٔ احقاف آیهٔ ۸ ـ قل ما كنت بدعًا من الرّسل و ما أدری ما يفعل بي و لا بكم إن أتّبع إلاّ ما يوحى إليّ . یعنی بگو من پیغمبر تازه درآمدی نیستم و مانند سایر رسولانم و نمیدانم بامن و شماچه‌خواهد شد و من پیروی نمیکنم مگرآنچه بمن وحی میشود . این آیه صریحًا میگوید خاتم الأنبياء مانند سایر رسولانست و از أمور آیندهٔ خود و دیگران بی‌خبر است . ماحضرات أئمه (ع) را امام میدانیم ولی از خاتم الأنبياء برتر و

بالاتر نمیدانیم .

آیهٔ پنجم و ششم سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۸۸ - قل لا أملك لنفسي نفعًا و لا ضرًّا إلّا ماشاء الله . و سورهٔ یونس آیهٔ ۴۹ - قل لا أملك لنفسي ضرًّا ولا نفعا إلّا ما شاء الله . یعنی بگو من مالك و صاحب اختیار نفع و ضرری برای خودم نیستم مگر آنچه خدا خواسته‌است . باید دید آنچه خدا خواسته چه مقدار است . آیا او میتوانست دفع پیری و دفع مرگ از خود کند و آیا رسولخدا (ص) میتوانست در احد شکست نخورد و میتوانست از خوردن سنگ به پیشانی و دندانش جلوگیری کند و آیا امیرالمؤمنین علیه السلام میتوانست دفع شرّ معاویه نماید و او را شکست دهد و بقتل رساند ؟ اگر میتوانست این کار واجب را چرا انجام نداد ؟ آیا علی (ع) میتوانست فرق شکافتهٔ خود را شفا دهد و اگر میتوانست چرا این کار واجب راانجام نداد و چرا بدنبال طبیب یهودی فرستاد ؟ آیا صلهٔ رحم واجب نیست چرا چشم برادر خود عقیل را که در آخر عمر کورشده بود چرا شفانداد ؟ کسانیکه دکان شفادادان برای أولیاء خدا تراشیده‌اند و هر روز برای قبر امام شفادادنی ایجاد و غوغا سر پا میکنند بیایند دو کلمهٔ منطقی جواب ما را بدهند و بفحش و لعن نپردازند .

آیهٔ هفتم تا شانزدهم : سورهٔ آل عمران آیهٔ ۲۰ - فإنّما عليك البلاغ و الله بصير بالعباد . و سورهٔ رعد آیهٔ ۴۱ فإنّما عليك البلاغ وعلينا الحساب و سورهٔ مائده آیهٔ ۹۴ : فاعلموا أنّما على رسولنا البلاغ و آیهٔ ۹۹ . و سورهٔ نور آیهٔ ۵۴ و سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۱۸ و سورهٔ نحل آیهٔ ۳۸ و ۸۴ و سورهٔ تغابن آیهٔ ۱۳ و سورهٔ شوری آیهٔ ۴۷ : فما أرسلناك عليهم حفيظًا إن عليك إلّا البلاغ . که در تمام این آیات صریحًا و بطور روشن خدا فرموده ای پیغمبر تو فقط مبلّغ دینی و کار دیگری برعهدهٔ تو نگذاشته‌ایم . و تو حافظ و نگهبان مردم نیستی . پس رسولی که حفیظ و نگهبان مردم نیست چگونه نگهبان و سرپرست تمام جهان است ؟ آیا کسانیکه دعاهای شرك آمیز میخوانند : یا محمّد و یا علي احفظاني فإنّكما حافظاي . آیا آیهٔ و ماجعلناك عليهم حفيظًا و آیهٔ فما أرسلناك عليهم حفيظا را ندیده و

قبول ندارند ؟ باید باین غالیان و بافندگان گفت از خدا بترسید و رسولخدا و أوصیای او را همکار خدا نکنید و مردم را بشرك و خرافات نکشانید . این بافندگان میگویند چون رسولخدا عقل بالفعل و متصل بعقل فعّال و مجرای فیض و قضاء و قدر إلهی است میتواند نگهبان جهان و حافظ مؤمنان و کافران باشد و با خدا شرکت سهامی داشته باشد ؟
نویسنده بسیار تأسّف میخورم که مسلمین از قرآن بی خبرند و باین بافندگی ها و خیال بافی ها خود را قانع ساخته‌اند . در آیات مذکوره کلمهٔ مبین تکرار شده که خواسته بفهماند کتاب خدا و رسالت پیامبر بیان مبین و روشن است و همه کس‌فهم است و سرّی و مبهم نیست .ولذا برای همه حجت است نه فقط برای علماء و امامان . پس‌کسیکه میگوید قرآن را نمی فهمیم و باید قرآن را رها سازیم و باخبار چنگ زنیم ، باید باو گفت عزیزم اخبار مشکل تر از قرآن است و خدا مکرّر فرموده : و لقد یسّرنا القرآن . یعنی ما قرآن را آسان قرار دادیم . ولی امام صادق (ع) فرمود : أحادیثنا صعب مستصعب . یعنی اخبار ما سخت و مشکل است . پس‌کسیکه قرآن سهل و آسان را نفهمد چگونه اخباریکه دارای ضدّ و نقیض و تعارض و تضادّ است بفهمد ؟ پس شما هم قرآن را رها سازید و هم اخبار را و بدور دین قلم بکشید تا دشمنان اسلام از شما خشنود گردند .
آیهٔ هفدهم : سورهٔ آل عمران آیهٔ ۷۵- و لا یأمرکم أن تتّخذوا الملائکه و النّبیّین أربابا أ یأمرکم بالکفر . یعنی خدا شما را امر نمیکند که فرشتگان و پیامبران را ارباب و مربّی خود بگیرید . آیا خدا باین کفر أمر میکند. خوانندهٔ عزیز ببین غیر خدا را ارباب و مربی خود دانستن کفر است طبق‌این آیه ، و در آیهٔ سورهٔ یوسف أ أرباب متفرّقون خیر أم اللّه الواحد القهّار. یعنی اربابهای جداجدا بهتر است یا خدای یکتای قهّار. حال چه مرضی دارند آنانکه امامان خود را ارباب قرار میدهند و صریحًا میگویند ماجیره‌خوار فلان ارباب‌هستیم و او است ارباب ما . مانند روضه‌خوانان که میگویند ارباب ما حسین (ع)است

آیهٔ هیجدهم: سورهٔ غاشیه آیهٔ ۲۲- فذکّر إنّما أنت مذکّر لست علیهم بمصیطر. یعنی ای رسول تذکّر بده تو فقط تذکّر دهنده‌ای و برایشان تسلّط نداری. پس رسولخدا که بر ایشان تسلّط ندارد چگونه برایشان و برتمام جهان تسلّط دارد؟ چگونه زمامدار امور هستی ایشان است؟ آیا آنکه کتاب أمراء هستی مینویسد و خود را آیت الله‌العظمی مینامد و یا آنکه برای‌عوام تر از خود آسمان ولایت و یا ولایت تکوینی امام مینویسد مروّج اسلام و قرآن است و یا مروّج کفر و شرك. آیت الله وآیت الله‌زاده‌ای خواست در مسجد ما امامت کند نتوانست یعنی مردم قبول نکردند، او کمرعداوت ما را بسته و برای اثبات کفر ما، ولایت تکوینی امام نوشته پس‌از سی سال و خود را آیت الله حجت میداند در صورتیکه خدا در سورهٔ نساء آیهٔ ۱۶۳ فرموده پس‌از رسولان و انبیا هیچ کس برای مردم حجت نیست.

آیهٔ نوزدهم: سورهٔ ص‌آیهٔ ۷۱- ماکان لی من علم بالملإ الأعلی اذ یختصمون. یعنی بگو مرا علمی بگروه فرشتگان بالاتر نیست هنگام‌گفتگوی ایشان. پس‌کسیکه علمی بملإ أعلی ندارد چگونه سرپرست و زمامدار ایشانست. و در سورهٔ توبه فرموده: و من أهل‌المدینة مردوا علی‌النفاق لاتعلمهم نحن نعلمهم. یعنی و بعضی از اهل مدینه منافقند ای پیغمبر تو نمیدانی و از ایشان بی خبری ما میدانیم. حال کسیکه باحوال‌منافقین علمی‌ندارد و ایشان را نمی شناسد چگونه ولایت تکوینی بر ایشان دارد؟ آیا کسانیکه صدها کتاب برای‌اثبات ولایت تکوینی مینویسند درحالیکه مردمشان از اصول و فروع‌دین خود بی خبرند واقعاً بیکارند و یا ازملّت خود جدایند؟ اکثر مردم زمان ما خدا را منکرند آیا کتاب اثبات‌ولایت تکوینی برای مخلوق موجب هدایت آنان خواهد شد؟ اگر کسی خدا را منکر شود بهدایت و تکفیر او نمی پردازند ولی اگر ولایت تکوینی بشری‌را انکار کند او را تکفیر نموده و فریادشان بلند میشود. آیا اینان غرضی جز حفظ دکان خرافات دارند؟

آیهٔ بیستم: سورهٔ کهف آیهٔ ۱۱۰- قل إنّما أنا بشرمثلکم یوحی إلیّ

یعنی بگو همانا من بشری مانند شمایم بمن وحی میشود . در این آیه میگوید فرق پیغمبر با سایر افراد بشر فقط وحی است. وحی هم راجع بقوانین شرعی و أمور تشریعی است چنانکه محال است بشری بتواند سرپرست و ولیّ أمور تکوینی تمام جهان شود ، همانطور رسولخدا (ص) نیز بشری است .

آیهٔ بیست و یکم: سورهٔ انعام آیهٔ ۱۵ - قل أ غیرالله أتّخذ ولیّا فاطر السّموات و الأرض و هو یطعم و لا یطعم قل إنّی أمرت أن أکون أوّل من أسلم و لا تکوننّ من المشرکین. یعنی بگو آیا غیرخدا را ولیّ و سرپرست بگیرم ، ولیّی که ایجاد کنندهٔ آسمان ها و زمین است بگو که من مأمورم اوّلین مسلمان باشم و ألبتّه از مشرکین مباش. یعنی هرکس غیر خدا را ولایت چنانی برخود قائل شود مشرکست و اسلام نیاورده ، پس این آیه میگوید ولایت تکوینی مخصوص کسی استکه خالق آسمان و زمین باشد وطعام نخورد . آیا رسول و امام خالق آسمانها و زمینند و طعام نمیخورند ؟ اگر چنین باشند ممکن است ولی و سرپرست جهان باشند . ملّت ما آنقدر از قرآن بی خبرند که آخوند ها بر ایشان ولایت فقیه قائل شده اند.

آیهٔ ۲۲ تا ۲٤ : سورهٔ أنعام آیهٔ ٦٦ - قل لست علیکم بوکیل و ۱۰۵ - و ما أنا علیکم بحفیظ - و آیهٔ ۱۰۸ - و ماجعلناك علیهم حفیظا و ماأنت علیهم بوکیل . یعنی ما تو را وکیل و کارگذار و نگهبان مردم قرارنداده یم پس رسولی که خود کارگذار و وکیل و نگهبان مردم نیست چگونه وصیّ او کارگذار مردمان و بلکه تمام جهانیان است و چگونه فقهای أمّت او ولایت و وکالت بر همهٔ أمّت او دارند ؟ .

آیهٔ ۲۵ : سورهٔ نساء آیهٔ ٤٨ - وکفی بالله ولیّا و کفی بالله نصیرا . یعنی خدا کافی برای ولایت و سرپرستی و برای یاری است ، پس احتیاج بولایت و سرپرستی و یاری دیگری نیست و ولایت تکوینی کس دیگر لغو وبیهوده است .

آیهٔ ۲٦ و ۲۷ - سورهٔ نساء آیهٔ ۸۳- فما أرسلناك علیهم حفیظا . یعنی ما

تو را برای نگهبانی ایشان نفرستادیم. و در آیهٔ ۱۲۳ فرموده: من یعمل سوءًا یجز به و لا یجد له من دون اللّٰه ولیّاً و لا نصیرًا. یعنی هرکس عمل بدی کند جزا داده خواهد شد بآن و برای او ولیّ و ناصری جز خدا یافت نشود. شاید کسانیکه برای غیرخدا ولایت تکوینی قائل میشوند هدفشان این استکه از غیرخدا تملّق گویند تا اعمال بدشان را ندیده بگیرد و خدا را از جزا و کیفر منصرف کنند.

آیهٔ ۲۸ و ۲۹: سورهٔ اسراء آیهٔ ۲- ألّا تتّخذوا من دونی وکیلا. و آیهٔ ۵۷- و ماأرسلناك علیهم وکیلا. یعنی جز مرا وکیل نگیرید و ماتو را برای کارگذاری ایشان نفرستادیم. آیت اللّٰهی بنام نمازی کتابی نوشته و گوید پس بنا براین آیه باید کسی را وکیل نگیریم و باب وکالت در فقه لغواست آن بیچاره خیال کرده وکالت اینجا وکالت قانونی و شرعی است ندانسته که وکالت تکوینی را خدا بیان کرده ومخصوص خود قرار داده است.

آیهٔ ۳۰- سورهٔ زمر آیهٔ ۳۷- أ لیس اللّٰه بکاف عبده. یعنی آیا خدا بندهٔ خود را کفایت نمیکند. اگراو کافی است برای بندگان چه احتیاجی بولایت و سرپرستی غیراو است. باید بجاهلی که میگوید و در دعامیخواند یا محمّد و یاعلی اکفیانی باید گفت مگر خدا کافی نیست؟. این جاهل آنقدر نادان است که اول میگوید یامحمّد یاعلی سپس شك میکند وگویا خیال میکند علی از محمّد بالاتراست و میگوید: یاعلیّ یامحمّد.

آیهٔ ۳۱: سورهٔ کهف آیهٔ ۲۶- أبصر به و أسمع مالهم من دونه من ولیّ و لایشرك فی حکمه أحدا. یعنی چه خدای بینا و چه خدای شنوائی است برای مردم ولیّ و سرپرستی جز او نیست و أحدی را در حکم و فرمان خود شریك ننموده. یعنی هرکس غیر او را ولیّ و یا شریك حکم او قرار دهد مشرك است. باوجود این آیات مبارکات چرا مراجع دینی بمریدان خود نمیگویند کتاب خدا حکم فرمودهٔ خدای واحد است و نباید بامام گفت: ألسّلام علیك یا شریك القرآن؟ متأسّفانه اینان بسکوت خود این شرك را امضاء کرده‌اند.

آیهٔ ۳۲ سورهٔ اسراء آیهٔ ۹۰- و قالوا لن نؤمن لك حتّى تفجر لنا من الأرض ینبوعا تا آخر که کفّار گفتند ما بتو ایمان نمیآوریم تا آنکه از زمین چشمهٔ آبی ظاهر کنی و زمین را بشکافی و آبی جاری کنی و باغی ایجاد کنی و یا آسمانرا بر سر ما فرود آری و مانند این أمور تکوینی که رسولخدا (ص) مأمور شد در جواب ایشان بگوید : هل کنت إلّا بشرًا رسولا ، آیا مگر من جز بشری هستم.و این کار ها بر عهدهٔ من نیست . تعجب اینست که آیت اللهی که خود را أعلم میداند میگفت رسول خدا و امام برهرسنگ و کلوخی ولایت دارد و هر سنگ و کلوخی در مقابل امام خاضع و مطیع است ، دانشجوئی باو گفت اگر چنین است پس چرا سنگ پیشانی ودندان رسولخدا را در جنگ احد شکست ، تا آن دانشجو این سخن را گفت آن آیت الله گفت ای خبیث ملعون توچه حقی داری در مجلس علما سخن بگوئی ، آن دانشجو گفت خبیث و ملعون خودتی و نزدیك بود غوغائی بر پا شود .

آیهٔ ۳۳ و ۳۴- سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۲۲ و ۴۱- مالکم من دون اللّه من ولیّ و لا نصیر - مثل الّذین اتّخذوا من دون اللّه أولیاء کمثل العنکبوت یعنی برای شما جز خدا ولیّ و نصیری نیست . و مثل آنانکه غیر خدا أولیاء خود گرفته‌اند مانند مثل عنکبوتست که برای خود خانهٔ سستی می سازد . در این آیات خدا مذمّت کرده از کسانیکه غیر خدا را ولی گرفته و مقصود از این ولایت ، دوستی نیست زیرا انسان میتواند با هرمسلمانی دوستی کند . پس مقصود همان ولایت تکوینی است که خدا مخصوص خود قرار داده است .

آیهٔ ۳۵- سورهٔ اسراء آیهٔ ۱۱۱ ولم یکن له شریك فی الملك و لم یکن له ولیّ من الذّل و کبّره تکبیرا . یعنی برای خدا شریکی در ملك و ولی و سرپرستی نیست زیرا أخذ ولی دلالت بر ذلّت دارد واو را بزرگ بدان بزرگ دانستنی .

آیهٔ ۳۶ : سورهٔ نور آیهٔ ۵۵ - وعد اللّه الّذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنّهم فی الأرض کما استخلف الّذین من قبلهم و لیمکّننّ لهم دینهم

الّذی ارتضی لهم . از امام صادق روایت کرده‌اند که فرمود این آیه راجع بامامان است که خدا بایشان وعده داده ایشان را خلیفه زمین کند و ایشان را تمکّن دینی دهد . بنابراین اکنون هنوز خلیفه در زمین نشده‌اند و تمکّن از اجرای دین ندارند و امامانی که تمکّن اجرای حدود إلهی و أمور دینی را ندارند چگونه سرپرست تکوینی مردم و جهانند .

از این آیه چند چیز استفاده میشود :

اوّل ـ خلافت أئمّه مانند خلافت گذشتگان است چنانکه گذشتگان متولّی أمور تکوین نبودند اینان نیز نیستند ، پس خلافت و سرپرستی ایشان در أمور تشریع و تمکّن دینی است نه تکوینی . و خلافت گذشتگان در قسمتی از زمین بوده .

دوّم ـ خدا ایشان را تمکّن خواهد داد برای نشر دین و فعلاً از همین نیز تمکّن ندارند .

سوّم آنکه خلافت ایشان در زمین است نه در تمام جهان . اگرچه ما آن روایت را صحیح نمیدانیم و این آیه را وعدهٔ خدا میدانیم راجع بمؤمنین زمان رسول خدا (ص) که خلیفه و جانشین کفّار شدند وتمکّن دینی پیدا کردند بدلیل کلمهٔ منکم که خطاب بحاضرین زمان رسول خدا است .

و صدها آیات دیگر در قرآن که ولایت تکوینی را از أنبیا نفی کرده ، مانند آیات إنّما أنا نذیر مبین . و آیهٔ ۳۵ سورهٔ انعام : و إن کان کبر علیك إعراضهم فإن استطعت أن تبتغی نفقاً فی الأرض أو سلّماً فی السّماء فتأتیهم بآیه و لوشاء اللّه لجمعهم علی الهدی فلاتکوننّ من الجاهلین . و آیهٔ ٦۳ سورهٔ انفال لو أنفقت مافی الأرض جمیعاً ماألّفت بین قلوبهم و لکنّ اللّه ألّف بینهم . و آیهٔ ٥٦ سورهٔ قصص إنّك لا تهدی من أحببت . که میفرماید تو فقط منذر آشکاری و کار دیگری از طرف ما نداری وآوردن معجزه و الفت انداختن بین مردم و هدایت ایشان بدست تو نیست . آیا خدا این همه آیات را برای چه و برای که نازل کرده ؟ برای آنکه دزدان دین نتوانند از خود ببافند و برای أولیاء خدا مقامات و صفات إلهی قائل شوند ، و آنان را ارباب و یا مکوّن و یا مدبّر جهان و یا أمراء هستی بدانند . ولی پس از مطالعهٔ این آیات اگرکسی

در بطلان سخن غلات شکی داشته باشد یا مغرض و دکان دار است و یا کودن . و اگر باخباری تمسّك جوید که موافق قرآن نباشد آن اخبار طبق قول أئمّه مردود است . ولی ما أخباری داریم که أئمّه طبق آیات قرآن ولایت تکوینی را از خود نفی کرده اند .

اخبار نفی ولایت تکوینی از رسول و امام :

اول ـ دعای جوشن کبیر که از رسولخدا و أئمّهٔ هدی روایت شده که در آن خوانده اند : یامن لایخلق الخلق إلّا هو یا من لا یبسط الرّزق إلّا هو یامن لا یدبّر الأمر إلّا هو یا من لا یصرف السّوء إلّا هو. یعنی ای خدائیکه خلق نمیکند جز خودش و بسط رزق نمیدهد جز او و أمور را تدبیر نمیکند جز او و بدی را برطرف نمیکند جز او.

دوّم ـ حضرت أمیر (ع) در دعا و تسبیح نماز خود عرض می کند (لا حیلة و لا أستطیع لها ضرّا و لا نفعا .

سوم ـ در دعای یستشیر عرض میکند : کنت قبل کلّ شیٔ و کوّنت کلّ شیٔ . یعنی خدایا تو قبل از هرچیزی بوده ای و تو هرچیزی را هستی داده ای .

چهارم ـ امام سجّاد در دعای روز دوشنبه میگوید : ألحمد للّه الّذی لم یشهد أحداً حین فطر السّموات و الأرض و لا اتّخذ معینا حین برء النّسمات . یعنی ستایش و سپاس خدائی را که هنگام ایجاد آسمانها و زمین احدی را شاهد قرار نداد. و یاوری نگرفت هنگامیکه جانها را آفرید .

پنجم ـ کفایة الموحّدین و بحار و توحید صدوق همه روایت کرده اند از امام صادق که فرمود : لا یکوّن الشّیٔ لا من شیٔ إلّا اللّه و لا ینقل الشّیٔ من جوهریّته إلی جوهرآخر إلّا اللّه و لا ینقل الشّیٔ من الوجود إلی العدم إلّا اللّه. یعنی ایجاد کنندهٔ از هیچ نباشد جز خدا و متصرّف

در هستی که جوهری را بجوهر دیگر تبدیل کند نباشد جز خداوهستی را معدوم نکند جز خدا . یعنی این کارها مخصوص‌او و از غیراو محال است .

ششم - در هفتم بحار روایت کرده از امام صادق (ع) که فرمود : إنّ الغلاة شرّ خلق اللّه یصغّرون عظمة اللّه و یدّعون الرّبوبیّة لعباد اللّه واللّه إنّ الغلاة لشرّ من الیهود و النّصاری و المجوس والّذین أشرکوا . یعنی محقّقاً غالیان بدترین خلق‌خدا اینند عظمت خدارا کوچك میکنند و پروردگاری غیر خدا برای بندگان خدا مدّعیند . قسم بخدا که غالیان از یهود و نصاری و مجوس و مشرکین بدترند . نویسنده گوید غالیان و مشرکین زمان ما از چند جهت بدتر از مشرکین میباشند :

۱- مشرکین زمان جاهلیّت در موقع راحتی و وسعت بتهارا میخواندند ولی چون بدریا و جای خوفی میرسیدند فقط خدارا میخواندند . ولی غالیان و مشرکین زمان ما در موقع ترس و گرفتاری نیز بندگان خدارا می خوانند و بزرگانی که هزارسال است بعالم دیگر منتقل شده اند حاضر و ناظر و واسطه می شمرند .

۲- زمان جاهلیّت قرآنی نبود که بایشان بگوید لاتدعوا مع اللّه أحداً . و چون قرآن را دیدند و شنیدند غیرخدارا نخوانده و بتهائیکه مظاهر أولیاء خدا بود بنظر ایشان همه را رها کردند . ولی مشرکین زمان ما با بودن صدها آیات قرآن باز عقائد شرکیّه و خرافات خود را رها نمی کنند .

۳- مشرکین جاهلیّت بتهائیکه بی تقصیر بودند خوانده وبآنان متوسّل میشدند برای شفاعت نزد خدا ولی زمان ما أقطاب و مرشدان و بزرگانیکه اهل عصیان میباشند خوانده و ایشانرا واسطهٔ فیض میدانند .

٤- مشرکین جاهلیّت بتها را دست اندرکار خلقت و رزق و حیات نمی دانستند و فقط در عبادت برای آنها کرنش میکردند ، ولی مشرکین زمان ما أمراء هستی مینویسند و أولیاء خدا را أمیر در هستی و معادن و یا دست اندرکار خدا میدانند .

و البتّه فرقهای دیگری نیز دارند مجوس و مشرکین ایران یك شریك برای خدا قائل بودند بنام اهریمن ولی اورا موجد شرّ دانسته و یزدان را فاعل خیرات میدانستند ولی مشرکین زمان ما مرگ و بیماری و گرفتاریها را بأمر خدا ولی شفا و برکت را از امام میدانند پس اینان بدتر از مجوسند زیرا شرور را از خدا میدانند و خیر را از امام .

هفتم ـ شیخ صدوق در کتاب اعتقادات خود روایت کرده از امام رضا که فرمود : أللّهمّ من زعم انّ لنا الخلق و علینا الرّزق فنحن إلیك منه براء کبرائة عیسی بن مریم من النّصاری أللّهمّ انّا لم ندعهم إلی ما یزعمون فلا تؤاخذنا بما یقولون . یعنی خدا یا کسیکه گمان کند که مادر خلق و رزق دست داریم ما از او بیزاریم مانند بیزاری عیسی بن مریم علیه‌السّلام از نصاری خدایا ما ایشان را بآنچه گمان میکنند درحقّ ما دعوت نکردیم پس ما را مؤاخذه نکن بآنچه ایشان میگویند . غالیان زمان ما خود را از دوستان حضرات أئمّه میدانند دیگر خبر ندارند که تمام أنبیاء و أولیاء از ایشان بیزارند . ولی ما که ناقل قول أئمّه و آیات قرآن را برای ایشان میخوانیم میگویند وهّابی و دشمن أئمّه است ، دیگر نمی دانند که در محکمهٔ عدل إلهی باید جواب همین تهمت را بدهند و ما بهیچوجه از گناه روحانیانشان نمی گذریم ، ولی ممکن است از گناه عوام بگذریم .
باضافه ما در کتب خود که قریب دویست جلد نوشته‌ایم یکمرتبه‌از قول خلفاء چیزی نقل نکرده‌ایم فقط قال‌الله و قال أمیرالمؤمنین و قال الصّادق و الرّضا علیهم السّلام گفته‌ایم : آیا کتب چاپ شدهٔ ما راهانند گنج حقائق در کلمات امام صادق و همچنین کلمات امام باقر و کلمات امام حسن وکلمات امام حسین و کتب دیگری در کلمات سایر أئمّه را ندیده‌اند ؟ آیا کتب رجال و تراجم‌النّساء ما را ندیده‌اند ؟ باضافه مگر وهّابی چه میگوید که باید او را بی دین و یا دشمن امام خواند ؟ دشمن امام کسی استکه باشد که أصول و فروع دین او با امام فرق داشته‌ انهم غالیان زمان ما میباشند که چنین هستند . و بحمد اللّه کاسهٔ خود راازایشان جداکرده و ازایشان کناره گرفته‌ایم . فللّه الشّکر

هشتم ـ در دعای جوشن بند ۹۴ رسولخدا و أئمّه خوانده اند : یا مکوّن کلّ شیء و محوّله یاربّ کلّ شیء و صانعه . یعنی ای هستی بخش هرچیز و تغییر دهندهٔ آن ای پروردگار هرچیز و صانع آن .

نهم ـ امام حسین علیه‌السّلام در دعای عرفه بخدا عرض میکند : لم تشوهنی بخلقی و لم تجعل الی شیئا من أمری . یعنی خدا یا مرا زشت نیافریدی و چیزی از أمر خود مرا بخودم واگذار نکردی . و رسولخدا (ص) عرض میکند : أللّهمّ لا تکلنا إلی أنفسنا طرفةعین أبدا . پس جائیکه أمر خود شان بایشان واگذار نشده چگونه أمر دیگران بایشان واگذار شده است ؟ آیا غالیان عقل ندارند . امام چهارم در دعای چهارشنبه عرض میکند : أللّهمّ لك الحمد أن بعثتنی من مرقدی لك الحمد أن خلقت فسویت و قدّرت و قضیت و أمتّ و أحییت و أمرضت و شفیت تاآخر . یعنی خدا تو را ستایش میکنم که مرا از خوابگاهم بیدارکردی و ستایش برای تو است که مرا خلق کردی و معتدل نمودی و مقدّر کردی و حکم نمودی و میراندی و زنده کردی و بیمار کردی و شفا دادی من تو را میخوانم خواندن بنده ایکه حیلهٔ او قطع شده و بیچاره گردیده و أجل او نزدیك شده .
آیا با اینکه امامان، خود را هیچ کارهٔ در تکوین دانسته و نتوانسته جلو بیماری و پیری خود را بگیرند و اختیار موت و حیوة خود را نداشته اند چگونه غالیان ایشانرا همه کارهٔ جهان میدانند .

دهم ـ امام صادق (ع) در دعای خود عرض میکند خدایا از تو می خواهم که برگردانی از من شرّ هر ستمگر عنود و شیطان مرید و شرّ هر مخلوقی را . و اگر خود امام ولایت تکوینی داشت جلو شرّها را میگرفت و محتاج بدعا نبود .

یازدهم ـ در غیبت طوسی و احتجاج طبرسی و بحار مجلسی روایت کرده اند که امام منتظر در توقیعی فرموده : إنّ اللّه تعالی خلق الأجسام و قسّم الأرزاق لأنّه لیس بجسم و لا حال فی جسم لیس کمثله شیء وهو السّمیع البصیر و أمّا الأئمّه یسئلون اللّه تعالی فیخلق و یسئلونه فیرزق ایجابا لمسئلتهم . یعنی محقّقا خدایتعالی خلق اجسام و تقسیم

ارزاق نمود زیرا او جسم و حال در جسم نیست (یعنی آنکه خود جسم و حالّ در جسم است نتواند این کارهاکند) و أمّا امامان از خدا سئوال میکنند و خدا خلق میکند و روزی میدهد برای اجابت سئوال ایشان .
این خبر را حکم عقل تأیید میکند زیرا مخلوق دارای جسم که نتوانستهجسم خود را ایجاد کند چگونه چیزی ایجاد میکند ؟

دوازدهم ـ در زیارت جامعه که غالیان آنرا صحیح میشمرند ، زائر میگوید : مرتقب لدولتکم حتّی یحیی اللّه تعالی دینه بکم و یمکّنکم فی أرضه .
یعنی ای امام من منتظر دولت شمایم تا آنکه خدا دین خود را ببرکت شما زنده کند و شما را در زمین تمکّن دهد . یعنی فعلا أئمّه تمکّنی ندارند حتّی در زمین و بعداً خدا ایشان را در زمین تمکّن خواهد داد نه در تمام جهان آنهم برای احیاء دین و شریعت نه تکوین .

سیزدهم ـ رسولخدا و هر امامی همه باید بگویند : لا حول و لا قوّة إلّا باللّه . و همه در نماز میگفتند بحول اللّه و قوّته أقوم و أقعد . یعنی بیاری و نیروی خدا می نشینم و قیام میکنم و حول و قوّة دیگر رانمی خواندند مثلا بحول الإمام نمی گفتند .

چهاردهم ـ آیات و روایاتی که دلالت دارد رسولخدا و سایر مردم باید بگویند حسبنا اللّه و أفوّض أمری إلی اللّه . و حضرت رضا در تعقیب نماز میگفت : ما شاء اللّه لا ما شاء النّاس حسبی الرّبّ من المربوبین حسبی الخالق من المخلوقین . یعنی خدا همه را کافی است و احتیاجی بمخلوق و مرزوق نیست . و أمیرالمؤمنین (ع) در دعای کمیل میگوید : من مالك چیزی جز دعا نیستم و بخدا عرض میکند : اغفر لمن لا یملك إلّا الدّعاء .

پانزدهم ـ روایات کثیرهٔ کافی و بحار که از امام صادق (ع) روایت کرده اند که فرمود : إنّ اللّه عزّ وجلّ أدّب نبیّه فأحسن أدبه فلمّا أکمل له الأدب قال و انّك لعلی خلق عظیم ثمّ فوّض إلیه أمر الدّین . یعنی خدای عزّ وجلّ پیمبرشرا أدب کرد و نیکو أدب کرد ، پس چون ادب او را کامل نمود فرمود تو دارای خلق بزرگی سپس أمر تبلیغ دین را باو

واگذار کرد . و هزاران دعا و حدیث دیگر که جای ذکر آنها در این مختصر نیست . و أمّا براهین عقلی بر نفی ولایت تکوینی از غیر خدا پس بسیار است . ما ببعضی اشاره میکنیم :

أدلّهٔ عقلیّه و نقلیّه بر نفی ولایت تکوینی مخلوق

دلیل أوّل تحیّز که هر جسم و جوهری چه لطیف و چه کثیف، محتاج بحیّز یعنی مکان است و هرموجود ممکن الوجودی محدود است . أنبیاء و أولیاء همه بشر و دارای روح و بدن محدود و محتاج بمکان می باشند و در آن واحد ممکن نیست در دو مکان باشند . و دلیل برآنکه روح مکان دارد علاوه بروجدان همان آیهٔ :ونفخت فیه من روحی می باشد که روح دمیده شده در قالب بدن چنانکه اگر روح پیغمبر را در خواب ببینی او را باندازه و حدودی خواهی دید ، و هرکسی از مکانهای دیگر غیراز مکان خودش غایب است . و کسیکه از سایر موجودات غایب است چگونه ولایت تکوینی برآنها دارد و این دلیل عقلی را امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه در کلام ٤٦ بیان داشته و چون بر مسیر بسوی شام بود بخدا عرض کرد : أللّهمّ أنت الصّاحب فی السّفر و أنت الخلیفة فی الأهل و لا یجمعهما غیرك لأنّ المستخلف لا یکون مستصحبا والمستصحب لا یکون مستخلفا . یعنی خدایا تو همراه منی در سفر و تو جانشین منی در میان خانواده ام و این دورا جامع نیست جز تو (یعنی کسیکه هم همراه من باشد و هم در میان اهلم بماند غیر تو این صفت را ندارد ، و بعد دلیل آنرا میآورد که جانشین همراه نیست و همراه جانشین نیست ، و این کلام را رسولخدا (ص) نیز وقت سفرفرموده است . آیا غالیان این دلیل روشن را نمی فهمند و یا عقل را حجت نمیدانند و یا بحضرت علی (ع) وکلام او عقیده ندارند ؟ ولایت و قیمومیت جهان سزاوار خدائی استکه مجرّد از جسم و جوهر و حد و حدود بوده لامکان است و همه‌جا حاضر و نگهبانست . عجب از بعضی از مدّعیان

علم که امام را قیاس بخدا کرده و امام را لا مکان و مجرّد از مکان دانسته درحالیکه خالق را نباید قیاس و یا تشبیه بمخلوق کرد همان امامیکه این مدعیان علم او را تشبیه بخالق کرده فرموده من شبّه الخالق بالمخلوق فهو مشرك یعنی آنکه خدارا بمخلوق تشبیه کند مشرکست و در مذهب همان امام قیاس باطل است .

إشکال و جواب آن :

گویند اگر محالست فردی در آن‌واحد در دو مکان باشد پس چگونه امیرالمؤمنین (ع) فرموده : من یمت یرنی . یعنی هرکس بمیرد مرا می بیند چگونه او را می بینند درحالیکه او مکان واحد دارد ؟ جواب این استکه راویان این روایات غالبًا از غلاة بوده‌اند و این دروغ را بآن امام بسته‌اند . اگر آن امام در مرگ هرکسی حاضر باشد باید همواره محزون و افسرده باشد و بقول خودش برای حزن شیعیان محزون گردد . و علی (ع) اگر بأمور دنیا ناظر باشد و اینهمه فساد و ظلم و جوررا ببیند و نتواند نهی کند از غصّه باید دق کند . خدائیکه ستّارالعیوب وبمؤمنین فرموده از أمورمردم تجسّس نکنید و فرموده فقط خدا کافی است که بگناه بندگانش آگاه باشد . آیا إمام که فردی از افراد مؤمنین است نباید قول خدا را اطاعت کند آیا میتوان بفرمان : لا تجسّسوا که در قرآن است اعتنا نکنیم و باین خبریکه معلوم نیست راست باشد توجّه کنیم و آنرا بر قرآن مقدّم بداریم . ثانیًا برفرض صحّت این خبر، امام را مانند ماه آسمان بدانید که هرکس او را می بیند و او مکان واحد دارد ، امام اگر همه جا باشد دیگر آمد و رفت لازم ندارد و علی (ع) که بمکّه میرود خود در مکه هست نباید زحمت راه را برخود حمل کند . رسولخدا (ص) که بمعراج رفت اگر درهمه‌جا بود دیگر رفتن لازم نبود ؟ پس کسیکه مکانی نبوده بآن مکان میرود ؟ آیا رسولخدا (ص) که از مکّه فرار و هجرت نمود بازهم درمکّه بود ؟ پس بشر مانند سایر أجسام و جواهر مکان متعدّده

ندارد . رسولخدا (ص) باتمام زحمت ورنج باعدّه ای از مجاهدین بتبوك رفت تا با دشمن جهاد کند ، چون بتبوك رسید معلوم شد دشمنی آنجا وجود نداشته واگرخود همه جا بود میدانست که لشکر دشمن در تبوك نیست و این زحمت سفر را متحمّل نمی شد . ثالثاً این شعر : یا حار همدان من یمت یرنی من مؤمن أو منافق قبلا ، از سیّد حمیری شاعر است و طبق تاریخ به علی (ع) مربوط نیست . بعضی از مدّعیان علم که کوشش دارند در حفظ خرافات ، نوشته که علی (ع) برای خود هزاران تمثال و یا عکس خلق میکند و بر سر أموات میفرستد . گویا آن نویسنده علی را خالق میداند که تمثال و عکس برای خودش خلق میکند . باید باو گفت علی (ع) فرموده بقول شما : یرنی ، مرا می بیند و نفرموده عکس و یا تمثال مرا می بیند . اینان خیال میکنند حفظ خرافات ازهنرهای علمی است . رابعاً علی (ع) بقول شما بر سرأموات حاضر است نه همه جا اگرچه اینهم مخالف عقل و نقل باشد .

دلیل دوم - برای نفی ولایت تکوینی توحید أفعالی است :

باید دانستکه توحید برچهار قسم است که انکار هریك موجب شرك است توحید ذاتی و توحید صفاتی و توحید أفعالی و توحید عبادی . توحید أفعالی آنستکه غیرخدا طبق آیات قرآن و عقل نمیتوانند کار خدا کنند و کارهای خدا منحصر است بخود او و یکی از صفات افعالی او قیومیت و ولایت و حفاظت اواست بر تمام أشیاء چنانکه در قرآن فرموده : هوالحیّ القیّوم و در دعای جوشن کبیر آمده : یا من کلّ شیئ قائم به . و در سورهٔ رعد آیهٔ ۳۳ فرموده : هو قائم علی کلّ نفس ، و قیّوم و ولیّ أشیاء باید محیط بر أشیاء و همواره زنده و پاینده باشد و او را چرت و خواب نگیرد و سهو و اشتباه ننماید و این صفات منحصر است بذات احدیت و هیچ رسول و امامی چنین صفاتی ندارد چنانکه خدا برسول خود فرموده : إنك میت و إنّهم میّتون ، و خدااستکه آنی از ذرّات أشیاء و از عرش تا فرش از کهکشانها تا حیوانات ذرّه بینی غافل نیست که خود در سورهٔ مؤمنون آیهٔ ۱۷ فرموده : و ماکنّا عن الخلق غافلین ، یعنی ما از مخلوق غافل نبوده ایم و نیز فرموده

تقوم السّماء والأرض بأمره، و بیده ملکوت کلّ شیء. یعنی کسی جز او این صفات را ندارد، و عقلاً مخلوق محاطی محیط نگردد و یا غیر مجردی مجرّد نشود. و ممکن،واجب الوجود نباشد.

اشکال و جواب آن:

اگر کسی بگوید طبق اخبار وارده رسول و امام خزینهٔ علم خدایند و باید بهمه چیز محیط باشند؟ جواب آنستکه این اخبار مخالف عقل و آیات قرآن است زیرا علم خدا عین ذات اواست و ذات خدا محصورو مظروف در خزینه نمی شود و خدا بپیغمبر فرموده: قل لا أقول لکم عندی خزائن الله و لا أعلم الغیب. و اگر مقصود اینستکه علوم شرعی که از وحی گرفته شده نزد ایشان است، گوئیم قبول است ولی این علوم مربوط بعالم تکوین نیست بلکه قوانین و معارف شرعی است.

دلیل سوّم — اینستکه رسولخدا (ص) دفع شرّ مخلوق را از خدا می طلبد در قرآن خدا باو فرموده: قل ... و لو کنت أعلم الغیب لاستکثرت من الخیر و ما مسّنی السّوء. یعنی بگو اگر من غیب میدانستم بفرض محال، جلب خیر زیاد میکردم و بدی بمن نمی رسید و اگر در جنگ احد میدانستم سنگ به پیشانیم میخورد سرخود را کنار میکشیدم که نخورد. علی علیه السّلام از درد چشم مینالد و دفع شرّ دشمنان را از خدا میخواهد و عرض میکند واکفنی شرّ الجنّ و الإنس من أعدائی. و خود او میگوید جلب خیر و دفع ضرر بدست من نیست و میگوید: أنا العبد الذلیل المسکین لا یملك لنفسه شیئا. و ضربت ابن ملجم را نتوانست شفا دهد و ۲۱ ماه با معاویه جنگید و میخواست او را از بین بردارد ولی نتوانست با این احوال چگونه ولایت تکوینی ممکن است داشته باشد، مردم نادان خیال میکنند هریکی از بزرگان دین که بعالم باقی رفته‌اند در این عالم فانی هستند ودرهر مکان حاضر و ناظر و شنوندهٔ صدای مظلومین و محتاجان میباشند ولذا میآیند درب هرخانه و میگویند یا أباالفضل یا باب الحوائج و خیال میکنند حضرت

اباالفضل علیه‌السّلام حاضر فی کلّ مکان و درب حوائج إلهی است ، دیگر نمیدانند که امیرالمؤمنین (ع) در نهج البلاغه فرموده : إنّ‌الله مع کلّ إنس و جان و لیس له باب و لا له بوّاب خدا برای قضاء حوائج بندگان خود نه در دارد نه دربان ، آری اینان هربشری‌را متّصف بصفات خدائی کرده‌اند ، از خدا بی خبرند و خدای خیالی برای خود تراشیده ، ما میدانیم که حضرت اباالفضل مقام بزرگی نزد خدا دارد ، ولی خدا فرموده لا تدعوا مع الله أحدا ، یعنی غیرخدا را نخوانید و از غیرخدا حاجت نخواهید .

دلیل چهارم ـ آنکه اگر رسول خدا (ص) ولایت برتمام اشیاء داشت ، باید در و دیوار و نیزه و خنجر بدون اجازهٔ او کار نکند و اگر شمشیر و یاسنگی ببدن ایشان آسیب رسانده باذن خود شان بوده و بایشان ظلمی نشده و خود شان بخود صدمه و ستم کرده‌اند ، شمارا بخدا هیچ عاقلی چنین سخنی خواهد گفت ، اگر چنین است ، پس فرشتگان حفظه نمیخواهند پس چرا در قرآن و توحید صدوق آمده که خدا برای همه حتّی برای رسول و امام فرشتگان حفظه گماشته ، و در صفّین بحضرت علی (ع) عرض شد خود را از شرّ معاویه و لشکر او حفظ کنید ، فرمود هرکس را فرشتگانی استکه او را از افتادن در چاه و خطر حفظ میکنند ، و چون أجل اوبرسد او را رها کنند و این روایت را مجلسی در سوم بحار ص ۳۳ ذکر کرده .
پس معلوم میشود که رسول خدا (ص) و امام (ع) محتاج بملائکهٔ حفظه می باشند و ولایت تکوینی ندارند .

دلیل پنجم ـ آنکه در صدر اسلام تا زمان صفویه سخن از زمامداری قانونی و شرعی برای حضرت علی بود که شیعه مدّعی بود دیگران غصب کرده‌اند ولی سخن از ولایت تکوینی برجهان نبود که دیگران غصب کنند ، ولی پس از قرنها ولایت تکوینی را غلاة برای امام وارد کردند . حال‌ما میخواهیم قول مدّعی را قبول کنیم که امام ولایت تکوینی بر جهان و حتّی برکهکشانها دارد ، ولی اینجا جای سؤالی‌است که باید جواب ما را بدهند ، امامی

که چنین ولایتی دارد ، زمین و ولایت بر زمین نزد او ارزشی ندارد خصوصًا ولایت و حکومت بر شهر مدینه و اطرافش این چه ارزشی دارد ، نزد او زیرا زمین نزد جهان آفرینش مانند خردلی است و یا چون قطره‌ایست نزد دریای بیکران . پس اگر حکومت مدینه و اطرافش را کسی غصب کرد آنهم بظاهر نه فی الواقع آنهم در مدت ده سال . این امام ولیّ و حاکم برجهان هستی نباید چنان افسرده شود که بگوید استخوان در گلویم گیر کرده و خار در چشمم فرو رفته . و خود و شیعیانش تاقیامت گریه و زاری و همواره عزاداری کنند . آری اگر شخصی میلیاردها تومان پول دارد ، قرانی از آن گم شود ، نباید دنیائی را عزادار کند ودرمیان مسلمین نزاع دائمی راه بیندازد .

دلیل ششم ـ آنکه خدا أنبیا را نفرستاد برای سرپرستی جهان ، بلکه برای ارشاد آدمیان ، چنانکه در سورهٔ طه خدایتعالی می فرماید : لقالوا ربّنا لولا أرسلت إلينا رسولا فنتّبع آياتك من قبل أن نذلّ و نخزى و چنانکه سایر أنبیا ولایت و سرپرستی بر جهان نداشتند ، و خدا برسول خود فرموده : قل ما كنت بدعا من الرّسل . بگو من نودرآمدی ازپیمبران نیستم ، و در سورهٔ انعام فرموده : قل لا أقول لكم عندى خزائن اللّه و لا أعلم الغيب و لا أقول لكم إنّى ملك إن أتّبع إلّا مايوحى إلىّ . یعنی بگو من نمیگویم خزائن إلهی نزد من و بدست من است و من غیب نمی دانم و نمیگویم من ملکم و مقام فرشته دارم ، پیروی نمیکنم مگرآنچه بمن وحی شده است . و حتّی دراین آیه رسول خدا (ص) را از ملك پائین تر آورده از جهت کارهای فرشتگان . پس طبق آیهٔ ۲۸۵ سورهٔ بقره : لا نفرّق بين أحدٍ من رسله و آیهٔ إنّا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح و النّبيين من بعده ، رسول خدا (ص) نیز مانند تمام أنبیا برای ارشاد و هدایت مردم آمده و دراین جهت فرقی با سایرین ندارد و خزائن قدرت إلهی نزد او نیست چنانکه نزد سایر أنبیا نبود .

دلیل هفتم ـ اینکه آیا خدا خود برای سرپرستی و ولایت جهان کافی است یا خیر؟ و اگر نعوذ باللّه کافی نیست ، پس نتواند نصب ولیّ کافی نماید ،

زیرا خدای غیر کافی نتواند نصب کافی نماید و اگر خود کافی است دیگر احتیاج بغیر نیست برای ادارهٔ جهان ، خدای مجرّد از مکان و غیر محدود اگر کافی نباشد چگونه بشر محدود میتواند کافی باشد .

دلیل هشتم ـ صریح آیات قرآن که مؤیّد بحکم عقل است که رسول خدا (ص) در زمان أنبیاء گذشته نبوده و کسیکه نبوده چگونه ولی و مدیر جهان بوده در سورهٔ قصص آیهٔ ٤٥ فرموده : و ماکنت بجانب الغربیّ إذ قضینا إلی موسی الأمر و در آیهٔ ٤٦ : و ماکنت بجانب الطّور إذ نادینا . یعنی تو نبودی هنگامیکه در طور بموسی ندا کردیم و آیات دیگر که بعدًا ذکر خواهد شد .

دلیل نهم ـ آیهٔ ٣٩ سورهٔ فاطر : إنّ اللّه یمسك السّموات و الأرض أن تزولا و لئن زالتا إن أمسکهما من أحد من بعده . یعنی محقّقًا خدا نگه میدارد آسمانها و زمین را از اینکه زائل و یا از مقرّ خود منحرف شوند و اگر زائل و یا منحرف شوند أحدی جز خدا نتواند آنها را نگه دارد .

دلیل دهم ـ اگر ولایت و سرپرستی جهان با غیرخدای عزّ و جلّ باشد لازم می‌آید در وجود حقّ و أفعال او تعطیل و اهمال باشد و آن باطل است ، زیرا وجود حقّ معطّل نیست کلّ یوم هو فی شأن ، و لا یشغله فعل عن فعل ، و طبق آیات قرآن و روایات کسیکه قائل بتعطیل شود کافر است .

دلیل یازدهم ـ آنکه ولایت و زعامت بر جهان را خدائی سزااست که دارای تمام صفات کمالیّه و منزّه از صفات نقص باشد و کسیکه چنین نباشد محال است ، چنین ولایتی را واجد باشد چنانکه در سورهٔ شوری آیهٔ ٨ فرموده أم اتّخذوا من دونه أولیاء فاللّه هو الولیّ و هو یحیی الموتی و هو علی کلّ شئ قدیر ، در جملهٔ هوالولیّ ضمیر فصل آمده و آن دلالت بر حصر دارد و فاء فاللّه دلالت بر تعلیل دارد پس معنی آیه چنین است : آیا غیرخدا را أولیاء و سرپرستان خود گرفتند و نباید بگیرند زیرا ولایت منحصر بآن

خدائی استکه نفع و ضرر با او است و او دارای صفات کمالیّه و فاقد نقص است از آنجمله مرده‌ها را زنده میکند و برهر چیز قادر است . یعنی آنکه چنین صفاتی ندارد چنین ولایتی بر او نزیبد .

ما مطلب تازه‌ای نیاورده‌ایم

ممکن است مطالب این کتاب بنظر بعضی تازه‌ای باشد ، ولی باید بدانند ماچیز تازه‌ای نگفته‌ایم بلکه برای روشن شدن افکار و دفع عقائد خرافی اهل غلو اقتدا بعلمای بزرگ گذشته نموده‌ایم مانند صاحب کفایة الموحدین در کفایة و شیخ جعفر استرآبادی در کتابش و شیخ صدوق و مرحوم مجلسی و سیدعلی بحرالعلوم در کتاب برهان قاطع خود ص ٤٣٥ جلد دوم که نوشته کسیکه معتقد باشد أئمّه خالق و رازق و محیی و ممیت میباشند بإذن و مدد و مشیّت خدا چنین کسی کافر است و شیخ حرّ عاملی در جلد هفتم اثبات الهداة باب نفی الغلوّ تمام مطالب ما را بیان کرده است . علّامهٔ مجلسی در ص ٣٤٦ جلد ٢٥ بحار جدید میگوید قول باینکه رسول و امام شریك خدایند در معبودیت و یا در خلق و رزق و قول باینکه ایشان بدون وحی و الهام ، غیبی بدانند و قول باینکه أئمّه چون پیمبرانند تمامًا کفر و الحاد و خروج از دین است . و قول باینکه از طرف خدا رزق و خلق و تربیت و احیاء و اماتة بایشان واگذار شده باشد باین معنی که ایشان فاعل این أمور باشند این نیز کفر صریح است ، و قول باینکه فاعل این کارها خدا باشد مقارن اراده و مشیّت ایشان ، اگرچه دلیل عقلی معارض آن نباشد لیکن مخالف ظاهر بلکه مخالف صریح اخبار است ، باضافه این قول بمالا یعلم و قول بدون مدرك است و قول بمالا یعلم موجب دخول در نار خواهد بود . و در صفحهٔ ٣٤٨ میگوید : أمّا آن أخباریکه وارد شده در نزول ملك و روح که مأمور بهر امرند در شب قدر برای سلام ، پس نزول آنها برای آن نیست که أئمّه مدخلیّت در أموری داشته باشند و برای این نیست که خدا بخواهد با ایشان مشورت کند بلکه له الخلق و الأمر ، حقّ خلق و أمر فقط برای خدا

است و این نزول ملك نمی باشد مگر تشریفاتی برای احترام رسول و امام و یا إعلام بآنان تا آخر کلامه ره و در مرآت العقول نیز علامهٔ مجلسی ص ۱۹۱ ولایت تکوینی را از رسول و امام نفی نموده است. نویسنده گوید أخبار نزول ملك بر إمام در شب قدر مدرك قرآنی ندارد پس فرق نمیکند چه مستقلاً أئمّه را خالق و مدبّر و مدیر جهان بدانند و چه بإذن و مدد خدا در هردو صورت شرکست، زیرا ذیلا بیان خواهد شد که هردو قسم باطل و مخالف توحید است. أمّا چون أکثر ملّت را بغلوّ و خرافات کشیده‌اند ممکن است و بلکه حتمی است که از مطالب این کتاب عصبانی شوند، ولی اگر بعقل خود رجوع کنند متوجّه خواهند شد که ما خیرخواهی نموده و ایشان را از شرك و غلوّ نجات داده‌ایم، ولایت تکوینی غیرخدا چه طولاً باشد و چه عرضاً چه استقلالا و چه غیراستقلالی باطل است.

ولایت تکوینی مستقلّ و غیر مستقلّ فرق ندارد:

شیخیّه چنانکه اسکوئی در احقاق الحقّ و سایر رؤسای ایشان نوشته‌اند که اگر رسول و امام در خلقت و ادارهٔ أمور جهان مستقلّ باشند شرك است و أمّا اگر مستقلّ نباشند و بأمر و اراده و إذن و مدد خدا: خلق و رزق و أمور جهان را متکفّل باشند چه اشکالی دارد؟ جواب آنستکه اوّلا مدرك براین فرض از شرع و عقل نداریم و هرگفتاری مدرك میخواهد، و مدیر بودن غیرخدای سبحان برای جهان چه بنحو استقلال و چه غیر استقلال مدرکی ندارد. ثانیًا مدارك اسلام چنانکه آیات و روایات آن بیان شد دلالت بربطلان آن دارد. ثالثًا خدا در همه‌جای قرآن میگوید أللّه خالق کلّ شیٔ و ربّ کلّ شیٔ و بیده ملکوت کلّ شیٔ، مدیریّت و ولایت جهان را منحصرًا بخود نسبت داده و یکجا نفرموده رسولنا مدیر کلّ شیٔ. رابعًا میگوئیم رسول و یا امام چگونه مدیر و یا خالقند با اسباب و یا بدون اسباب؟ اگر بگوئی با اسباب میگوئیم خدا خود که موجب اسبابست مگر عاجز و یا خسته شده، چرا

خود ش با اسباب جهان را اداره نکند که دیگری کند و اگر بگوئی رسول و امام بدون اسباب جهان را اداره میکنند ، میگوئیم رسول و امامی که دارای مکان و محدودند و در هرجا نیستند چگونه بدون اسباب اداره میکنند ؟ باضافه خوب بود رسول خدا (ص) یکمرتبه بدون اسباب جنگ برود و یا بدون اسباب غذا تهیّه کند تا این مطلب را باور کنیم، باضافه بشر محتاج محدود چگونه جهان را اداره کند ، أمّا خالق عزّ وجل که بهمه چیز احاطه دارد چرا این کار نکند ؟ و اگر بگوئی رسول و امام أسباب و أبزار کار خدایند برای خلق و ادارهٔ جهان ، میگوئیم اسباب و ابزار چیزهائی باشد که اراده و شعور نداشته باشد ، آیا رسول و امام مانند اسباب بی اراده و بی شعورند ؟ این توهین بایشان خواهد بود . پس اگر بی اراده باشند نباید فعلی و یا خلق و ادارهٔ جهان را بایشان نسبت داد زیرا فعل را بفاعل مختار با اراده نسبت میدهند نه بابزار و آلات مثلا نمی گویند تیشه و رنده دری را ساخت بلکه میگویند استاد نجار در را ساخته و اگر بگوئی رسول و امام با شعور و اختیارند و با این حال مدیر جهانند ؟ جواب اینستکه فاعل با اراده فعل او بخود او منسوب و او مستقلّ در فعل است ، پس چرا میگوئی ولایت غیر مستقل دارند و چرا ایشان را غیر مستقلّ میگوئی ؟ حال باید دانست که رسول و امام چون با اراده و اختیارند اگر خلق کنند و یا مدیر باشند فاعل مستقلّند ولذا در مقابل خدای متعال خالق مستقلّی قائل شده ای وبشرك افتاده ای .

توقیع امام منتظر در این مطلب :

خاصّا در ص ۲۵۹ هفتم بحار و احتجاج طبرسی روایت کرده اند که درغیبت صغری در همین مسئله شیعیان اختلاف کردند کهآیا خدایتعالی رزق و خلق و ادارهٔ جهان را بأئمّه داده یا خیر؟ عدّه ای گفتند این محال است زیرا برخلق اجسام قادر نیست جز خدایتعالی ، عدّهٔ دیگر گفتند بلکه خدا چنین قدرتی بأئمّه داده باشد که بقدرت و مدد اوبتوانند چنین کارها کنند ، یکی از ایشان گفت چرا بنایب خاصّ امام عصرمحمد بن

عثمان رجوع نمیکنید تا برای شما روشن کند زیرا او دست رسی بامام دارد ، پس جماعت شیعه نوشتند و بمحمد بن عثمان داده و از ناحیهٔ مقدّسه جواب خواستند ؟ پس این توقیع از طرف امام آمد : إنّ اللّه خلق الأجسام و قسّم الأرزاق لأنّه لیس بجسم و لا حال فی جسم لیس کمثله شیٔ . یعنی خدایتعالی اجسام را خلق و ارزاق را قسمت کرده زیرا او نه جسم است و نه در جسمی حلول کرده، مانند او چیزی نیست یعنی کسیکه خود جسم است این کارها نتواند .

سادساً محال است محدودی که دارای مکان معیّن است نگهبان یا مدیر و ولیّ تمام جهان باشد و خدا قدرتش بمحال تعلّق نگیرد ونمیتوان گفت بقدرت خدا امام چنین قدرتی دارد . غالیان نوشته‌اند که خدا قادر است‌که قدرتی بمورچه‌ای بدهد که آن مورچه جهان را اداره کند و همه جا حاضر باشد پس‌چه مانعی‌است که به بشر چنین قدرتی بدهد ؟ جواب این استکه : اوّلا این محال استکه موجود محدودی نامحدود شود و یا محاطی محیط گردد و یا ذومکانی لامکان گردد ، مورچه باشد یا بشر یا حجر، صغیر باشد یاکبیر ، صفات امکانی محال استکه تبدیل بصفات واجبی شود و چون محال است قدرت خدا بآن تعلّق نگیرد .
ثانیًا اگر این دلیل شما درست باشد هرکس میتواند مدّعی حکومت وولایت برجهان باشد زیرا بقول شما آدمی که کمتر از مورچه نیست ، ممکن است خدا قدرتی باو داده باشد . ثالثا بحث ما در امکان نیست بلکه بحث در وقوع است که آیا اینکار واقع شده یا نه و خدا بمورچه حکومت جهان‌راداده یاخیر؟ و اگر داده مدرك آن کجا است درحالیکه مدرکی ندارد . بهرحال کسیکه برای رسول و یا امام مقام ربوبی و ولایت تکوینی بتراشد ، باید اول برود خدارا با صفات خدائی بشناسد و بین خالق و مخلوق فرقی قائل شود ، و ازعقل که حجّت خدائی است پیروی کند ، سپس برسول و امام بپردازد و در راه توحید انحراف نیاورد ، بسیار تعجب است از مردمی که اگر رسول خدا بود با او جنگ میکردند و اکنون که او نیست مرید عاشق اوشده‌وبأوامر

خدای او اعتنا ندارند ،واکنون که رسول و امام از دنیا رفته‌اند آنانرا همه کارهٔ جهان و شریك خدای منّان نموده‌اند . آنهم بدون مدرك و دلیلی و یا بدلیل های پوچی . اگر آن امامیکه برای او ولایت تکوینی قائلند حاضر بود او را میکشتند ، ولی حالا عاشق روی ندیدهٔ اوینـد ، ما دلیلها و شبهاتی که برای خود شان ذکر کرده‌اند می‌آوریم و بقضاوت خوانندگان می‌گذاریم :

أدلّهٔ غالیان و جواب آنان :

اول : قیاس ـ با اینکه علمای شیعه قیاس را باطل میدانند ، ولی باینجا که میرسند فراموش میکنند ، آنهم قیاس مع الفارق را که همه باطل می‌دانند ، غالیان میگویند چنانکه عزرائیل همه راقبض روح میکند واسرافیل همه را روح میدهد ، پس امام نیز باید همهٔ عالم را اداره کند ، ومیگویند چنانکه خورشید منظومهٔ شمسی را اداره کرده و چنانکه ملائکه در رحم مادر برای طفل خلاق صورتند ، همین طور امام که مقام بالاتری دارد میتواند خلّاق و ولیّ و مدیرجهان باشد ، چگونه کار فرشتگان وخورشید شرك بخدا نیست کار امام هم شرك نیست ؟ جواب آن استکه :اوّلا عزرائیل خود به تنهائی قبض روح نمیکند بلکه میلیاردها اعوان و زیردست از ملك دارد و همچنین اسرافیل ،و عزرائیل خود بتنهائی همه‌جا حاضر نیست . ثانیًا قیاس در فروع دین باطل است چه برسد بعقائد و اصول دین . ثالثا قیاس مع الفارق‌است زیرا فرشته و یا خورشید صفاتی دارد که امام ندارد ، فرشته میتواند از سوراخ بقدر ذرّه ای ؟ خارج شود ولی امام که بشر است نمیتواند صفات ملکی داشته باشد. رابعًا باید دلیلی از شرع برسد بر صحّت این مطلب که امام مانند فلان ملك است ، مثلا اگر موسی و یا ابراهیم (ع) معجزه‌ای داشت مانمی توانیم بگوئیم هربشر و یا هر امام و یا هر رسولی آن معجزه را دارد با اینکه در صفات بشری مانند یکدگرند چه برسد بد و موجودی که مانند یکدگرنیستند.

خامساً شما میگوئید بفلان فرشته فلان کار تفویض شده پس برسول وامام نیز تفویض شده درحالیکه خود امام میگوید نشده امام صادق (ع) میفرماید : واللّه ما فوّض إلینا أمر الخلق والرّزق و من قال بالتفویض فهو مشرك . یعنی بخدا اقسم أمر خلق و رزق بما واگذار نشده و کسیکه‌بگوید واگذار شده مشرکست . آیا شما میل دارید برای اظهار ارادت بامام مشرك شوید و در عذاب دوزخ دائماً بمانید . سادساً امام یك نفر است در هر زمانی ولی ملائکه میلیارد ها افراد ند و خورشید در إفاضهٔ نور و ادارهٔ منظومهٔ شمسی مضطر و بی اراده‌است ولی امام چنین نیست ، او بشر مختار با اراده است ، خورشید مانند آلات و اسبابست و کاراو منسوب بمسبب الأسباب است أمّا امام مانند آلات و ابزار نیست و کاراو منسوب بخودش میباشد . مثلاً اگر باره و تیشه دری ساخته شد میگویند نجّار ساخته نه ارّه و تیشه و همچنین اگر خورشید گرم کند میگویند خدا گرم کرده أمّا امام چنین نیست اگر کاری‌کند کار خود او است . و أمّا عزرائیل چون بأمر خدا قبض روح میکند خدا میفرماید : ألله یتوفی الأنفس حین موتها و در دعای جوشن فرموده لا یحیی الموتی إلاّ هو ، بخلاف رسول و امام که مأمور باین کارها نیستند و چون صاحب اراده و اختیارو استقلال میباشند و کاری کنند گفته نمیشود خدا کرد و کار ایشان منسوب بخود شانست زیرا بشر فاعل مختار است و اگر رسول‌خدا (ص) غذا خورد نمیگویند نعوذ باللّه خدا خورد ، خدا خورشید را مسخّر و مضطرّ وناچار قرار داده و کار منسوب به مسخّر کننده یعنی پروردگار است چنانکه اگر بهار گلها را برویاند میگویند اللّه أنبت البقل ، در اینصورت اگر رسول و یاامام فرضاً خلقی کنند منسوب بخود شان است نه خدا و در مقابل خدا خالق و موجد دیگری باشند و این شرکست و أمّا درخورشید و ملكِ مأمور شرك نمیشود ، از میان تمام موجودات فقط بشر مظهر اراده و اختیار +ص و فقط او را این افتخار است و نباید بشر با اراده و اختیاررا قیاس بموجودات بی اراده و بی اختیار کرد . سابعاً خدا هر ملکی

را مأمور کاری قرار داده که ملك دیگر نتواند آنرا انجام دهد . پس بهر ملکی تمام کارها واگذار نشده تا شما رسول خدارا بآن قیاس کنید ، زیرا ما در مقابل قیاس شما میتوانیم قیاس دیگری کنیم برای بطلان سخن شما و بگوئیم چگونه جبرائیل مأمور ارزاق نیست و نمیتواند متکفّل آن شود ، همینطور رسول و امام نیز نتواند ، میگوئیم چون بفلان ملك فلان کار واگذار نشده پس به امام واگذار نمیشود . بهرحال ما تقصیر نداریم ، خدا بعضی از ملائکه را مأمور کارهائی نموده که سایر ملائکه و انبیارا مأمور آن قرار نداده، در آن ملك دلیلی و مدرکی داریم که مأمور فلان کار است ولی در رسول و امام مدرکی نداریم ، شما بعنوان وکیل مدافع بروید بخدا اشکال کنید که چرا نفرمودی رسول و امام مأمور ارزاق و یا مدیر جهانند ، اینجا خردمندان می فهمند که شما رسول و یا امام را قیاس به خورشید کرده و میخواهید ایشان را بالا ببرید ، ولی در واقع توهین کرده اید زیرا بشر با اراده و اختیاری را با موجود بی شعور قیاس کرده اید ، چگونه اهل غلو برسول خدا ندانسته تحقیر میکنند ،اگر بگوئی بنابراین فعل رسول خدا منسوب بخدا نیست پس چگونه خدا یتعالی فعل رسول خود را بخود نسبت داده و فرموده : و ما رمیت إذ رمیت و لکنّ اللّه رمی ؟ جواب آنستکه رمی در این آیه معجزه بوده و کارمعمولی نبوده و معجزه کار حضرت رسول نیست بلکه کار خدا است ، ولی کارهای معمولی رسول خدا را بخدا نسبت نداده ، و أمّا اینکه معجزه کار خدا است نه کار أنبیا ، بهمین زودی در دلیل ششم غالیان ذکرخواهد شد .

بعضی از غالیان عوام امام را قیاس بحضرت عیسی میکنند و میگویند چنانکه عیسی (ع) خلق کرد و زنده نمود و شفاداد باذن الله چه مانعی دارد امام نیز خلق کند و رزق بدهد باذن اللّه؟ جواب این استکه حضرت عیسی چیزی خلق نکرده و خصوصاً در قصّهٔ او خلق روح از او نبوده بلکه خدا زنده کرد ، و حیات داد و حضرت عیسی صنعتی نموده ، ما آیه‌ای که راجع باین موضوع است ذکر میکنیم تا مطلب روشن گردد ، شما به تفسیر شیخ طوسی و طبرسی مراجعه کنید که ایشان مارا تأیید کرده‌اند

در سورهٔ مائده آیهٔ ۱۱۰ فرموده: و إذ تخلق من الطّین کهیئة الطّیر بإذنی فتنفخ فیها فتکون طیرًا بإذنی و تبرئ الأکمه و الأبرص بإذنی و إذ تخرج الموتی بإذنی. یعنی ای عیسی بیادآر هنگامیکه از گل چون هیئت مرغ میساختی پس باراده‌ٔ من مرغ میشد و هنگامیکه اکمه و ابرص را باذن واراده‌ٔ من شفا میدادی و هنگامیکه مردگان را از قبر بیرون میآوردی باراده واذن من، در اینجا فرموده تو از گل هیئت مرغ میساختی و هرکس میتواند شکل و هیئت مرغ بسازد واین غیراز خلق و ایجاد ازعدم و لا من شئ است که مخصوص خدا میباشد وعیسی این کار را نکرده و بحث ما در خلق ازعدم است و حضرت عیسی خلق ازعدم ننموده تا شما امام را قیاس بآن کنید عیسی مجسّمه‌ای ساخته و لفظ تخلق در آیه مجاز است بمعنی تصنع میباشد

و همچنین تخرج الموتی غیر از تحیی الموتی میباشد
دلیل ما تفاسیر شیعه و سنی و روایات خود أئمّه (ع) میباشد و خارق‌العاده بودنش همین‌استکه با نبودن اجزا و عروق و اوتار متعارفی یکمرتبه خدا آنرا مرغ میکرد سخن ما دراین استکه روح را خدا ایجاد کرده و در آن هیئت دمیده، نه عیسی. ما دلائل خود را میآوریم:

دلیل براینکه خالق روح مرغ خدا بود:

چنانکه در آیهٔ ۴۷ سورهٔ آل‌عمران که جبرئیل ممثّل شد ومانند دمیدن حضرت عیسی دمید در وجود مریم (ع) و مژدهٔ پسر بحضرت مریم داد. حضرت مریم گفت خدایا چگونه برایم فرزند آید و حال آنکه بشری‌مرا مسّ نکرده خدا فرمود: کذلك اللّه یخلق مایشاء. یعنی خدا چنین خلق میکند آنچه بخواهد، پس بصریح این آیه خالق روح در مریم خدا بود نه جبرئیل، بااینکه جبرئیل دمیده بود، قصّهٔ حضرت عیسی و دمیدن او در هیئت مرغ نیز چنین است که موجد روح حیوانی خدا بود و لذا خدا نفرموده یاعیسی انت مکوّن الطّیر و یا عیسی نفرموده أنا أکوّن الطّیر و خدا نفرمود: أ نت

یا عیسی خالق روح الطّیر بلکه فرمود : فتکون طیرًا بإذن الله، که تکون مفرد مؤنّث است و ضمیر هی در آن برمیگردد بهیئت الطّیر، یعنی هیئت مرغی، بإذن و ارادهٔ خدا مرغ میشود نه بارادهٔ تو. پس چنانکه خدا در قرآن فرموده : ألله خالق کلّ شیٔ خدا خالق هرچیزی است اگر عیسی خلق کرده باشد پس خدا خالق کلّ شیٔ نمیباشد ، نعوذ بالله من جهل الغلاة ، آنچه ما بیان کردیم تمام مفسّرین با ما موافقند .:
شیخ طوسی در تفسیر خود میگوید : و بیّن بقوله فتکون طیرًا بإذنی انّه إذا نفخ المسیح فیها قلّبها الله لحمًا و دمًا و خلق فیها الحیات فصارت طائرًا بإذن الله و إرادته لا بفعل المسیح . و در تفسیر مقتنیات الدرر ج ۲ در ص ۱۱٤ میگوید : فالخلق حقیقة لله تعالی ظاهره علی یده کما أنّ النّفخ فی مریم کان من جبرئیل و الخلق من الله . یعنی آفریدن حقیقتًا مخصوص خدا است بدست عیسی ظاهر شده چنانکه دمیدن در مریم از جبرئیل و آفریدن از خدا بود . و در جملهٔ تخرج الموتی بإذنی میگوید و ذکر الإذن فی هذه الأفاعیل علی معنی إضافة حقیقة إلی الله کقوله و ماکان لنفس أن تموت إلّا بإذن الله یعنی إلّا بخلق الله الموت فیها . یعنی خدا ذکر کرده کلمهٔ باذن را در این کارهای عیسی ، باین معنی که این کارها حقیقة از خدا است مانند آنکه خدا فرموده کسی نمی میرد إلّا بإذن الله یعنی بخلق کردن خدا موت را در او . پس إذن در این آیات بمعنی خلق و ارادهٔ خدا است پس معنی چنین میشود که مرغ شدنش بخلق خدا بود . و شیخ طوسی در تبیان در ذیل جملهٔ و تبرئ الأکمه میگوید معناه انّك تدعونی حتّی أبرء الأکمه و الأبرص و قوله إذ تخرج الموتی بإذنی ای اذکر إذ تدعونی فأحیی الموتی عند دعائك حتّی یشاهدهم النّاس أحیاء . یعنی معنی تبرئ الأکمه تا آخر این استکه تو دعا میکنی و من آنان را شفا میدهم و اینکه فرموده تخرج الموتی بإذنی یعنی بیادآور وقتی را که تو میخوانی مرا که من زنده کنم مردهها را وقت دعای تو تا مردم آنان را مشاهده کنند . و در ذیل آیهٔ سورهٔ آل عمران فرموده مراد از کلمهٔ أخلق ،خلق اندازه گیری و تصویر است و صنعت

است نه ایجاد و احداث و همانا مقیّد کرده قول خود فیکون طیرًا را بـه
بإذن الله نه کلمهٔ أخلق را ، پس میفرماید لینبّه بذکر الإذن انّه من فعل
الله دون عیسی و أمّا التّصویر و النّفخ ففعله لأنّه ممّا یدخل تحت مقدور
البشر، و لیس کذلك انقلاب الجماد حیوانا فإنّه لا یقدر علی ذلك أحد
سواه تعالی ، و قوله أحیی الموتی بإذن الله علی وجه المجاز اضافة إلی
نفسه و حقیقة دعوا الله بإحیاء الموتی فیجیبهم الله فیحیون بإذنه تعالی
یعنی بفعله تعالی . و در تفسیر مرحوم علّامهٔ طبرسی ص ٤٤٥ گوید :
فیکون طیرًا بإذن الله و قدرته و قیل بأمرالله و إنّما وصل قوله بإذن الله
بقول فیکون طیرًا دون ماقبله لأنّ تصویرالطّین علی هیئة الطّیر و النّفخ فیه
ممّا یدخل تحت مقدور العباد فأمّا جعل الطّین طیرًا حتّی یکون لحمـًا
و دمًا و خلق الحیات فیه فممّا لا یقدر علیه غیرالله فقال بإذن الله لیعلم
أنّه من فعله تعالی و لیس بفعل عیسی (ع) یعنی همانا خدا وصل کرده
بإذن الله را بقول خود فیکون طیرًا نه بماقبل آن برای آنکه گل را بصورت
مرغ آوردن و در آن دمیدن از چیزهائی استکه مقدور بندگان است ، و أمّا
گل را مرغ کردن بطوریکه گوشت و خون شود و در آن خلق حیات کنـد
پس مقدور کسی نیست جز خدا یتعالی ، پس خدا فرموده بإذن الله تا
دانسته شود که ایجاد روح از فعل خدا است نه از فعل عیسی (ع) . و
تمام تفاسیر معتبره متّحدند در اینکه زنده کردن موتی و خلق روح و یـا
إعادهٔ روح کار خدا بوده ، و بیرون آوردن مرده و دعاکردن از عیسی بود
و لذا در سورهٔ مائده تخرج فرموده و در آل عمران أحیی آورده ، باضافه
کتاب کافی و تفسیر نورالثّقلین ج ۱ ص ۲۸٤ و کتاب روضهٔ کافی و بحار
همه روایت کرده اند که حضرت عیسی برای زنده کردن زکریاعلیه السّلام دعا
کرد و خدا زنده کرد . در تفسیر طبرسی
ج ۲ ص ٤٤٥ در تفسیر و أحیی الموتی میگوید إنّما أضاف الإحیاء إلی نفسه
علی وجه المجاز و التّوسّع و لأنّ الله تعالی کان یحیی الموتی عند دعائـه
یعنی نسبت زنده کردن به عیسی مجاز است زیرا خدا مردگان را زنده مـی
کند بدعای عیسی و نقل کرده که عیسی دعا کرد و خدا چهار نفر را بدعای

عیسی زنده کرد . بنابرآنچه ذکر شد حضرت عیسی محیی الموتی نشد تا افراد بشر دیگری را قیاس باو کنیم و خدا مکرّر در قرآن احیا را بخود نسبت داده و فرموده : إنّا نحن نحیی الموتی ،فاللّه هوالولیّ و هو یحیی الموتی و آیات دیگر. من نمیدانم این غلاة چه مرضی دارند که میخواهند صفات و أفعال خدا را بافراد بشر دهند آنهم بزور قیاس غیرأنبیا بأنبیاء ثانیًا این آیات دلالت دارد بر معجزهٔ حضرت عیسی ، و مابیان خواهیم کرد که معجزات تمام أنبیا ،کار أنبیاء نیست بلکه کار خدا است تا شما نتوانید قیاس کنید .

ثالثا اینجا قیاس مع الفارق است زیرا اگر نعوذ باللّه عیسی خلق کرده یك مرتبه بوده و شما میخواهید ولایت و خالقیّت دائمی برای رسول خدا (ص) و أئمّه اثبات کنید ، آن کجا و این کجا ، این کار جزئی اثبات ولایت کلّی نمی کند . دراینجا سؤالاتی شده ما جواب داده ایم :

س ـ آیه ایکه راجع بحضرت عیسی (ع) بوده تمامش را نیاورده اید باضافه آیهٔ ٤٩ سورهٔ آل عمران را چرا توضیح نداده اید باضافه حضرت عیسی میگوید من خلق کردم و زنده نمودم شما در این نسبت چه میفرمائید آیا میگوئید این نسبت مجازی است ؟

ج ـ بنده باختصار کوشیدم زیرا خیال نمیکردم برای خواننده مخفی باشد حال که مطلب روشن نشده توضیح میدهم . آیهٔ ٤٩ آل عمران : و رسولا إلی بنی إسرائیل أنّی قد جئتکم بآیة من ربّکم أنّی أخلق لکم من الطّین کهیئة الطّیر فأنفخ فیه فیکون طیرًا بإذن اللّه و أبرئ الأکمه و الأبرص وأحیی الموتی بإذن اللّه و أنبّئکم بما تأکلون و ما تدّخرون فی بیوتکم إنّ فی ذلك لآیة لکم إن کنتم مومنین . یعنی و عیسی رسولی است بسوی بنواسرائیل که گفت بتحقیق من برای شما معجزه‌ای از پروردگارتان آورده‌ام که من میسازم برای شما از گل چون هیئت مرغ و میدمم در آن پس باراده ٔ خدا مرغی میشود ، و خوب میکنم (بدعا) کور مادرزاد و پیسی را ، و زنده می کنم (بواسطهٔ دعا) مردگان را باراده ٔ خدا و خبر میدهم شمارا بآنچه میخورید و ذخیره می نهید درخانه هاتان بدرستیکه درآنچه ذکر شد

نشانه و معجزه‌ای است برای شما اگر ایمان داشته باشید.

توضیح - در هر کلمه و حرفی از حروف و کلمات قرآن نکاتی است که بر اکثر مردم مخفی است، در آیهٔ فوق کلمهٔ آیه: مکرّر شده بمعنی معجزه است و ما در کتاب عقل و دین اثبات کرده‌ایم که معجزهٔ هر رسولی کار خدا و گواهی خدا است بر صدق نبوّت آنرسول، چنانکه در همین آیه و سایر آیات فرموده: إنّما الآیات عند الله یعنی همانا معجزه از نزد خدا است، حال میگوئیم اگر مقصود از آیهٔ فوق این بود که حضرت عیسی خود مرغی خلق میکند میفرمود أخلق الطّیر و جملهٔ من الطّین کهیئة الطّیر فأنفخ فیه فیکون طیرًا بإذن الله لغو بود، پس باید دانست که خدا می خواهد بیان کند که معجزه دو نسبت دارد یکی بخدا که موجد و مکوّن آنست چنانکه صریحًا در قرآن بیان شده که فاعل و موجد معجزه خدا است مانند آیات: إنّا أنزلنا إلیك الكتاب و آیهٔ: و آتینا ثمود النّاقه و آیهٔ و ألنّا له الحدید وجملهٔ وکنّا فاعلین و آیات دیگر و نسبت معجزه بخدا نسبت حقیقی است و دیگر نسبت بأنبیا نیز صحیح است، زیرا أثر شفا را خدا در دست أنبیا گذاشته و بدست او و بدعای او ایجاد کرده و خدا إحیاء موتی بدرخواست او کرده، و یا برای شهادت دادن خدا بنبوت او و صدق ادعای او خدا ایجاد معجزه کرده چنانکه کفّار برسول خدا میگفتند تو پیغمبر نیستی خدا درجواب ایشان میفرماید بگو: قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم ~~شهیدا~~. یعنی بگو خدا برای شهادت برسالت من کافی است و شاهد بین من و شما خدا است، ما میگوئیم خدا دهان و زبان ندارد که شهادت برسالت دهد و شهادت خدا همین ایجاد معجزه است و معجزه شهادت إلهی است، برصدق رسالت پیمبر، پس خدا اگر ایجاد صوتی در سنگ ریزه و یا درخت و یا سوسمار کرد برای شهادت برسالت پیمبران، موجد آن صوت خدا است نه سنگ و درخت وسوسمار و اگر کسی گفت سنگ و درخت موجد معجزه نیست شما عصبانی نشوید و تهمت بیجا بنویسنده و گوینده نزنید. رسول خدا (ص) وأئمه (ع)

فرموده‌اند احمل فعل أخيك على أحسنه، برشما لازم است کار بـــرادر دینی را حمل بر نیك نمائی، حضرت داود (ع) بااینکه آهن را بدســت خود نرم مینمود خدا فرموده : و ألنّا له الحديد ،یعنی ما برای‌او آهـن را نرم کردیم. (حمله داود حرارت داوود)

تعجّب از بی خبران از قرآن

یکی از مدّعیان علم بما نوشته هر بشری چه ما و چه پیغمبر وچه‌امام هر کاری بکنیم منسوب بخدا است چه معجزه و چه غیر معجزه، زیـــرا لا مؤثّر فی الوجود إلّا هو،در جواب او نوشتم بروید عقائد خود را ازقرآن فراگیرید نه از کفّار و فلاسفه و بافندگان عرفان و اشاعره، زیرا جملـــةً لا مؤثّر فی الوجود إلّا هو کلام خدا و أنبیا نیست بلکه از اشاعره و باطل است و مدرکیّت ندارد، و کارهای بشری غالبًا از هوی و هوس‌است چگونـه میتوان بخدا نسبت داد و خدا را متّهم نمود . أمیرالمؤمنین (ع) فرمـــود العدل أن لا تتّهمه یعنی‌عدل آنستکه خدارا متّهم نکنی یعنی افعـــال بشری از قبیل خورد و خوراك و خواب را باو نسبت ندهی ،وامام صادق (ع) فرموده و أمّا العدل فأن لا تنسب إلى خالقك ما لا مك عليه. یعنــی عدل آنستکه بخالق خود نسبت ندهی آنچه را که خدا تو را برآن ملامت کرده، باضافه نسبت افعال زشت بشری بخدا موجب جبر است . وامام صادق فرموده : فالقائل بالجبر کافر، بهرحال تفصیل مطلب را بکتاب عقل و دین مراجعه فرمائید، معجزه مانند کارهای معمولی و متعارفـی نیست و از قدرت بشر خارج است و لذا خدا آنرا مکرر بخود نسبت داده و معجزه را نباید قیاس بکارهای دیگر کرد، پس‌در آیهٔ حضرت عیسی(ع) خدا خواسته بفهماند که گل را بشکل مرغ‌درآوردن کار بشری است، و هم چنین دمیدن ، أمّا زنده کردن و خلق‌نمودن کار خدا ، و کلمــةً تخلق و یا أخلق در این آیه بمعنی أصنع و مجاز است ،زیرا خلق من‌شئ همان صنعت است و خلق لا من شئ که خلق حقیقی است فقط کـار

خدا است و لذا در تفاسیر أخلق را بمعنی أصنع گرفته‌اند . و أمّا ایجاد روح حیوانی از عدم که بآن پرواز کند کار خدا و باراده‌ٔ اواست ، و لذا فرموده فیکون طیرًا بإذن الله . و أمّا أبرئ الأکمه و الأبرص ما قبول داریم که پیغمبر دست میگذارد و یا دعا میکند و اکمه و ابرص خوب میشود ، ولی اثر را خدا در دست او ایجاد کرده نه خود او مانند اینکه خدا در دست بشر أثری گذاشته که اگر بغذا مالیده شود زودتر هضم شود . معذلك نمیتوان گفت موجد این أثر خود بشر است ، و گفتیم نسبت به پیغمبر نیز صحیح است ، حضرت عیسی (ع) فرمود أحیی الموتی ، أمّا بیان نکرده که أحیی بالدّعاء أو بضرب الید أو بالتّوجّه إلی الله أو بوجه آخر ، و اگر کسی اهل قرآن باشد و آیهٔ هوالّذی یحیی و یمیت و إنّا نحن نحیی و نمیت و آیهٔ الّذی خلق الموت و الحیاة و آیهٔ هل من خالق غیرالله و آیهٔ قل الله خالق کلّ شیء و آیات دیگر را دیده باشد میفهمد که موجد حیات درهمه جا فقط کار خدا است . بنابرآنچه ذکر شد إحیاء موتی کار خدا است و نسبت بعیسی (ع) نیز صحیح است .

س - در آیهٔ آخر سورهٔ رعد که خدا فرموده : و یقول الّذین کفروا لست مرسلا قل کفی بالله شهیدًا بینی و بینکم و من عنده علم الکتاب ، یعنی کفّار میگویند تو رسول و فرستادهٔ خدا نیستی بگو شهادت خدا بین من و شما کافی است و شهادت آنکه نزد او دانش آن کتاب است ، در اینجا بعضی از نویسندگان شیعه نوشته‌اند مقصود از من عنده علم الکتاب که شهادت بر صدق رسالت محمد (ص) داده و شهادت او ردیف شهادت خدا است همانا علی بن ابی‌طالب میباشد ، آنوقت گفته اند آنکه علم همهٔ کتاب نزد او باشد أفضل است از آنکه نزد او علم بعض از کتاب است که آصف بن برخیا وزیر سلیمان بود ، و خدا در شأن آصف در سورهٔ نمل آیهٔ ٤ فرموده : قال الّذی عنده علم من الکتاب أنا آتیك به قبل أن یرتدّ إلیك طرفك . یعنی آنکه دانش بعضی از کتاب را داشت گفت من تخت بلقیس را میآورم پیش از آنکه چشم برهم زنی ، و چون آصف تخت بلقیس را آورده پس علی (ع) نیز میتواند تصرّف در تمام ممکنات نماید و ولایت و سرپرستی تکوینی بر همه

موجودات داشته باشد و جانشین بلا فصل پیغمبر باشد ،

آیا این نویسندگان صحیح نوشته‌اند یا خیر؟

جواب :آیات بسیاری در قرآن است که دلالت میکند براینکه من عنده علم الکتاب آخر سورهٔ رعد ، همانا علمای اهل کتابند که ایشان طبق نوشته‌های توراة و انجیل شهادت بر رسالت محمد دادند ، دراینجا که فرموده شهادت خدا و شهادت من عنده علم الکتاب برای رسالت کافی است باید دید شهادت خدا چگونه و کی و کجااست تا برسیم بشهادت من عنده ، پس بدانکه شهادت خدا برای اثبات نبوت محمد (ص) همان ایجاد معجزه و عطای قرآن است که خود معجزه‌ای است و خدا بدادن این معجزه شهادت داده برسالت او ، و مقصود از شهادت من عنده علم الکتاب شهادت توراة و انجیل و شهادت دانشمندان اهل کتابست وچون نزول توراة و انجیل از طرف خدا بوده پس شهادت این دو کتاب نیز برگشت بشهادت إلهی است ، شهادت بر رسالت محمد (ص) همان خبر او در کتب إلهی و اطلاع علمای بنی اسرائیل است که ردیف شهادت إلهی آمده و خدا شهادت علما را برای وحدانیّت خود نیز آورده در آیهٔ ۱۸ سورهٔ آل‌عمران چه برسد بشهادت بر رسالت محمد (ص) ، و این مطلب در بسیاری از قرآن روشن شده و قرآن مصدّق است بعضی از آیاتش بر بعضی دیگر، و آیات قرآن مفسّر یکدگرند مانند آیهٔ ۱۹۷ سورهٔ شعرا و إنّه لفی زبرالأوّلین أ ولم یکن لهم آیة أن یعلمه علماء بنی اسرائیل یعنی این رسالت تو در نوشته‌های سابقین بوده آیا علم دانشمندان بنی اسرائیل نشانهٔ صدق برای ایشان نبوده‌است ، و در سورهٔ قصص آیهٔ ۵۲ فرموده : ألّذین آتیناهم الکتاب من قبله هم به یؤمنون و إذا یتلی علیهم قالوا آمنّا به إنّه الحقّ من ربّنا إنّا کنّا من قبله مسلمین ، یعنی آنانکه بایشان کتاب داده شده پیش از محمّد ایشان بمحمّد ایمان میاورند و چون قرآن برایشان تلاوت شود گویند بآن ایمان‌آوردیم زیرا که آن حق‌است ازطرف پروردگار ما ، و در سورهٔ عنکبوت آیهٔ ۴۷ فرموده : فالّذین آتیناهم الکتاب یؤمنون به یعنی آنانکه بایشان کتاب داده شده باین قرآن ایمان

میآورند ، و در سورهٔ احقاف آیهٔ ۱۰ و شهد شاهد من بنی اسرائیل ودر سورهٔ اعراف آیهٔ ۱۵۷ فرموده ألّذین یتّبعون الرّسول النّبیّ الأمّیّ الّذی یجدونه مکتوبًا عندهم فی التوراة و الإنجیل ، و در سورهٔ مدّثّر آیهٔ ۳۱ فرموده : و لا یرتاب الّذین أوتوا الکتاب و المؤمنون و در سورهٔ انعام آیهٔ ۲۰ فرموده ألّذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون أبناءهم و همچنین در سورهٔ بقره آیهٔ ٤٦ و سورهٔ آل‌عمران آیهٔ ۸۱ و سورهٔ مائده آیهٔ ۸۳ فرموده : و إذا سمعوا ما أنزل إلی الرّسول تری أعینهم تفیض من الدّمع ممّا عرفوا من الحقّ یقولون ربّنا آمنّا فاکتبنا مع الشّاهدین ، یعنی و چون شنیدند آنچه باین رسول محمّد (ص) نازل شده می بینی که اشك از چشمان ایشان میریزد از آنچه از حقّ شناخته‌اند و میگویند پروردگارا ما باو ایمان آوردیم پس ما را از شهادت دهندگان بنویس ، که در اینجا علمای اهل کتاب میگویند ما شهادت میدهیم ، و خدا شهادت ایشانرا در قرآن در اینهمه آیات ذکر کرده و غالب این آیات در مکّه نازل شده و همهٔ این آیات شاهد است براینکه مقصود از جملهٔ من عنده علم الکتاب علمای اهل کتاباست ، و حتّی در خود همین سورهٔ رعد آیهٔ ۳٦ فرموده : والّذین آتیناهم الکتاب یفرحون بما أنزل إلیك یعنی آنانکه بایشان کتاب داده شده خوشحالند بآنچه بتو نازل شده ، آیا اینهمه آیات کافی نیست برای تفسیر آیهٔ : و من عنده علم الکتاب که علمای یهود و نصاری گواهی میدادند که محمّد (ص) و قرآن از جانب خدا بوده است ، آیا جائز است شخص عاقل از تمام این آیات إلهی صرف نظر کند و برای جلب عوام بگوید مقصود از من عنده علم الکتاب علی (ع) است که در حین نزول بسیاری از آیات بتکلیف نرسیده بود و باخبار مجعوله که راویان آن از دشمنان اسلام و از غالیان و کذّابین و جعّالین بوده‌اند با قرآن بازی کند و بگوید که چون کفّار گفتند لست مرسلا قل کفی باللّه شهیدا ومن عنده علم الکتاب ، یعنی بآنانکه میگویند ما رسالت تو را قبول نداریم بگو علی شهادت میدهد که من رسول خدایم یعنی بکفّاریکه خود محمّد (ص) را قبول نداشتند بگوید از طفلی که در خانهٔ او بزرگ شده بپرسید که او به

رسالت من شهادت میدهد و شما کفّار قبول‌کنید ، این غالیان و احمقان چنان از خدا و قرآن بی خبرند و عاشق خرافاتند که خدا را هم گزافه‌گو میدانند ، و مقصود شان این استکه از این آیه برای علی (ع) ولایت تکوینی استخراج کنند . از مهمترین روایاتی که بآن تمسك جسته اند روایت کافی در باب نادر فیه ذکر الغیب است که در جلد اول کافی است که سدیر گفته من و ابوبصیر و یحیی البزاز و داود بن کثیر در مجلس امام صادق بودیم اذ خرج الینا و هو مغضب فلمّا أخذ مجلسه قال یا عجبا لأقوام یزعمون انّا نعلم الغیب مایعلم الغیب إلّا اللّه عزّ و جلّ لقد هممت بضرب جاریتی فلانه فهربت منّی فماعلمت فی أیّ بیوت الدّار تا آخر حدیث که میگوید حضرت فرمود : علم الکتاب واللّه کلّه عندنا ، که این روایات قطع نظر از ضعف سند و جعل راویانش متن آنها دارای ضدّ و نقیض است ، صدر آن میگوید عجب از قومیکه ما را عالم بغیب میدانند در حالیکه کنیز من فرار کرده و من ندانستم بکدام یك از اطاقها فرار کرده و در ذیل آن میگوید مقصود از من عنده علم الکتاب مائیم که مدیر آسمانها و زمین هستیم ، آیا باین قبیل روایات میشود گفت بمردمیکه اول بعثت خود پیغمبر را قبول نداشتند چون علی شهادت داده قبول کنید ، آیا گویندهٔ این مطالب خدا را مسخره کرده یا با قرآن بازی کرده ، بدانکه کوچك ترین دلیل و حدیثی وجود ندارد که رسول خدا (ص) برای اثبات نبوت خود مردم را حواله بعلی کرده باشد ، حتّی یکی از آقایان روحانی نما که خود را آیت اله نامیده خواسته علی را بخدائی برساند و ولایت تکوینی برای او بتراشد باروایات مجعوله خواسته این آیه را دلیل بگیرد برای ولایت تکوینی و سرپرستی جهان برای حضرت علی و کتابی بنام دلائل الولایه نوشته ، باید باو گفت ای بیچاره کفاریکه رسالت پیغمبر را قبول نداشتند و از او دلیل میخواستند محمد باید دلیلی آورد نه اینکه ایشان را بعلی حواله کند و برای اثبات ولایت و سرپرستی علی بر جهان آیه نازل کند ، آیا مگر شما رسول خدا را عاقل نمیدانید ، ما نمیدانیم مقصود این آقایان که با قرآن چنین بازی میکنند

چیست ؟ اگر میخواهند وجوب ولایت و دوستی علی را ثابت کنند این را کسی منکر نیست تا برسد باستدلال ، و محتاج بدلیل نیست ، و اگر میخواهند زمامداری و خلافت علی را پس از رسول خدا (ص) ثابت کنند تازه این کار بی‌فائده است ، زیرا علی (ع) زنده نمیشود و نمیتوان او را زنده کرد و بتخت خلافت نشانید ، و اگر میخواهند ولایت و سرپرستی آنحضرت را برای جهان ثابت کنند که علی قیوم و رازق و خالق جهان باشد اینهم جز شرك بخدا و زیان دنیا و آخرت چیزی ندارد و تازه اگر آن امام چنین ولایت و مدیریت برهستی داشته باشد بحال ایشان فایده ندارد و مقداری از این ولایت را بایشان نمیدهد ، تعجّب استکه ملل دنیا موشك قاره پیما ساخته و بماه و ستاره بالا میروند ولی روحانی نمایان ما میخواهند از آیات قرآن شریکی برای خدا استخراج کنند و مردم را از حقائق اسلام دور داشته و بهمین خرافات سرگرمشان کرده‌اند

س - مطبوعات باطله که بعضی از آنها خدا را منکر شده‌اند در این مملکت بسیار و بی شماراست ما ندیدیم روحانیان ما هیاهو راه‌بیندازند و برای دین خدا دلسوزی کنند چه طور شده که فقط بکتاب شما ایراد دارند و برای شما هیاهو راه انداخته‌اند ؟

ج - برای آنکه استعمار قوی و دکاندارها بسیارند و از کسادی دکان خرافات خود میترسند و نمیخواهند که مردم بیدار و بحقائق دین آشنا گردند ، باضافه رؤسای فرق باطله و عقائد فاسده که همه ملبّس بلباس روحانیّت میباشند چون برایشان ردّ نوشته‌ام و مرام و مسلك ایشان‌را رسوا کرده‌ام مرا تهدید بقتل کردند مؤثّر نشد اکنون بطور مستقیم وغیر مستقیم بتکفیر و توهین و تهمت پرداخته و برای دور نگهداشتن مردم از حقائق مردم را باینجانب بدبین کرده‌اند ، امیدوارم خدا ملت ما را بیدارکند و مرا از کسانی قرار دهد که خدا در حق آنان فرموده :
اَلّذین قال لهم النّاس إنّ النّاس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم إیمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل . حضرت محمّد (ع) چون مبعوث

(ص)

شد در مكّه تمام اديان باطله در مكّه آزادی داشتند وكفّار مكّه متعرّض ایشان نمی شدند ، ولی تمام علیه محمّد قیام کردند ، چرا برای اینکه ادیان دیگر مزاحم دکان ایشان نبود ولی توحید خالص مزاحم بت پرستی ایشان میشد و آنان فهمیدند محمّد چه میگوید که علیه او پرداختند ، اینان که همزمان ما هستند نیز می‌فهمند که ماچه میگوئیم و اگر ما را آزاد بگذارند مردم بیدار خواهند شد و دکّان ایشان بکلّی کساد خواهد شد .

س- شما راجع بآیهٔ آصف بن برخیا که تخت بلقیس را برای سلیمان حاضر کرده چه میگوئید ؟ آیا این کار از ولایت تکوینی نیست ؟

ج - هیچکس برای انبیا و اوصیا قبل از اسلام ولایت تکوینی بر جهان قائل نشده و آیه و حدیثی در اینمورد وارد نشده و آیه‌ایکه راجع بآصف آمده دلالت بر ولایت تکوینی ندارد ، شما آیه را دقّت کنید ، سورهٔ نمل آیهٔ ۳۹ تا ۴۱ : قال یا أیّها الملأ أیّکم یأتینی بعرشها قبل أن یأتونی مسلمین قال عفریت من‌الجنّ أناآتیك به قبل أن تقوم من مقامك و إنّی‌علیه لقویّ أمین قال الّذی عنده علم من الکتاب أناآتیك به قبل أن یرتدّ إلیك طرفك فلمّا رآه مستقرّاً عنده قال هذا من فضل ربّی . یعنی حضرت سلیمان گفت ای گروه کدامیك از شما میآورد نزد من تخت او را قبل ازآنکه تسلیم شوند (از این جمله معلوم میشود گروهیکه نزد سلیمان بودند هریك میتوانستند آن تخت را بیاورند که چنین پیشنهادی نموده) جنّ متمرّدی گفت من آنرا قبل ازآنکه از جای خود برخیزی میآورم من بر این کار توانا و أمینم ، آنکه نزد او علمی از کتاب بود گفت من آنرا میآورم قبل ازآنکه چشم خود را بطرف خود برگردانی ، سلیمان پس ازآن چون دید تخت نزد او نهاده شد گفت این کار از فضل پروردگارم میباشد ؛

اوّلا در این آیه میگوید احضار تخت از فضل و قدرت پروردگاراست مدّعی ازکجا میگوید آنرا آصف آورده و نام آصف در آیه نیست ،

در تفاسیر و دعاها آمده آن کسی بود که اسم اعظم میدانست و خدا را بنام اعظم خدا خواند و خدا اجابت کرد و آن تخت را خدا آورد .
بنابراین معلوم میشود که خدا خودش آورده منتهی بدعای آن بنده، تو بگو آصف نام او بوده ، و این دلیل نمیشود که آصف ولایت تکوینی برای آوردن تخت داشته چه برسد بولایت و سرپرستی بر جهان هستی .
ثانیًا کسیکه میخواهد بواسطهٔ قصهٔ آصف پیمبر ولایت تکوینی تمام جهان را برای محمّد (ص) و یا علی (ع) ثابت کند ، باید اولا برای خود آصف مدیریت و ولایت بر جهان را ثابت کند ، تا چیزی را برای کسی ثابت نکنی برای دیگری بواسطهٔ قیاس نتوان ثابت کرد ،برای مشبه به و مقیس علیه ثابت کن تا برای مشبه و مقیس ثابت شود آنهم بقیاس مع الفارق .
ثالثا اگر بگوئیم همهٔ انبیا و اوصیا ولایت بر جهان دارند سخن باطلی گفته‌ایم زیرا جهان اینهمه والی و سرپرست نمیخواهد . رابعًا مافرض میکنیم خود آصف رفته و تخت کول گرفته آورده مگر کسی هرتختی راآورد برای او ولایت برتمام جهان ثابت میشود تا برای دیگری قیاس کنیم مثلا موشکهای قاره پیما صد مرتبه از تخت سنگین تراست پس کسیکه آنرا بماه میرساند بگوئید ولایت تکوینی بر تمام جهان دارد اگرچه کافری باشد آیا این سخن صحیح است . پس انسان باید از خدا بترسد و پیش خود چیزی برای انبیا و اوصیا نبافد و موهوماتی بدین نیفزاید مثلا عفریت جنی که گفت من تخت را میاورم آیا ولایت تکوینی داشته ؟ مثلا هدهد که از شهر سبا اطلاع داشت ولی سلیمان بی اطلاع بود آیا میتوان گفت پس هدهد از سلیمان بالاتر و ولایت تکوینی داشته باآنکه پرنده‌ای بیش نبوده ، چنانکه در همان سوره آمده که هدهد بسلیمان گفت : أحطت بما لم تحط به یعنی بچیزی داناشده‌ام که تونمیدانی و حتی سلیمان از اینکه هدهد کجا رفته بود اطلاعی نداشت .

س - بآیهٔ ۱۲۳ سورهٔ آل‌عمران لیس لك من الأمر شیء استدلال کرده‌اید برای عدم ولایت تکوینی ، میگویند آیه دلالت ندارد ؟
ج - بسیاری از مفسّرین از آنجمله شیخ طبرسی در کتاب مجمع البیان بیان

کرده مانند بیان ما . ثانیًا شما فرض کنید این آیه دلالت ندارد آیات و روایات دیگر برای ما کافی است . ثالثا شما میگوئید این آیه دلالت ندارد شخص دیگر میگوید دلالت دارد این آیه برای او حجّت است.

س- اخباریکه میگوید آبهائی که ولایت اهل بیت رسول را قبول کردند شیرین شدند و هر کدام قبول نکردند تلخ و شور شدند آیااین اخبار دلالت بر ولایت تکوینی ندارد ؟

ج- این اخبار مربوط بولایت تکوینی نیست بلکه مقصود از ولایت درچنین اخبار محبّت و دوستی است و همچنین ولایت پرندگان و چرندگان و موجودات دیگر. ثانیًا تلخ و شور بودن آبها دارای حکمت های بسیاری است و اگر شیرین میشد بر خلاف حکمت و بی‌فائده بود مثلا آب چشم باید شور باشد تا چشم نگندد و فاسد نشود و مثلًا آب دریا باید تلخ و شور باشد تا متعفّن نشود و ماهی‌ها را نگندانند ، باضافه شوری آنها بواسطهٔ املاح و عرضی است و اصلًا چنین روایات نامعقول است و ساختهٔ کذّابین و جعّالین و اسرائیلیات است .

س- آیا آیهٔ ٧٤ سورهٔ توبه که فرموده : و مانقموا إلّا أن أغناهم اللّه ورسوله من فضله دلالت بر ولایت و عدم ولایت تکوینی رسول خدادارد ؟

ج- خیر زیرا این آیه راجع بردّ منافقین است که سخنان عداوت‌آمیزی می گفتند و قصد سوئی نسبت برسول خدا داشتند ومربوط بجهان نیست ، خدا میفرماید انکار و کینهٔ ایشان بیمورد است و در عوض تشکرکینه ورزی میکنند و کینهٔ ایشان نیست مگر برای اینکه خدا و رسول ایشان را غنی ساخته‌اند ، أمّا خدا باینکه ایشانرا غرق نعمت نموده و أمّا رسول خدا ایشان را هدایت کرده و از غنائم بایشان بهره داده ، اگرچه ارشاد رسول و إباحهٔ غنائم نیز از فضل خدا میباشد ولذا فرموده من فضله یعنی من فضل الله ، پس این آیه راجع بمنافقین‌است بدلالت ضمیر جمع أغناهم ، و مربوط بتکوین و عدم تکوین نیست و همچنین آیهٔ ٣٦ سورهٔ احزاب که راجع به زید بن حارثه میباشد و مربوط بمانحن فیه نیست .

س ـ بعضی از اهل علم میگویند مطالب کتابهای شما اشکالی ندارد جز اینکه مقداری تند رفته‌اید .

ج ـ تند رفتن در راه حقّ عیب نیست باید بآنان گفت شما چرا کند میروید ، باید عرض کنم اینان نمیدانم چه اشکالی دارند که ما را تکفیر و تفسیق و لعن میکنند و بما سوءظنّ دارند در حالیکه این صفات مورد نهی خدا و قرآن است و در سورهٔ حجرات آیهٔ ۱۲ فرموده : یاأیّها الّذین آمنوا اجتنبوا کثیرًا من الظّنّ إنّ بعض الظّن إثم یعنی ای اهل ایمان از بسیاری از گمانها اجتناب کنید که بعضی از گمانها گناه وحرام است .

س ـ در سورهٔ نمل آیهٔ ۱۸ فرموده : و حشر لسلیمان جنوده من الجنّ والإنس و الطّیر فهم یوزعون و در سورهٔ ص فرموده : فسخّرنا له الرّیح تجری بأمره آیا از این آیات که حضرت سلیمان ریاست داشته بر جنّ و إنس و طیور و حتّی بر بادها استفادهٔ ولایت تکوینی برای سلیمان نمی شود ؟

ج ـ ریاست سلیمان همان حقّ أمر و نهی بر آنها است ، آنها از او اطاعت میکردند و این عبارتست از ولایت قانونی و حکومت شرعی ، ولی حضرت سلیمان مکوّن و موجد و رازق و قیّم تکوینی آنها نبود ، پس ولایت تکوینی بر آنها نداشت چه برسد باینکه بر تمام جهان داشته باشد ، بلکه قیّوم جهان و نگهدارندهٔ آن فقط حقّ خدای سبحان است و صفات خالق در مخلوق نباشد چنانکه حضرت رضا (ع) در خطبهٔ توحیدیهٔ خود فرموده کلّ ما فی الخلق لا یوجد فی خالقه و کلّ ما یمکن فیه یمتنع من صانعه .

قیاس غلط و تشبیه بیجا بشیطان

شیخیّه و غلاة و بلکه روضه‌خوانهای زمان ما میگویند چون خورشید و ملائکه آلت خلق بوده و فاعل حقیقی خدا است همانطور آل محمد نیز آلت و مجرای خلقت میباشند و در ادارهٔ جهان مانند اسبابند ؟ جواب ایشان آنستکه آلت بچیزی گویند که از خود اراده و شعور نداشته باشد ، ولی آل

محمّد دارای علم و اراده و اختیارند و نباید ایشان را آلت خلقت دانست زیرا توهین و تحقیر ایشان است ، از این سخن زشت تر و قبیح تر تشبیه بعضی از گویندگان است که رسول و امام را بشیطان تشبیه میکنند و می گویند چگونه شیطان در همه‌جا و همه کس و در رگ و پوست همه اغوا می کند و حاضر و ناظر است ، پس رسول و امام نیز همه جا حاضر وناظرباشند ؟ جواب این استکه شیطان یکفرد نیست بلکه بقدر افراد بشر جنود الشّیاطین و لشکریان دارد ، پس یك شیطان همه جا حاضر نیست ، ولی رسولخدا یکنفر است و ممکن نیست همه جا حاضر باشد أمّا شیاطین بسیارومیلیاردها وجود دارند در همه جا . ثانیًا شیاطین موکّل بر بنی آدم و نزد بنی آدم میآیند و همه جا نیستند و مدّعای شما این استکه امام همه جا و مدیر آنست . ثالثا مقصود شما از شیطان چیست بر میکروب شیطان اطلاق شده و بر قوّهٔ شهویّه و غضبیّه نیز شیطان گفته شده و بر مردم کافر و فاسق و موذی و منافق نیز شیطان‌گفته شده و بر جنّ و ابلیس نیزشیطان گفته شده ، حال باید معلوم شود مقصود غالیان و گویندگان چیست آیا میخواهند بگویند یك میکروب و یا یك مرد کافر و یا یك نفرجنّ همه جا حاضر است که این سخن باطل و خنده‌آوری است .

دلیل دوم غالیان تشبیه و جواب آن :

شیخیّه و غالیان تشبیه میکنند خدا را بسلطان و رسول و امام را بوزیر و فرماندهان ، و میگویند چنانکه فرماندار میتواند کار سلطان کند و کار او کار آن سلطان است ، رسول و امام نیز باید بتواند کار خدائی کند و کار ایشان کار خدا باشد ؟ جواب ایشان این استکه أوّلا سلطان همه جا حاضر و ناظر نیست و محتاج بوزیر و أمیر و ناچار است که کار او را فرماندار انجام دهد ، أمّا خدا خود همه جا حاضر و ناظر و قادر و فعّال مایشاء است ، این بیچارگان خدارا مانند بشر دانسته و فهم ایشان بیشتر از این نیست . ثانیًا سلطان و فرماندار هر دو از یك جنس و کارشان مانند یکدگر است و هر دو عاجز و محتاج ومحدودند

أمّا خدا از جنس رسول و امام نیست ، خدا غنیّ بالذّات و آنـــان محتاج بالذّاتند . ثالثا سلطان بتوسّط وزیر و أمیر اقتدار خود را نشان میدهد و لذا فرماندار خود را با خدم و حشم و نیرو میفرستد تا مردم بناچار اطاعت او کنند ، أمّا خدا چنین نیست و لذا یکنفر فقیر یتیمی را برسالت میفرستد تا ایمان مردم روی جبر نباشد . مختصر آنکه سلطان با وزیر خود در أوصاف و أفعال شباهت دارند ، ولی خدا منزّه است از أوصاف بشری ، شما میخواهید رسول و امام را بالا برید چرا خـدا را تحقیر میکنید . رابعًا اسلام میگوید تشبیه خدا بخلق نوعی از شرکست و خدا فرموده : لیس کمثله شیء و در آیهٔ دیگر فرموده : فلا تضربوا للّـه الأمثال إنّ اللّه یعلم و أنتم لا تعلمون خدا را تشبیه نکنید برای خدا مثل نیاورید ، امام رضا (ع) فرموده : من شبّه الخالق بالمخلوق فهـو مشرك یعنی هرکس خالق را بمخلوق تشبیه کند مشرکست ، حال غالیان مانند شاعرانند که خدا را بآهو و لیلی و شاه تشبیه کرده و صفات رکیك و ألفاظ زشت آنها را بر خدا اطلاق میکنند ، و بااینهمه نادانی خود را عارف مینامند . خاصّتًا اگر رسول خدا مانند وزیراست چرا دردعای مشلول میخوانند و لا کان معه وزیر و لا احتاج الی ظهیر و همچنیـن در دعای یستشیر . و دردعای جوشن کبیر : یا من هو رب بلا وزیر .

این روحانی نمایان هیچکدام از قرآن اطّلاعی ندارند و همه مغـرور و خود را عالم میخوانند و فقط همّت خود را منحصر کرده اند بتعریـف و مدّاحی از امامان و بدگوئی از گذشتگان و سایر فرق مسلمین ، بایـد از ایشان پرسید شما رسول و امام را برای چه میخواهید جز برای اینکه معارف حقّه و خداشناسی را از آنان أخذ کنید ، پس رسول و یا امام هادی و طریق إلی معرفة اللّه میباشند نه اینکه محلّ توجّه بالاستقلال باشند ، شما تمام عمر خود را مصرف کرده اید بشناختن طریق ولی مقصد و هدف را بکلّی فراموش کرده اید گویا هیچ هدف و مقصدی جز نـان خوردن ندارید . مثلا کسیکه میخواهد برود قم باید راه قم را بدانـد برای رسیدن بقم ، أمّا اگر تمام نیرو و عمر خود را مصرف کند که بفهمـد

اسفالت راه چه قدر و عرض و طول آن چه مقدار و پیچ و خم آن چگونه است و آنقدر برای شناختن راه خود را معطّل کند که عمرش تمام شود و بقم نرسد آیا این کار جهالت نیست ؟ همچنین شما تمام فکر و ذکر و مجالس و محافل و کتب خود را مصرف کرده اید که امام چگونه است ولایت او چه‌قدر و علم او چگونه‌است ولایت بر جمادات دارد و حیوانات مطیع اویند فضائل او چقدر است مبادا تقصیر در تعریف و تمجید او شده باشد مبادا انکار بعث بر جمادات کفر باشد مبادا از خدا کمتر نباشند مبادا از پیغمبران کمتر و یا مساوی باشند و و و امّا هنوز نمیدانید که تشبیه خدا بخلق شرکست و امام هم مانند شما مکلّف و تابع دین اسلام است و از مدّاحی شما خوشنود نیست . سادساً شما خدا را بشاه ستمگری تشبیه میکنید که شاه حکومتی بفرماندارش عطا میکند امّا نمیدانید که شاه حکومت قانونی دارد و حکومت قانونی را میتواند بوزیر عطا کند و او حکومت تکوینی ندارد و حکومت دینی همان حکومت قانونی تشریعی است نه تکوینی ، پس این تشبیه شما تأیید ما میباشد . متأسّفانه کتابهای غالیان مانند دیوانهای شعرا و مدّاحان پر است از تشبیه خالق بخلق و تشبیه مخلوق بخالق و تا توانسته‌اند صفات خدا را بستمگران وشاهان خائن داده‌اند مانند وفائی که تمام صفات خدا را بعلی (ع) داده‌وبرای خدا چیزی‌نگذاشته ، یکجا میگوید :

گر خداوند جلا لش عزم خلّاقی کند   خلق سازد عالم وآدم هزاراند رهزار

و یکجا میگوید :

کمتر سخای او بجهان رزق‌ممکنات   کمتر عطای او بجزا حوض کوثرا

و یکجا میگوید :

علیست فرد بی بدل علیست فرد بی مثل   علیست مصدر وم علیست صادراول
علیست خالی‌ازخلل علیست عاری‌اززلل   علیست شاهد ازل علیست نورلمیزل
چواینجهان فناشود علی فناش میکند   قیامت اربپا شود علی بپاش میکند

شیطان و شیعیان ساده دل از این اشعار کفرآمیز چقدر خوششان میآید ولی خود امام دشمن ایشان و از این کفریّات بیزار است سبحان اللّه عمّا یصفون ، اینان گاهی صفات خدا بشاه و وزیر میدهند برای پول مثلاً حافظ برای شاه شجاع که یکی از سلاطین ستمگر نادان بوده میگوید:

بعاشقان نظری کن بشکر این نعمت — که من غلام مطیع و توپادشاه مطاع
جبین و چهرهٔ حافظ خدا جدا نکند — ز خاك بارگه کبریای شاه شجاع

و برای شاه ایلخانی که دربغداد سلطنت داشته از دور مینویسد :

شاه‌بن‌شاه‌وشهنشاه‌شهنشاه نژاد — آنکه میزیبد اگرجان‌جهانش‌خوانی
گرچه دوریم بیاد تو قدح مینوییم — بعد منزل نبود در سفر روحانی
سر عاشق که نه‌خاك در معشوق بود — کی خلاصش بود ازمحنت سرگردانی

و در مدح شاه شجاع گوید :

سحر زهاتف غیبم رسید مژده بگوش — که دور شاه شجاع است می دلیربنوش
محلّ نورإلهی است رأی‌أنور شاه — چو قرب او طلبی در صفای نیت کوش

و در جای دیگر جبرئیل را حلقه بگوش شاه شجاع قرارداده وگوید :

داور دین شاه شجاع آنکه کرد — روح القدس حلقهٔ امرش بگوش

دیوان شاعران پراست از این تملّقات و شرکیّات ، کتاب شعر و موسیقی ما را بخوانید تا بطلان اکثر اشعار شاعران را بدانید ،این قدّاحان خود را مدّاح امام میدانند و یك چیزی طلبکارند و هریك مدّعی ولایتند .

دلیل سوّم غالیان قطب‌جهان و جواب آن :

میگویند امام قطب جهانست چنانکه قطب آسیارا میگرداند امام نیزعالمرا اداره میکند ؟ جواب آنستکه : أوّلاً قطب‌آسیا آسیارانمیگرداند بلکه نیروی برق و یا آب و یا نیروی دیگری آسیارا میگرداند . ثانیًا قطب بودن امام مدرکی ندارد ، رسول خدا ادّعا نکرد که من قطب جهانم‌بلکه فرمود : أنا بشر مثلکم من بشری مانند شمایم ، اگر شما قطب جهانید رسول‌خدا نیز قطب جهان خواهد بود . ثالثا قطب آسیا عقل و شعور و اراده ندارد و نباید امام و رسول که دارای عقل و اختیارند بآن‌تشبیه

کرد . رابعاً آیات قرآن صریحاً این قطب را ردّ میکند در سورهٔ فاطر آیهٔ
٤٠ فرموده : إنّ اللّه یمسك السّموات و الأرض أن تزولا و لئن زالتا إن
أمسکهما من أحد من بعده . یعنی خدایتعالی نگه میدارد آسمانها
و زمین را از اینکه زائل و یا از مسیر خود خارج شوند و اگر زائل شوند
احدی پس از خدا آنها را نگه ندارد . پس مدیر آسمانها و زمین جزخدا
کسی نیست . در سورهٔ روم آیهٔ ٢٥ فرموده :تقوم السّماء و الأرض بأمره
یعنی آسمان و زمین بأمر خدا برپااست . و در سورهٔ یس فرموده :والشّمس
تجری لمستقرّلها ذلك تقدیرالعزیزالعلیم . یعنی و خورشید جریان دارد
برای قرارگاه خود و این جریان باندازه‌گیری داناوتوانائی است . پس
جریان و سیرجهان و بقاء آن بامر ایزد منان است نه از قطب و نه از غیر
قطبی . خامساً آنوقت که خدا جهانرا بوجود آورد قطبی نبود جهان
چگونه بود حال نیز چنین است و در نفخهٔ صور که تمام جهانیان می میرند
و کسی جز خدا نمی ماند زمین در آنزمان با آسمان چگونه بی قطب برپا
است . سادساً این قطب سازی از یکعدّه مردم نادان خرافی است
بنام عرفا و صوفیان ، در آنزمان که خدا بفرماید لمن الملك الیوم وخود
پروردگار بفرماید للّه الواحد القهّار آیا جهان در آنزمان چگونه بدون
قطب برپا ماند و این قطب ها کجایند ؟ . سابعاً این قطب سازی که
کار یکعدّه مردم خرافی میباشد شخص عاقل و دانشمند باین خرافات
استدلال نمیکند ، سابعاً خود امیرالمؤمنین فرموده من خلافت مدارم
نه جهان مدار قطب شریعتم نه خلقت یعنی لیاقت دارم برای زمامداری
مسلمین چنانکه در نهج البلاغه خطبهٔ شقشقیّه اگر سندی داشته باشد
فرموده و هو یعلم انّ محلّی منها محلّ القطب من الرّحی یعنی اومیداند
که من مدار خلافتم و محلّ من از خلافت محلّ قطب است از آسیا ، و اگر
آنحضرت قطب جهان بود لازم بود بیان کند و در همان نهج البلاغه بعمر نیز
فرموده : فکن قطبا واستدر باضافه کسیکه قطب جهان باشد برای از دست
دادن خلافت و زمامداری گوشه‌ای از زمین ناله نمیکند ، غالیان از هر چه
خوششان آمده نام آنرا روی امام گذاشته‌اند، از قطب آسیا خوششان آمده

گفتند امام قطباست ، از لنگر ساعت خوشدشان آمده گفتند امام لنگر زمین و آسمان است ، دیگر فکر نکردند زمین و آسمان احتیاج بلنگر ندارد باوجود قدرت حقتعالی ، مظهر آب قنات را دیدند خوششان آمد گفتند امام مظهر خدااست خیال کردند خدا هم مانند قنات مظهر دارد ، از شیر برنج خوششان آمد گفتند رسول‌خدا با علی در شب معراج شیربرنج خوردند ، از مدیر اداره خوششان آمد گفتند امام مدیرعالم امکان است ، و از ادارهٔ جهان خدا را عزل نمودند نعوذ باللّه. از شجاعت شیر خوششان آمد گفتند علی شیرخدا است و آنحضرت را بحیوان درّنده نعوذ باللّه تشبیه کردند و گفتند شیر شد و جلو مادرش را قبل از تولّد گرفت ، فکر نکردند که وجود فرزند قبل از تولّد از مادر محال است .

دلیل چهارم غالیان قلب عالم و جواب آن :

میگویند امام قلب عالم امکان و حیات بخش آنست ؟ جواب آنستکه أوّلا این ادّعا مدرکی از کتاب خدا و گفتار رسول ندارد ، رسول خدا (ص) نفرمود من قلب عالم امکانم. اگر کسی بگوید از گفتگوی هشام با عمربن عبید بصری‌که در ص ۱۵۳ ج ۲ عقل ودین مرقوم شده استفاده میشود ؟ گوئیم خیر استفاده نمیشود زیرا در آنجا هشام میگوید همانطوریکه عقل تو امام اعضا و جوارح تواست برای رفع شك همانطور امام برای رفع شکوك و حیرت مردم لازم است ، یعنی‌امام ،امام مردم است نه امام کوه و بیابان ، زیرا جمادات جهان دافع شکّی نمیخواهند ، باضافه تشبیه امام بقلب صنوبری که قطعهٔ گوشت بی شعوری باشد توهین بامام است زیرا امام عقل و اراده دارد . ثانیًا اگر امام قلب همهٔ اشیاء باشد لابد قلب شمانیز میباشد پس شما دو قلب دارید آیا این سخن صحیح است ؟ ثالثًا آیا امام قلب انسانها و حیوانات و درّندگان و گزندگان هست یانه قلب منافق‌و کافر هست یاخیر؟ اگر چنین باشد هر کافر و ظالمی به امام ظلم

کرده وسائل ظلم را خود امام برای خود فراهم کرده . رابعاً چرا این ادّعاها را برای أنبیاء دیگر نمی‌کنید اگر هریك از أنبیا قلب عالم باشند باید گفت مگر عالم چند هزار قلب دارد ، آنچه بأنبیا گفته نشده بمحمّد و وصیّ او نباید گفت از عناوین و القاب خیالی ،

وگفته نشود برای محمّد مگر آنچه برسولان پیش از او گفته شده است. حال شما موهومات را بنگرید یکنفر آمده برای یاری دین کتاب چاپ کرده و عکس قلب صنوبری را کشیده بنام امام و تیری بآن زده بنام اینکه قلب عالم امام تیر خورده ، حال باید شیعیان بیچاره گریه کنند و برسرخود زنند تا ثوابی کرده باشند .

دلیل پنجم غالیان خلیفه و جواب آن :

میگویند چون رسول و امام خلیفهٔ در زمینند از طرف خدا چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۹ فرموده : و إذ قال ربّك للملائكة إنّي جاعل في الأرض خليفة ، یعنی خدا بملائکه گفت که من در زمین جانشینی قرار میدهم و آدم را جانشین کرد در نتیجه چون خدا ولایت تکوینی بر تمام جهان دارد پس خلیفهٔ او نیز باید ولایت تکوینی بر تمام جهان داشته باشد ؟ جواب آنستکه در این دلیل چندین اشتباه رخ داده : اوّل آنکه میگوئیم خدا بملائکه خطاب کرد باید فهمید که ملائکه از خطاب خدا و جعل خلیفه چه فهمیدند آنان فهمیدند که خدا میخواهد بجای نسناسها و آدمیانیکه فساد میکردند و خونریز بودند جای آنان که هلاك شده جانشینی قرار دهد و لذا عرض کردند أ تجعل فيها من يفسد فيها و يسفك الدّماء آیا در زمین کسی را که فساد و خونریزی کند قرار میدهی ، پس خلیفه و جانشین برای گذشتگان خونریزی بود که هلاك شدند نه جانشین خدا زیرا جانشین خدا نه مفسد میشود و نه خونریز، آخوندهای خرافی گویا میخواهند بگویند ما از ملائکه بهتر میفهمیم آنان که مخاطب بودند

نفهمید ند ولی ما می فهمیم إن هو إلّا قول الزّور.
ثانیا جانشینی یا د رمکان است و یا د رمقام ، أمّا مکان که خدا مکان ندارد تا کسی جای او بنشیند کسی جانشین می خواهد که خود برود ، خدا که نرفته تا کسی جای او باشد زیرا خدا همواره حاضر و ناظراست . و أمّا مقام ، پس محال است خدا مقام ألوهیّت و یا معبودیّت خود را به کسی دیگر دهد ، این مزخرفات را نمی گوید مگر کسی که مشرك باشد . و أمّا حضرت آدم (ع) خدا اورا جانشین أمّتهای گذشته نمود که مفسد و خونریزبودند وهلاك شدند . ثالثا خدا نفرموده خلیفتی یعنی جانشین من و نیز نفرموده خلیفة الله یعنی جانشین خدا . پس مدّعی از کجا می گوید خلیفة الله د رقرآن که چنین چیزی نیست د رقرآن هر جا خلیفه وخلفاء و یستخلف گفته شده مقصود جانشینی گذشتگان است . مثلا د رسورهٔ ص به داود (ع) فرموده إنّا جعلناك خلیفة فی الأرض فاحکم بین النّاس . یعنی ما تورا د رآن زمین جانشین قضات وحکومتهای گذشته قرارداد یم که میان مردم حکم کنی . ازاین آیه استفاده می شود که حکومت و قضاوت أنبیاء د رقسمتی ازز مین بوده نه د رتمام جهان بقرینهٔ کلمهٔ فی الأرض که باالف ولام عهد نیزآمده . و نیز قضاوت ایشان بین مرد موقانون تشریعی است نه تکوینی بقرینهٔ کلمهٔ بین النّاس .
رابعا خدا د رسورهٔ اعراف آیهٔ ۱۲۹ به بنی اسرائیل فرموده : عسی ربّکم أن یهلك عدوّکم ویستخلفکم فی الأرض . یعنی امید است پروردگارتان د شمن شما راهلاك و شما را د ر این زمین جانشین ایشان یعنی فرعونیان قرارد هد که الأرض باالف ولام عهد آمده و مقصود سرزمین مصراست چنانکه د رسورهٔ قصص آیات ٤ و ٥ نیز د ربارهٔ قدرت طلبی فرعون د ر مصر و وراثت وامامت بنی اسرائیل د رآن ، باکلمهٔ الأرض فرموده : إنّ فرعون علا فی الأرض... ونرید أن نمنّ علی الّذین استضعفوا فی الأرض و نجعلهم أئمّه . و د ر سورهٔ فاطر آیهٔ ۳۷ به مردم فرموده : هوالّذی جعلکم خلائف فی الأرض . و راجع به قوم صالح فرموده : واذکروا إذ جعلکم خلفاء . یعنی یاد آورید هنگامی راکه خدا شما را جانشینان د رزمین قرارداد . و د رسورهٔ نور آیهٔ ٥٥ به مؤمنین زمان رسول خدا (ص) وعده کرده که ایشان را جانشین کفّار قرارد هد و فرموده : وعد الله الّذین آمنوا منکم و عملوا الصّالحات لیستخلفنّهم فی الأرض کما استخلف الّذین من قبلهم ، و خدا به این وعده وفاکرد و مسلمین زمان رسول خدا جانشین کفارشدند و حکومت بدست ایشان افتاد امّا نه جانشینی خدا بلکه چنانکه د رآیه فرموده مانند مردم پیش از خود شان که د رقسمتی از زمین خلافت نمودند اصحاب رسول نیز خلافت و جانشین آنان شدند و د رنهج البلاغه نیز آمده که هنگام جنگ مسلمین باایران حضرت أمیر (ع) به این آیه اشاره و به عمر فرمود : ونحن علی موعود من الله والله منجزوعده . بنا براین نمی توان گفت که

تمام یهودیان و قوم صالح و مؤمنین زمان رسول همه جانشین خدایند خدا هر قومی را جانشین قوم دیگر و هر حکومتی را جانشین حکومت گذشتگان میکند و نمیتوان گفت قوم یهود و قوم صالح و قوم اسلام همه جانشین خدایند ، خدا جانشین کافر نمیخواهد اگر چنین باشد که هر قوم طبق آیات قرآن خلیفهٔ خدا باشند ، دیگر خلافت اختصاص بانبیاو اوصیا ندارد .

خامساً ما فرض کنیم حضرت آدم و اولادش جانشین خدا باشند از کجا معلوم که هر صفتی خدا دارد باید خلیفهٔ او داشته باشد مثلا خدا منزّه از جسم و جوهر است میتوان گفت جانشین او نیز منزّه از جسم وجوهر است ؟ البتّه خیر، پس اگر خدا ولایت تکوینی بر تمام جهان دارد لازم نیست جانشین او نیز این صفت را داشته باشد ، ما نمیدانیم این غالیان و روحانی نمایان بااین بی اطّلاعی چگونه با قرآن بازی میکنند و چگونه حاضرند خدارا نعوذ بالله تحقیر کنند و مقام او را بمخلوقی بعنوان خلیفه بدهند و کتاب او را غلط معنی کنند ، بی جهت نیست که امام صادق (ع) فرمود : اهل غلو از یهود و نصاری و مشرکین و مجوس بدترند باید گفت سبحان الله عمّا یقول الظّالمون ، حضرت أمیر فرمود : قصم ظهری رجلان محبّ غال و مبغض قال یعنی دو کس کمر مرا شکسته یکی دوستی که غلو کند و دیگری دشمنی که از کینه میجوشد ، آری آنکه غلو کند از دشمن بدتر است زیرا بنام دوستی آنحضرت دین خدارا کم و زیاد میکند ، اصول دین حضرت امیر (ع) ایمان بخدا و رسول و قیامت بود ولی اصول دین غالیان بیش تر شده ، آنحضرت خود را تابع دین میدانست اینان او را اصل دین و ایمان باو را از اصول اسلامی شمرند .

ما از همهٔ دانشمندان موحّد بیداریاری میجوئیم که شرّ این غلاة را از اسلام دور کنند ، این روزها چه بسیار مدّعیان اجتهاد و امامت که مروّج عقائد غلاتند ، واجب است بر مسلمین برای دفع موهومات غالیان که زمان ما زیاد شده اند و توحید مسلمین را تبدیل بشرك نموده اند قیام نمایند وگرنه در پیشگاه خدا و رسول روزقیامت مسئول و خجل خواهند بود ،

باید در این مورد انقلا بی نمایند، در حافظ شکن گفته‌ام:

میگفت سحر بلبل باغنچه بدلجوئی — برخیزو گل‌افشان کن از دهرچه‌میجوئی
گر خرّم و شادابی مغرور مشو ای گل — بهر تو خزان آید گیرد زتو خوش‌روئی
أیّام بهاران را بهمن بکمین باشد — ای عاقل فرزانه، برخیز و بزن گوئی
گر مؤمن دینداری بایست که از همّت — برخیزی و غم ریزی، حق جوئی وحقگوئی
بیدار کن این ملّت، از دانش وازغیرت — تا وقت تو را باقی‌است با قوت ونیروئی
هر ملّت بیدانش، دانش بکمین دارد — جانش تو منوّر کن، بادانش وخوشخوئی
از خالق اکبر داد وزگند غلو فریاد — این شرك بده بر باد، تاچند سیه‌روئی
هان برقعیا منال امروز که داری حال — مهلت ندهد آجال حق‌گوتوبه نیکوئی

دلیل ششم غالیان معجزات و جواب آن:

میگویند چون رسول و امام معجزه دارند و معجزه در عالم تکوین است پس ولا یت تکوینی دارند و کار خدائی میکنند؟ جواب آنستکه آری انبیا معجزه دارند ولی طبق آیات قرآن معجزه کار آنان نیست، آیات و روایات صریحًا میگویند معجزه کار خالق است نه مخلوق، آن خدائی که هر موجودی را هستی و نیرو داده میتواند هستی آنرا بگیرد و یا آنرا تبدیل کند و خرق طبیعت کند، مثلا برای حضرت ابراهیم نیروی حرارت آتش را بگیرد و سرد کند و خدا برای تصدیق پیغمبر خود ایجاد معجزه میکند تا شهادت خدا بصدق او باشد مثلا قرآن معجزه است و آن کلام خدا است نه کلام رسول و خود فرموده: إنّا أنزلنا إليك الكتاب و فرموده: لئن اجتمعت الإنس والجنّ علىٰ أن يأتوبمثل هذاالقرآن اگر همهٔ جنّ وانس پیمبران و فیلسوفان و غیر ایشان جمع شوند بمعاونت یکدگر مانند سورهٔ قرآن نیاورند، پس قرآن معجزه از خدا است نه کلام مخلوق و در قصّهٔ حضرت ابراهیم فرموده: قلنا یانار کونی بردًا و سلامًا علی إبراهیم. ماکه خدائیم گفتیم ای آتش سرد و سلامت بر ابراهیم باش، پس أمر خدا

و ارادهٔ او حرارت را گرفت نه أمر ابراهیم و در قصّهٔ حضرت صالح فرموده : و آتینا ثمود النّاقه، ما که خدائیم شتر صالح را برای قوم ثمود آورد یم و ایجاد نمودیم، و در قصّهٔ حضرت داود فرموده : و ألنّا له الحدید یعنی ما برای داود آهن را نرم کردیم و در سورهٔ أنبیا آیهٔ ۷۹ صریحًا فرموده : و سخّرنا مع داود الجبال یسبّحن والطّیر و کنّا فاعلین، یعنی ما رام گردانیدیم کوهها را با داود تسبیح نمایند با مرغان و فاعل ما بوده‌ایم، پس ایجاد معجزه کار أنبیا نشد تا بگوئی تصرّف در هستی کرده‌اند و ولایت تکوینی دارند اگر سنگ ریزه و یا سوسمار سخن‌گوید خدا اورا بنطق آورده و فرموده : أنطقنا الله الّذی أنطق کلّ شیء، اگر آب دهان رسول خدا و یا دست مبارکش اثری دارد خدا آن اثر را بوجود آورده و در آن گذاشته، در جلد هفتم بحار ص ۲٤۷ و کفایة الموحّدین ص ۱٤٥ روایت کرده که از امام رضا (ع) سئوال شد از معجزاتیکه از حضرت علی (ع) ظاهر شد با اینکه قادر نبود برآنها جز خدا؟ آن امام فرمود چون از امیر المؤمنین فقر و فاقه و احتیاج ظاهر شد اینها دلیل است براینکه او فقیر و با سایر ضعفا شرکت داشت و آن معجزات کار او نبود بلکه کار خدای قادر علی کلّ شیء بود، و حضرت صادق (ع) فرمود ایجاد کننده و نیست کننده و تبدیل کنندهٔ جوهری بجوهر دیگر فقط خدا است نه غیراو

و قرآن مکرّر فرموده : إنّما الآیات عند الله. یعنی همانا آیات یعنی معجزات نزد خدا و کار او است، معجزه شهادت إلهی است و اگر کار پیغمبر بود شهادت پیغمبر بوده برسالت خودش مانند آنکه دکتری خود شهادت دهد برای دکتری خودش و خودش تصدیق نامهٔ خود را بنویسد و این صحیح نیست بلکه باید مقام عالی تر تصدیق او کند. در گلشن قدس گفته‌ام :

بود هر معجزه از حقّ گواهی — که این عبد است منصوب إلهی

و أمّا معجزات امامان مدرك قرآنی ندارد بلکه روایات و احادیثی هرمذهب برای بزرگان و امامان خود نوشته‌اند : شیخ عطّار برای مرشدان صوفیّه در

کتاب تذکرة الأولیاء هزاران معجزه نوشته ، اهل سنّت برای جناب عبدالقادر گیلانی هزاران معجزه نوشته‌اند ، امامیّه برای أئمّهٔ خود هزاران معجزه روایت کرده‌اند ، بسیاری از این معجزات ضدّ قرآن وعقل و مخرّب دین اسلام است و دلیل خرافاتی و موهوم بودن آنها در خود آنها است ، تذکرة الأولیا مینویسد فلان مرشد هزاران دفعه بمعراج رفت ، کتب شیعه نوشته‌اند که در مجلس مأمون شعبده بازی با امام رضا (ع) توهین کرد ، حضرت بعکس دو شیر نر که در پرده بود اشاره نمود که ایجاد شیر شدند و برجستند و آن شعبه باز را پاره پاره و بلعیدند در صورتیکه این ضدّ قانون اسلام است ، زیرا برای خاطر توهین کسی را نمی کشند و باضافه اگر چنین چیزی بود تمام اهل مجلس از وحشت میمردند .

از فرهاد میرزا که از دانشمندان قاجار است نقل شده که او از طرف سلطان وقت فتحعلیشاه یا دیگری استاندار خراسان و متولی آستان قدس بود ، روزی شنید که نقاره‌ها می نوازند پرسید چه خبراست ؟ گفتند امامرضا کور مادرزادی را شفا داده فرهاد میرزا خیلی خورسند شد که در زمان تولیت من این حادثه بوجود آمده تا من تحقیق کنم صدق و کذب آنرا بفهمم ، فوری مأمور فرستاد آن کور را که شفا گرفته بود حاضر کردند از او پرسید تو کور مادرزاد بودی یا کور عارضی گفت کور مادرزاد سپس دست کرد چیز سفیدی را آورد و گفت این چه رنگ است می بینی ؟ گفت سفید است ، سپس چیز سبزی را آورد و گفت این چه رنگ است ؟ گفت سبز است ، سپس چیزی سیاهی را آورد و گفت این چه رنگ است ؟ گفت سیاه است ، پس فرمان داد مأمورین او را فلك کردند و فرمود شلاق بزنید و گفت ای کذّاب تو گفتی من کور مادرزاد بودم حالا این رنگها را از کجا دانستی کور مادرزاد که رنگ ها را نمیشناسد ؟ چون شروع بشلاق زدن کردند گفت مرا رها کنید راست میگویم ، پس گفت من کور نبودم ولی چیزی از مال دنیا نداشتم یکی از کشیك چیان بمن گفت خودت را بکوری بزن من تو را بپای ضریح میبرم و شب ها میخوابانم تو شبی خود را بینا نشان بده و فریاد کن امام مرا شفا داد ، سپس هر مقدار پول که جمع شد

تقسیم میکنیم. از این قضیّه معلوم میشود تمام معجزات از این قبیل بوده است . حال میگوئیم ایمان به معجزات مرشدها و اقطاب و ائمه نه از اصول دین بوده و نه از فروع دین ، با اینحال اگر کسی انکار کند مردم عوام اورا کافر میدانند ، چرا برای اینکه گویندگان غلاة این طور بمردم تزریق کرده اند تازه اگر کسی بگوید فلان معجزه کار خود رسول و یا کار خود امام است تصرّف جزئی تکوینی را ثابت کرده و این دلیل بر ولایت کلیهٔ تکوینیّه نمیشود هر بشری میتواند در ملك خود تصرّف کند و یا فلان پرتقال راتصرّف کند .

دلیل هفتم غالیان واسطهٔ فیض و جواب آن :

میگویند رسول و امام واسطهٔ بین خدا و خلقند و حتّی حضرات رقیّه وسکینه و حضرات عبّاس واکبر و غیرایشان از امامزاده‌ها را واسطه و مجرای فیض خدا میدانند در تکوینیّات و فوّارهٔ قدرتند و حتّی اسکوئی یکی از شیخیّه در کتاب احقاق‌الحق نوشته رسول و امام دربانان و حجاب و نوّاب خدا ومحلّ قدرت و ارادهٔ اویند ؟ جواب ایشان این استکه باید مقصود از این عناوین معلوم گردد تا قضاوت شود ما برای بیان آنها میگوئیم : أوّلا خدا همه‌جا حاضر و بهرچیز محیط است و بین خدا و خلق‌او واسطه و فاصله نیست چنانکه خود فرموده : نحن أقرب إليه من حبل الوريد یعنی ما از رگ گردن یعنی رگ حیات بانسان نزدیکتریم و در سورهٔ حدید فرموده : هومعكم أينما كنتم یعنی او با شما است هرجا باشید ،و حضرت أمیر در نهج البلاغه فرموده : إنّ الله بكلّ مكان و مع كلّ إنس و جان و ليس له باب و لا بوّاب . یعنی خدا بهر مکان و با هر انسان و جنّ همراه و حاضر و ناظر است و برای او نه دری‌است نه دربان ، اگر شنیده‌ای پیغمبر واسطه و سفیرالهی است بین خالق و خلق اویعنی بندگان ، در أمور دین و رساندن وحی واسطه‌است نه درمکان و نه در چیز دیگر. متأسّفانه عدّه‌ای از ملّایان فیلسوف مآب معتقدند که از خدا یك چیز بیشتر صادر نشده بنام عقل

اوّل یا نور محمّد (ص) و آن مخلوق اوّل واسطهٔ در خلقت و خالق چیزهای دیگر است ولی قرآن میگوید: اللّه خالق کلّ شیء که ما با دلائل و برهان اقوال این اشخاص را در کتاب عقل و دین ردّ کرده‌ایم هرکه خواهد بآن کتاب بجلد اوّل آن مراجعه کند، در نهج البلاغه در وصیّت حضرت أمیر (ع) بفرزندش امام حسن میفرماید: واعلم أنّ الّذی بیده خزائن السّموات و الأرض قد أذن لك فی الدّعاء و أمرك أن تسئله لیعطیك و تسترحمه لیرحمك و لم‌یجعل بینك و بینه من یحجبه عنك و لم‌یلجئك إلی من یشفع لك إلیه. یعنی بدان محقّقا خدائیکه بید قدرت اواست خزائن آسمان و زمین تو را اجازه داد که او را بخوانی و أمر کرده از خود ش‌سئوال کنی تا بتو عطا کند و طلب‌رحمت کنی‌تا تورا رحم نماید و بین تو و خودش حاجب و دربان و واسطه‌ای قرار نداده و تو را ناچار نکرده که شفیع نزد ش ببری، یعنی هرگاه خدایت را بخوانی‌حاضر و شنوا است و احتیاج بواسطه ندارد، در اینجا حضرت أمیر فرموده خزائن إلهی همه دست خودش می باشد یعنی خزائن قدرت و فیض و برکت و رزق و حیات و غیراینها، چنانکه در قرآن خدا برسول‌خود فرموده: قل لا أقول لکم عندی خزائن اللّه. یعنی بگو من برای‌شما نمیگویم که نزد من خزائن الهی است، پس معلوم میشود او مجرای فیض نبوده و خزائن إلهی بدست او نیست و این واسطهٔ فیض را گویندگان نادان در دین‌اضافه کرده‌اند، خدا مانند فلان أمیر و وزیر نیست که دور باشد و یا در دسترس محتاجین نباشد و محتاج واسطه‌گردد.

و فرموده: وان من شیء الا عندنا خزائنه.

ثانیًا کدام آیه و حدیث وارد شده که رسول‌خدا واسطه و مجرای فیض است چنین مدرکی از شرع نرسیده، قرآن مردم را دعوت کرده مستقیمًا بخدا رجوع کنند نه بواسطه و نه بوسیله در سورهٔ یوسف آیهٔ ۱۰۸ فرموده: أدعوا إلی اللّه علی بصیرة أنا و من اتّبعنی، یعنی همانا دعوت من بسوی خدا است من و هرکس پیرو من باشد و در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۸۲ فرموده: واذا سئلك عبادی عنّی فإنّی قریب أجیب دعوة الدّاع إذا دعان، یعنی هرگاه بندگانم از تو سئوال کردند که خدا دور است یا نزدیك بگو من نزدیکم، خواننده را جواب میدهم هر وقت مرا بخواند. یك نفر خر مقدّسی خدا را

تشبیه میکرد بکارخانهٔ برق و بنده را بیك لامپ که باید بواسطهٔ سیمها خود را بکارخانه وصل کند و کسب نور نماید یعنی بنده باید بواسطهٔ رسول وامام خود را بخدا برساند و کسب فیض کند ، او نمیداند که کارخانهٔ برق محدود و دوراست امّا خدا دور نیست ، خدا فصل و وصل ندارد همه جا حاضر و ناظر است و خود فرموده مرا بخوانید و غیر مرا نخوانید فلاتدعوا مع اللّه أحدا ، این ردّ بر خدا است که ما اورا نخوانیم و بگوئیم بواسطه مراجعه میکنیم. باضافه چنین واسطه‌ای که همه جا حاضر و ناظر باشد وجود ندارد ، پس خدا حاجب و دربان و پرده دار نمیخواهد . این جاهلان خدا را مانند فلان سلطان نادان فرض کرده‌اند که بحاجب و واسطه و دربان محتاج است . فوّارهٔ قدر یعنی چه ، اگر مقصود این استکه قدرت و یا خزائن و مقدّرات إلهی محلّی دارد و منحصر و محدود در امام و رسول است یعنی در ظرف امکانی حبس و محدود شده و از آنجا بیرون میزند که این خیال جاهلانه است . پس معلوم میشود خدارا نشناخته‌اند ، آقاجان قدرت خدا عین ذات اواست و محبوس و محصور در مکانی نمیشود مگر قدرت و یا فیض خدا آبست که مجری داشته باشد و از آن مجرا فواره بزند پس غالیان باید اول بروند خدا را بشناسند سپس دم از ولایت بزنند . شیخیّه و غالیان خدا را نشناخته و باور نکرده بامام و رسول چسبیده و دکان باز کرده اند و استدلال کرده‌اند بزیارت مطلقهٔ امام حسین بجملهٔ اراده: الرّبّ فی مقادیر أموره تهبط إلیکم و تصدر من بیوتکم و الصادر عما فصل من احکام العباد ، یعنی ارادهٔ خدا در مقدّرات امور پائین میآید بسوی شما امامان و از خانه‌های شما صادر میشود و آنچه صادر میشود از تفصیلات احکام بندگان است . غالیان میگویند ازاین جمله معلوم میشود که ارادهٔ خدا پائین میآید و منحصر بأئمه میشود و میگویند امام لسان قدرت خدا است ، جواب این‌استکه : أوّلا این زیارت نامه‌ها از مجعولات غلاة و کذّابین‌است و هیچ امام و رسولی نفرموده بیائید سر قبر من یکساعت از من مدّاحی کنید تامرا خوش آید . ثانیًا اصول دین را نتوان از خبرواحد ویااززیارت نامه

گرفت زیرا اصول دین تقلیدی نیست بلکه عقلی است نه نقلی. و جملهٔ فوق خبر واحد و باضافه مبهم است. ثالثا ظاهر این جمله چنانکه میگوئید نیست و بغلط معنی میکنید، زیرا اگر مقصود از ارادهٔ پروردگار در این جمله ارادهٔ تکوینی خدا باشد که آن اراده مکان ندارد و پائین و بالا نمی رود، و بسوی امام پائین میآید صحیح نیست زیرا امام صادق در توحید اهلیلجه فرموده: إنّ الإرادة من الله احداثه یعنی ارادهٔ خدا همان ایجاد شیء است بدون آنکه خدا ذهنی داشته باشد و در ذهن خود میل و اراده و تصمیم بگیرد. در کتاب توحید صدوق امام کاظم (ع) فرموده: فإرادة الله هی الفعل لا غیر ذلك. یعنی ارادهٔ خدا همان کار او است نه چیز دیگر. بنابراین بالا و پائین ندارد زیرا معنی ارادهٔ إلهی همان ایجاد است و عین مراد نه مقدّمات آن، پس از خانهٔ شما صادر میشود معنی ندارد اصلا ارادهٔ الهی از جائی صادر نمیشود. و اگر مقصود از ارادهٔ الهی أمر و نهی او یعنی مقرّرات شرع او است نه تکوینی، این صحیح است زیرا أمر و نهی او بخانهٔ رسول خدا نازل شده و أمور شرعی از خانهٔ رسول خدا صادر میگردد وبدیگران میرسد و بقرینهٔ جملهٔ ذیل که فرموده: عمّا فصّل من أحکام العباد روشن میگردد که مقصود أمور تشریعی است و ما هم عرض کردیم که رسول خدا مأمور أمورتشریع است نه تکوین، اگر کسی بگوید خدا در قرآن برای خود واسطه قرار داده بین خود و بندگانش و در سورهٔ مائده آیهٔ ٤٠ فرموده: یاأیها الّذین آمنوااتّقوا الله و ابتغوا إلیه الوسیله. یعنی ای مؤمنین از خدا بترسید و بسوی او وسیله بجوئید، آیا این وسیله مگر همان واسطه نیست آیاتوسّل غیراز واسطه را خواندن است؟ جواب گوئیم أوّلا واسطه غیراز وسیله است و توسّل مربوط بواسطه نیست، واسطه فاصلهٔ بین دو چیز است مثلا میگویند بین این خانه و آن خانه دیواری و یا باغی واسطه است، أمّا نمیگویند وسیله است، وسیله یعنی ابزار و کارهائی که انسان را بمقصودش نزدیك کند و در دین وسیلهٔ قرب بخدا اعمال و عقائد صالحهای استکه انسان رابخدا نزدیك کند یعنی موجب رضای خدا گردد. ثانیًا در این آیه فرموده:

ابتغوا إليه الوسيله یعنی وسیله‌ای بجوئید انسان مکلّف باین آیه میتواند وسیله‌ای از ایمان و عمل برای خود بجوید و آنچه قابل جستن است و انسان میتواند أنبیا و أولیا نیستند انسان نمیتواند که رسول خدارا در عالم برزخ بجوید و بیاورد وسیله کند ودر این آیه نفرموده وسیله را بخوانید متأسّفانه ما می بینیم مردم عوام و یا غالیان أولیاء خدارا برای وسیله می خوانند در صورتیکه خدا نفرموده: بخوانید بلکه فرموده بجوئید و ما نمیتوانیم آنانرا بجوئیم و آنان مطیع ما نیستند که تا بخوانیمشان فوری بما توجّه کنند و بدنیا بیایند بلکه ایشان از دنیا بی خبرند و در عالم باقی رفته‌اند. ثالثًا باید دید خود رسول خدا و اصحاب او مانند علی (ع) از این آیه چه فهمیدند و چگونه عمل کردند و چه چیز را وسیله دانستند، رسول خدا (ص) عرض میکند إلهی وسیلتی إلیك إیمانی بك. یعنی خدایا وسیلهٔ من بسوی تو ایمان من است بتو، و علی (ع) در خطبهٔ ۱۰۹ فرموده إنّ أفضل مایتوسّل به المتوسّلون الایمان به و برسوله و الجهاد فی سبیله یعنی بهترین وسیله‌ای که وسیله خواهان باو توسّل جویند ایمان بخدا و رسول و جهاد در راه خدا است، پس وسیله ایمان و عمل است نه اشخاص و خواندن اشخاص در دعاها ببهانهٔ وسیله، کار لغو و بدعت و بلکه شرکست. بنابراین هر انسانی می تواند از ایمان و عمل برای خود وسیله‌ای تهیه کند.

دلیل هشتم غالیان شهداء علی خلقه وجواب آن:

میگویند در قرآن و حدیث آمده که رسول و امام شاهد بر اعمال خلق میباشند و شاهد باید همه جا حاضر و نظارت و ولایت بر خلق داشته باشد؟ جواب این استکه شاهد لازم نیست همه‌جا حاضر و ناظر باشد چنانکه در حدیث آمده قرآن شاهد بر خلق است با اینکه قرآن همه جا حاضر نیست ثانیًا علی (ع) در نهج البلاغه عهد ۲٦ میفرماید: لا شاهد غیره و لا وکیل یعنی کسی شاهد بر خلق و وکیل خلق نیست جز خدا، خدا ستّار العیوبست و أحدی را شاهد و ناظر دیگران قرار نداده بلکه برسول خود فرموده:

لا تجسّسوا از اعمال دیگران تجسّس نکنید و بخانه‌های مردم مشرف نباشید و بدون اذن وارد نگردید . آیا رسول‌خدا (ص) نباید باین تکالیف عمل کند و همچنین سایر أولیاء خدا ، باضافه رسول‌خدا (ص) در این دنیا نیست تا شاهد اعمال باشد . باضافه اگر از اعمال أمّت مطّلع گردد و از گرفتاری مسلمین واقف شود از غصّه هلاك گردد و دارالسّلام که جای او خواهد بود و خدا فرموده لا خوف علیهم و لا هم یحزنون برای او دار الغصّه و الحزن گردد .

ثالثا باید آیاتیکه در شهادت رسول بر أمّت آمده ملاحظه کنیم سپس قضاوت کنیم ، در سورهٔ بقره آیهٔ ۱۳۸ فرموده : و کذلك جعلناکم أمّة وسطًا لتکونوا شهداء علی النّاس و یکون الرّسول علیکم شهیدا . یعنی بدینگونه شما را أمّت وسط قرار دادیم تا شاهد و گواه بر مردم باشید و این رسول شاهد و گواه بر شما باشد ، در این آیه مؤمنین را شاهد بر مردم قرار داده و رسول‌خدا را شاهد بر مؤمنین ، بهرمعنی که مؤمنین شاهد بر مردمند بهمان معنی رسول‌خدا (ص) شاهد بر مؤمنین است ، آیا مؤمن که شاهد بر مردم است همه جا حاضر و ناظر است ؟ البتّه خیر و طبق این آیه رسول‌خدا (ص) شاهد بر همه چیز نیست بلکه شاهد بر مؤمنین است ، میتوانیم شهادت رسول‌خدا را مانند شهادت حضرت عیسی (ع) بگیریم که قیامت در محکمهٔ إلهی عرض میکند کنت علیهم شهیدا ما دمت فیهم فلمّا توفّیتنی کنت أنت الرّقیب علیهم و أنت علی کلّ شیء شهید . یعنی خدایا من شاهد بر مردم بودم مادامیکه میان ایشان بوده‌ام و چون مرا وفات دادی خودت مراقب بر ایشان بودی و تو بر هر چیز شاهدی . پس چنانکه مؤمنین و سایر أنبیا شاهد اعمال مردمند رسول‌خدا نیز چنان است ، هرشخص مؤمنی تا اندازه‌ایکه میان مردم‌است متوجّه و شاهد اعمال ایشان‌است و چون از دنیا رفت از اعمال مردم بی خبر است رسول‌خدا نیز چنین است . و این دو شهادت در یك‌آیه ذکرشده و هردو بیك معنی‌است . بنابراین لازم نیست شاهد همه جا حاضر و ناظر بر اعمال باشد ولازم‌نیست ولیّ کلّ شیء وعلی‌کلّ‌شیء شهید

مانند خدا باشد .

دلیل نهم غالیان حجّت و جواب آن

میگویند چون رسول و امام حجّتند باید همه‌جا حاضر و برهرچیز ولایت داشته باشند . جواب آنستکه اوّلا مقصود از حجّت ، حجّت بر بندگان است نه حجّت برهرچیز و هرمکان اگر دلیلی برحجّت بودن غیرانبیاء داشته باشید . ثانیا قرآن حجّت است بااینکه همه‌جا حاضر نیست و ولایت بربندگان ندارد با اینکه قرآن ثقل اکبراست و از پیروان خود مهم‌تر و برتراست حتّی از أنبیاء و أولیاء زیرا همه مأمورند که تابع قرآن باشند . و رسول خدا فرموده : القرآن أفضل کلّ شیء .ثالثا طبق روایات آسیه زن فرعون حجّت است بر زنان دنیا و مؤمن آل فرعون حجّت است بر مردان دنیا . باضافه أنبیاء همه حجّتند بر اهل دنیا و مؤمن صالح حجّت است برغیر مؤمن و راویان اخبار حجّتند بر دیگران بااینکه هیچیك ازاینهاکه شمردیم همه‌جا حاضر و ناظرنیستند وولایت تکوینی ندارند . اگرچه حجّیّت راویان اخبار مانند زیاد قندی و علیّ بن أبی حمزه و هزاران نفر منافقان که راوی احادیث میباشند از مطالب خرافی وجعلیّات است . رابعا شما میگوئید هرعالمی حجّت و هر امامی حجّت و هر راوی‌حدیث حجّت است أمّا خدا در قرآن سورهٔ نساء آیهٔ ۱۶۵ فرموده : رسلا مبشّرین و منذرین لئلّا یکون للنّاس علی اللّه حجّة بعد الرّسل . یعنی خدا پیمبران را برای بشارت و انذار فرستاد برای‌اینکه برای مردم حجّتی برخدا نباشد پس از پیمبران که مدلول این‌است پس‌از رسول إلهی کسی حجّت نیست . در کافی نیز باب العقل والجهل از امام صادق روایت کرده که حجّت میان خدا و مردم دوچیزاست حجّت باطنی یعنی عقل و حجّت ظاهری و آن پیمبرانند . وحضرت امیر(ع) نیز در نهج البلاغه درخطبهٔ ۹ که خطبهٔ اشباح باشد فرموده : پس‌از أنبیاء حجّتی‌وجود ندارد و فرموده : تمّت بنبیّنا محمّد (ص) حجّته . اگربگوئی در زیارات آمده که جانشینان پیغمبر حجّت براهل دنیا میباشند گوئیم این زیارات هیچ کدام سند معتبر و راوی صحیحی ندارد و با قرآن موافق نیست . رجوع شود به‌کتاب زیارات قبور ما .

دلیل دهم غالیان . وعاء مشیّت و جواب آن .

میگویند رسول و امام مظهر خدا و ظرف مشیّت اویند و لذا بر تمـــام جهان ولایت دارند ؟ جواب آنستکه مظهر خدا یعنی چه، در جواب میگویند مظهر قدرت او، گوئیم قدرت خدا عین ذات اواست و محـدود و محصور در ممکن الوجود نمیشود ، خدا «نعوذ به» آب قنات نیست که مظهر داشته باشد ، آب قنات در جوف زمین محصور است ، هرجا ظاهر شد آنجا را مظهر میگویند ، آیا ذات خدا چنین است ، گویندهٔ این کلام خدا را نشناخته و بیدین است و باضافه این مظهر مدرکی از شرع ندارد . و أمّا وعاء مشیّت معنی این کلمه باید دانسته شود: بدانکه قرآن سورهٔ تکویر آیهٔ ۲۹ بکفّار فرموده : و ما تشاءون إلّا أن یشاء اللّه ربّ العالمین ، یعنی خواست شما بوجود نیاید مگر اینکه خدا بخواهد خدائیکه ربّ العالمین است ، این آیه نه مربوط بامام است و نه مربوط بولایت است و نه مربوط باین‌استکه مشیّت و خواست خدا ظرفی دارد یا خیر، ولی در تفسیرآن غلاة روایتی آورده‌اند که انّ اللّه جعل قلوب الأئمّة موردا لإرادته فإذا شاء اللّه شیئًا شاءوه ، یعنی خدا دلهای أئمّه را محل ارادهٔ خود قرار داده چون خدا چیزی را بخواهد ایشان آنرا بخواهند ، و در روایت دیگر از امام زمان روایت کرده‌اند کهفرموده : قلوبنا أوعیة لمشیّة اللّه فإذا شاء شئنا . یعنی دلهای‌ما ظرف مشیّت خدااست پس چون خدا بخواهد ما میخواهیم ، اگر معنی این روایات این استکه دلهای ما أئمه را خدا چنین قرار داده که راضی برضای اوئیم و هرچه بخواهد میخواهیم ، این معنی صحیح است ، و بسیاری از اهل ایمان نیز چنین بوده‌اند و منحصر بأئمه نیست . و اگر مقصود از وعاء مشیّت که ظرف مشیّت است چیزی باشد که شیخیّه و غلاة میگویند کهبسیار قبیح است و انسانرا از ذکر آن شرم میآید و ما برای آنکه کسی فریب نخورد بیان میکنیم ، ایشان میگویند معنی روایات این استکه أئمّه وعاء یعنی ظرف مشیّت و ارادهٔ خدایند و مشیّت خدا محصور و منحصر در آن ظرف است یعنی خواست خدا فقط در آن ظرف و تابع خواست أئمه است و خدا را تابع أئمه قرار داده‌اند ، روایت میگوید أئمه تابع

خواست خدایند ولی اینان میگویند خدا تابع خواست أئمه است، و بین این دو معنی فاصلهٔ زمین و آسمان بلکه بقدر فاصلهٔ کفر و ایمان است، و اگر غالیان بعقل خود مراجعه‌میکردند چنین اشتباه شرك آوری رامرتکب نمیشدند و شیعه را بدنام نمیکردند ، بیجهت نیست که فرق اسلامی شیعه را مشرك میدانند . آیا شیخیّه و غالیان کلمات رسول خدا و أئمه را دردعاها ندیده‌اند که مکرّر میگویند ماشاء اللّه کان و ما لم یشأ لم‌یکن یعنی آنچه خدا خواست شد و آنچه نخواست نشد و امام صادق در تعقیب نماز میگوید : ألحمد للّه الّذی یفعل‌ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره . یعنی حمد و ستایش خدائیرا که بجا میآورد آنچه بخواهد و آنچه غیراو بخواهد بجا نمی‌آورد و در تعقیب دیگر میگوید : ماشاء اللّه لا ما شاءالنّاس. یعنی آنچه خدا بخواهد و یا خواسته‌است نه آنچه مردم خواسته‌اند ، این‌غالیان که در حقّ أئمه غلو میکنند گویا کلمات أئمه (ع) را ندیده‌اند .

دلیل یازدهم غالیان ـ آیات و اخبار و جواب آن :

غالیان بآیات و اخباری استدلال میکنند برای مطالب غلو انگیز خود که آن آیات بر مطلب ایشان دلالت ندارد و روایات نیز یا دلالت ندارد و یا بدون مدرك و مجعول است ، ما نمونه‌ای از آنها را میاوریم از آنجمله بآیهٔ ۱۰۵ سورهٔ توبه : و قل اعملوا فسیری اللّه عملکم و رسوله و المؤمنون . یعنی و بگو عمل کنید که بزودی خدا و رسول او و مؤمنون عمل شمارا می بینند استدلال کرده‌اند که مؤمنون أئمه هستند که عمل شمارا می بینند پس معلوم میشود که امام همه جا حاضر استکه اعمال را می بیند : جواب اینستکه اوّلا این‌آیه مربوط بما قبل است باید آیات قبل آن را ملاحظه کرد تا ببینیم مقصود این‌آیه چیست . پس بدانکه این آیات راجع بمنافقین است که از جنگ تبوك تخلف کردند و در رکاب رسول‌خدا (ص) حاضر نشدند یکی گفت هوا گرم است ، دیگری گفت با روم نمیتوان جنگید دیگری

گفت راه دور است ، دیگری گفت میوه‌های ما رسیده باید بچینیم وهکذا
تااینکه رسول‌خدا (ص) رفت بتبوك فاتحانه برگشت ، منافقین آمدند عذر
خواهی چنانکه در آیات قبل از این آیه میگوید : یعتذرون إلیکم إذا
رجعتم إلیهم قل لا تعتذروا لن نؤمن لکم قد نبّأنا اللّه من أخبارکم و
سیری اللّه عملکم و رسوله . یعنی منافقین عذرخواهی میکنند بسوی شما
چون رجوع کردید بگو عذرخواهی نکنید ما هرگز سخن شما را قبول نکرده
و بشما ایمان نداریم زیرا که خدا اخبار شما را برای ما بیان کرد و
بزودی خدا و رسول او عمل شما را خواهند دید ، پس این آیات
راجع بمنافقین و مخاطب آن منافقین میباشند نه مؤمنین و ضمیر کم که مکرر شده
خطاب بمنافقین است که خدا فرمود بایشان بگو خدا ما را از احوال
شما خبر داده و بهمین زودی خدا و رسول عمل شما را خواهند دید
که در غزوات دیگر حاضر میشوید یا خیر ، و همینطور در ذمّ آنها آیاتی
نازل شده تا رسیده بآیهٔ ۱۰۵ که میفرماید بگو حرف نزنید عمل‌کنید
بزودی بعداً عمل شما را در غزوات دیگر خدا و رسول و مؤمنون خواهند
دید ، یعنی اگر میگوئید ما مسلمان مجاهدیم در غزوات دیگر معلوم می
شود راست میگوئید و دلیل بر گفتار ما سین سیری اللّه میباشد که
میفهماند مقصود از رؤیت عمل حین‌عمل نیست و مقصود آینده است ، ـ
پس کسیکه میگوید اعمال بندگان را امام هنگام عمل می بیند صحیح نگفته
و از این آیه چنین مطلبی استفاده نمیشود باضافه خدا ستّار العیوب
است و راضی نیست کسی از اعمال بندگانش مطّلع شود ولذا نهی
نموده و فرموده : لا تجسّسوا در سورهٔ حجرات یعنی تجسّس از اعمال
دیگران نکنید ، آیا پیمبر و امام نباید باین آیه و أمر إلهی عمل کنند ،
شاید امام را مکلّف نمیدانند ، باضافه خدا مکرّر در قرآن فرموده وکفی
بربّك بذنوب عباده خبیرا بصیرا یعنی فقط پروردگارت بگناه‌بندگانش
آگاه و بینا است و آگاهی و بینائی خدا کفایت میکند ، آیا امام این آیه
را قبول ندارد ؟ و یا راویان حدیثکه میگویند امام فرموده که امام ازعمل
هرکس آگاه است دروغ میگویند و برای غلوّ این اخبار ضدّ قرآنی را جعل

کرده‌اند ، و اگر امام و یا رسول از اعمال و جنایات مردم خبر شوند آخرت برای آنان دار الهمّ و الغم و الغصّه خواهد شد ، و تازه دیدن امام اعمال مردم را چه نفعی دارد و چه فضیلتی است برای امام ، امام ببیند در شهر نو همه دارند زنا میکنند و یا در زندان‌ها همه شکنجه میشوند این کار در حقّ امام ظلم است که خدا روا داشته ، و ما در کتاب تابشی از قرآن در ذیل آیه بیانی داریم لازم است خواننده مراجعه کند .
ثانیًا خدا فرموده : و المؤمنون ، و مؤمنین منحصر بامام نیست و خود امام بسیاری از مردم را مؤمن خوانده مانند سلمان و اباذر و خباب و غیر اینها ، و دلیل ندارد که ما امام را فقط مؤمن بخوانیم - حال شما ببینید اهل غلو چگونه با آیات قرآن بازی کرده و بمیل خود تحریف در معنی میکنند .
و یا استدلال میکنند بجملات زیارت جامعه براینکه امام همه کارهٔ جهان و ولیّ زمین و آسمان است مانند جملهٔ بکم فتح اللّه و بکم یختم و بکم یمسك السّماء و بکم ینزّل الغیث ، جواب آنستکه معنی این کلمات این‌استکه خدا ببرکت شما آغاز کرده خلقت را و ختم نموده و آسمان را نگه داشته و باران را نازل میکند ، و ضمیر تمام این افعال بخدا برمیگردد ، پس فاعل این کارها خدا است ببرکت آل محمد نه آنکه آل محمّد خود شان این کارها را بکنند ، باضافه این جملات ضدّ قرآن است زیرا خدا جهان را برای خاطر همهٔ بندگان خلق کرده و فرموده : و الأرض وضعها للأنام ، و در اوائل سورهٔ بقره فرموده : هو الّذی خلق لکم ما فی الأرض جمیعا و در آیهٔ دیگر فرموده : یا أیّها النّاس اعبد و ربّکم الّذی خلقکم تا الّذی جعل لکم الأرض فراشا و السّماء بناءا که در این آیات فرموده زمین و آسمان را برای همهٔ مردم خلق کردیم نه برای عدّهٔ مخصوصی ، باضافه زیارت جامعه از مجعولات غلاة و راوی آن مجهول ویا غالی است نزد علمای رجال شیعه ، و یا استدلال میکنند بجملهٔ بیمنه رزق الوری که امام زمان رازق خلق است و یا ببرکت او روزی‌داده میشوند در حالیکه در هیچ خبری این جمله وارد نشده بلکه از منشآت خواجه

نصیرطوسی است . و یا استدلال میکنند بجملهٔ : لولا الحجّة لساخت الأرض بأهلها ، درحالیکه معنی آنرا نمیدانند ، این خبرنمیگوید حجّت زمین را فرو میبرد و یا آباد میکند بلکه میگوید اگر حجّت نباشد زمین أهلش را فرو میبرد ، آیا زمین شعور دارد و یا بأمر امامیکه نباشد این کار میکند و یا بأمر خدا ، اگر بأمر خدااست پس امام کاره‌ای نیست در تکوین و تخریب ، باضافه باید گفت آیهٔ ١٦٥ سورهٔ نساء میگوید پس از پیغمبران حجتی برای مردم نیست و حضرت أمیر در نهج البلاغه قرآن‌را حجّت کافیه دانسته و همچنین انبیارا حجت دانسته فقط ، بهرحال قرآن فرموده پس از أنبیا حجّتی نیست پس باید هزار سال قبل زمین اهلش را فرو برده باشد ، و یا استدلال میکنند بجملهٔ لولاك لما خلقت الأفلاك درحالیکه این جمله فصیح نیست بلکه غلط است زیرا لولا بر سر ضمیر متّصل در نمی آید معلوم شد هرکس این جمله را ساخته عجم بوده .

از شرك نمیترسند ولی از تقصیر در ولایت میترسند :

شیخیّه و غالیان و مدّاحان و دکّانداران میگویند ما برای آنکه در حقّ أئمّه تقصیری نشود کوشش داریم که ایشانرا بالا بریم ، زیرا میترسیم در حقّ ایشان تقصیر شود ؟ جواب آنستکه شما چرا از شرك نمیترسید اگر راست میگوئید چرا دین أئمّه را عوض کرده‌اید ؟ هر امامی فرموده من تابع دین و قرآنم ، ولی شما میگوئید امام شناسی از اصول دین است ، درصورتیکه اصول دین امام ایمان بامام نبوده یعنی علی علیه‌السّلام که امام است ایمان بخدا و رسول و روز جزاآورد پس اصول دین او ایمان بسه چیز بود ، شما میگوئید ایمان بدوازده بلکه بپانزده چیز بلکه زیادتراست امام ایمان بخود نیاورد و خود را تابع میدانست نه اصل دین ، بدترین غضب خدا بر کسی استکه مشرك باشد و یا دین اسلام‌را کم و یا زیاد کند ، اگر توحید افعالی و یاتوحید صفاتی شما خراب باشد ولایت و دوستی و یا بگو سرپرستی جهان برای امام بشما نفع ندهد

در تفسیر آیهٔ ۱۰۶ سورهٔ یوسف : و مایؤمن أکثرهم بالله إلا و هم مشرکون امام صادق ع فرموده این آیه دربارهٔ کسانی است که نامها و صفات خدا را روی خلق میگذارند و مشرك میشوند مثلاً مخلوقی را مدیر و یا مدبّر جهان میخوانند بااینکه این نام و صفت مخصوص حقتعالی است ، و نیز همان امام فرمود این آیه دربارهٔ کسانی است که میگویند اگر فلانکس نباشد ما بیچاره‌ایم یا هلاك میشویم ، فرمود آیا نمی بینی غیرخدا را مؤثّر و مدافع از خویش می دانند ، در کتاب وسائل الشّیعه ج ۱ ص ۱۹ روایت کرده از حضرت باقر (ع) که فرمود من لا یعرف الله و یعرف الإمام منّا اهل البیت فإنّما یعرف و یعبد غیر الله تا آخر یعنی آنکه خدا را نشناسد ولی امام از ما اهل بیت را بشناسد همانا شناخته و عبادت کرده غیرخدا را یعنی مشرکست . مؤلّف گوید بسیار عجب است اگر بگوئی ولایت تمام أنبیاء و أوصیاء مطابق مدارك اسلامی تشریعی است نه تکوینی عدّه‌ای عصبانی میشوند ، امّا اگر مشرك شوی و بگوئی أوصیاو أئمه همه کاره و مدیر و وزیر خدا اینـد ، خوششان میآید معلوم میشود توحید غریب است و لذا مرشدان صوفیه ادّعای ولایت و بلکه ألوهیّت میکنند کسی بایشان کاری ندارد بلکه ایشانرا عارف و کامل میشمرند ، أمّا اگر کسی بگوید امام مانند سایر افراد بشر سهو و نسیان دارد فوری عصبانی میشوند ولی دعوی ألوهیّت مرشدانرا تأویل میکنند و برای هر قطب و مرشدی و یا هر امامی ولایت مطلقهٔ کلیّهٔ إلهیّه قائل شده‌اند .

آیا ولایت مطلقهٔ کلیّه برای بشر مدرکی دارد ؟

غالیان و مدّاحان و اکثر دکانداران میگویند امام دارای ولایت کلیّهٔ إلهیّه مطلقه میباشد ، باید گفت : أوّلا مدرك این کجااست و چنین چیزی در اسلام نبوده ، تعجب است اگر کسی در فروع دین از خود ببافد جلوگیری میکنند ، أمّا اگر در اصول دین هرچه ببافد اشکالی ندارد . ثانیًا اگر ولایت مطلقهٔ کلیه مال امام است پس برای خدای عزّ و جلّ چیزی باقی نمیماند

ثالثا اگر مقصود ولایت تکوینی باشد باطل و شرکست از ادلّهٔ مذکوره در این کتاب ثابت شد بطلان آن . زیرا ولایت مطلقهٔ کلیهٔ الهیه مخصوص حق تعالی است و اگر مقصود ولایت شرعی باشد بر کلیهٔ مسلمین این را برای رسول خدا میتوان اثبات نمود نه برای غیر او.

غالیان استدلال میکنند بخبری که سند متّصلی ندارد و در هفتم بحار ص ۲٤٦ نقل کرده از أمیرالمؤمنین که فرموده : إیّاکم و الغلوّ فینا قولوا انّا عبید مربوبون و قولوا فی فضلنا ما شئتم یعنی حذر و دوری کنید از غلو درباره ما و بگوئید ما بندگان خلق شده و پروردگاری داریم و بگوئید در فضل ما آنچه خواستید . باید گفت اوّلا این خبر سند متّصل ندارد ، درحالیکه نهی از غلوکرده در صدر آن و شما صدر آنرا رها کرده و بذیل آن چسبیده اید . ثانیّا اخبار دیگری وارد شده معارض این خبر از آنجمله در هفتم بحار ص ۲٤٦ بسند متّصل از امام صادق که فرمود اتّقوا اللّه و لا تغلوا و لا تفرّقوا و لا تقولوا ما لا نقول الخ . یعنی از خدا بترسید و غلو نکنید و تفرقه نیاورید و آنچه ما نگفته ایم نگوئید بدلخواه خود زیرا ما وشما می میریم سپس در قیامت با شما مخاصمه خواهیم کرد و آیات و روایات بسیاری آمده که فرموده اند هرچه خواستید در دین نگوئید و این آیات و اخبار کثیره مقدّم است بر خبر واحد یکه میگوید قولوا ما شئتم ، و خدا فرموده و لا تقولوا علی اللّه ما لا تعلمون . ثالثا در فروع دین کسی حق ندارد هرچه میخواهد بگوید چگونه میتواند در اصول و عقائد هرچه میخواهد بگوید . رابعـّا اگر بنا شد هرکس هرچه خواست بگوید شما چرا اعتراض میکنید باهل سنّت که علی (ع) را خلیفهٔ چهارم میدانند زیرا آنان بقول شما آنچه خواسته اند گفته اند دربارهٔ حضرت أمیر (ع) رابعـّا معنی نزّلونا عن الرّبوبیّه این استکه ما را مربّی و مدیر جهان ندانید پس اهل غلو بهمین خبر نیز عمل نکرده اند زیرا خبر نگفته نزّلونا عن الألوهیّه ما را از خدائی پائین آورید بلکه فرموده از ربوبیّه پائین آورده یعنی ما در تکوینیّات کاره ای نیستیم .

و یا استدلال میکنند بآیهٔ ۱۲ سورهٔ یس :إنّا نحن نحیی الموتی و نکتب ما

قدّموا و آثارهم و كلّ شيء أحصيناه في إمام مبين ، يعني ما كه خدائيم خود مان مرده‌ها را زنده ميكنيم و آنچه مقدّم داشته‌اند و آثارشان را مينويسيم و هرچيزى را شماره كرده‌ايم در پروندهٔ روشن ، مقصود اين‌آيه اين‌استكه خود خدا مرده‌ها را زنده ميكند و دفتر احصائيه و شمارهٔ اعمالشان را ضبط ميكند و هرچه عمل كرده‌اند در پروندهٔ اعمالشان شماره شده ، و مقصود از امام در آيه پروندهٔ عمل است كه جلو هر انسانى حاضر است و در قيامت بايد بدنبال آن‌حركت كند ، در اين آيه امام اطلاق بر دفتر اعمال شده چنانكه در قرآن بكتاب حضرت موسى وبقرآن امام گفته شده و در سورهٔ احقاف آيهٔ ١٢ فرموده : و من قبله كتاب موسى إماما يعنى و از پيش‌كتاب موسى امام بوده‌است ، غاليان ميگويند مقصود از امام در آيهٔ فوق‌علىّ بن ابيطالب است كه هرچيزى در او است . بايد گفت اوّلا خود رسول‌خدا كه معلّم حضرت على است همه چيز در او نيست اگر مقصود شما اين باشد كه امام بهرچيزى محيط و عالم است ، زيرا خود رسول‌خدا چنين علمى‌ادعا نكرده و تا باو وحى نميشد نميدانست ، در صورتيكه بحضرت امير وحى نميشود و شيخ مفيد فرموده : من قال بالوحى للإمام فهو خارج عن الإسلام ، يعنى هركس قائل شود بوحى براى‌امام او از اسلام خارج است و خود حضرت أمير (ع) مكرّر فرموده علّمنى رسول اللّه ، و كلمهٔ امام در آيهٔ فوق با تناسب با صدر آيه همان پروندهٔ‌اعمال است . و ثانيًا اگر مقصود از اين آيه حضرت على (ع) باشد معنى صحيح ندارد ، روزى يكنفر غالى آمد و دم از ولايت ميزد و استدلال ميكرد بهمين‌آيه ، باو گفتم آيه را معنى كنيد گفت يعنى تمام چيزها در امام است گفتم چگونه آسمان و زمين در امام است در جواب مبهوت ماند ، عرض كردم آقاجان شما چيزى را ندانسته بدين نچسبانيد معنى أحصيناه شماره كرديم ميباشد ، مثلا اگر گفتند تمام افراد ايرانى احصائيه شده يعنى شمارهٔ در دفتر شده ، نه اينكه خود افراد همه در دفتر باشند ، پس در اين آيه مقصود اين نيست كه همه چيز در امام است بلكه‌مقصود اين‌استكه همهٔ اعمال احصائيه شده و ضبط در دفتراست .

و یا استدلال میکنند بنامهایکه حضرت علی (ع) در نهج البلاغه بمعاویه نوشته و در آن فرموده : فأنا صنایع ربّنا و النّاس بعد صنایع لنا .
مقصود حضرت این‌استکه ما تربیت یافتهٔ پروردگاریم و مردم بعداً تربیت یافتهٔ مایند . غالیان میگویند مقصود او این‌استکه ما خلقت پروردگاریم و مردم خلقت مایند یعنی آنچه خدا در قرآن فرموده : أللّه خالق کلّ شیء صحیح نیست بلکه خدا فقط ما را خلق کرده‌است ؟ در جواب ایشان باید گفت حضرت صنایعنا نفرموده بلکه فرموده صنایع لنا یعنی خلق شده‌اند برای نفع ما چنانکه خدا در قرآن فرموده خلق لکم مافی الأرض جمیعاً پس شما گویا لام لنا را ندیده و بغلط معنی کرده‌اید . ثانیاً معاویه وبسیاری از مردم آنزمان علی را بزمامداری مسلمین و خلافت قبول نداشتند چگونه علی مینویسد ما خالقیم مگر علی (ع) مانند ما و شما سخن بیجاوبیهوده میگوید اینان گویا علی (ع) را عاقل نمیدانند .
شیخ نادانی نام خود را آیت اللّه گذاشته و کتابی در ولایت نوشته و در آنجا استدلال کرده بآیهٔ سخّر لکم ما فی السّموات و الأرض که آسمان و زمین چون برای ما مسخّر نیست پس مقصود این‌استکه برای انبیا و اولیاء مسخّر است ، این شیخ گویا لام لکم را ندیده و معنی آیه را درك نکرده آیه میگوید خدا مسخّر کرده برای نفع شما آنچه را در آسمان و زمین‌است ، مانند آیهٔ جعل لکم الأرض فراشاً و السّماء بناءاً که در ابتداء آیه یا أیّهاالنّاس میباشد یعنی خدا برای همهٔ مردم زمین را پهن کرده‌وآسمان را برافراشته .
و یا استدلال میکنند بخبر عبدی أطعنی حتّی اجعلك مثلی ، یعنی بندهٔ من مرا اطاعت کن تا تو را مانند خودم قرار دهم و امام اطاعت کرده و مانند خدا شده ؟ جواب این استکه : اوّلا طبق این حدیث هرکس میتواند ادّعا کند من بندگی و اطاعت خدا کرده و مانند خدا خالق‌ورازق و ولیّ تمام جهانم زیرا این خبر منحصر بامام نکرده اطاعت را . ثانیاً این خبر سندی ندارد نه راوی آن معلوم و نه مدرك آن . ثالثا این خبرمخالف قرآن است در قرآن میفرماید لیس کمثله شیء یعنی مثل خدا چیزی نیست

و هرکس برای خدا مثل و مانندی فرض کند کافر است . بعضی از عوام خیال میکنند اگر خبری مشهور شد صحّت دارد درحالیکه فرموده‌اند: ربّ شهرة: لا أصل لها ، چه بسا چیز مشهوری که اصل ندارد ، ممکن است هزاران نفر خبری نقل کنند از یکنفر و چنین خبری که هزاران نفر نقل کرده‌اند از یکنفر تازه خبر واحد است و اعتباری ندارد .

استدلال غالیان باخبار مجعوله

در زمان بنی‌أمیّه و بنی‌عبّاس هرکس خبری جعل میکرد و برای خود دکّانی باز میکرد ، چون در آنزمان علاقهٔ مردم باخبار منقولهٔ از رسول‌خدا زیاد بود و این اخبار مجعوله را مردم می پذیرفتند ، جائیکه زمان رسول خدا در حیات او آنقدر حدیث جعلی از زبان‌او نقل کنند که بفرماید کثرت علیّ الکذّابة ای مردم دروغگویان بر من زیاد شده‌اند ، زمان آنحضرت که چنین باشد تکلیف زمانهای بعد معلوم است ، یهودیان و مجوسیان و نصاری و زنادقه و مادیین که درصدد اسلام نتوانستند با نیرو اسلام را از میان بردارند آمدند در میان مسلمین وارد شده اسلام را با جعل اخبار خرافات و ضدّ قرآن و عقل آلوده کردند و هرکس خواست هرچه توانست از آن اخبار بنفع دکّان خود ضبط کرد ، یکعدّه روضه خوانان هر خبری که بدرد روضه‌خوانی میخورد جمع کرده تشکیل دکان و کسبی نمودند . عدّهٔ دیگر عرفان‌باف هر خبری بدردشان خورد و مایهٔ دکّانشان بود نشر دادند ، عدّهٔ دیگر صوفی و هر خبری بنفع صوفیگری بود نشر نمودند . یکعدّه غلاة: هر خبری مفید غلو بود گرفتند و برای ایشان بهانه و لانه‌ای شد مانند خبر خطبة: البیان که علی (ع) فرمود : أنا خالق السّموات و الأرض و امثال آن ، عوام فکر نکردند و نتوانستند درك نمایند که این‌اخبار ضد قرآن است و نباید پذیرفت و دیگر آنکه مردم پای منبر علی (ع) در اصل خلافت و عدالت علی (ع) شك داشتند و هر روز بعذر و بهانه‌ای از علی جدا میشدند و غوغائی بپا

. میکردند دراینصورت چگونه علی فرموده أنا خالق السّموات و الأرض آیا میخواست بهانه‌ای برای نابودی و تکفیر خود بدست مردم بدهد و یا استدلال میکنند بخبر مجعول قلندران که علی یکشب چهل خانه رفت و غذا خورد و مهمان چهل نفر شد و فردا خدا برسول خود گفت علی دیشب مهمان ما بود و حضرت زهرا چون از این خبر مطلع شد گفت علی دیشب خانهٔ خودمان بود و جائی نرفت ، عوام فکر نکردند که یك نفر محال است دو مکان باشد و خیال کردند علی هم مانند خدا ممکن است همه‌جا باشد و ندانستند که خدا جسم و جوهر ندارد بخلاف علی که بشری است دارای جسم و جوهر و چون بدنبال عقل نرفتند باین خرافات افتادند .

و یا استدلال کردند بدعای پنجم رجبیّه که در مفاتیح ذکر شده و در کتب معتبره بخیال خود شان آمده که از ناحیهٔ مقدّسه از نایب خاصّ امام، محمّد بن عثمان گرفته شده از قول امام که اوّل آن این است :ألّلهمّ انّی أسئلك بمعانی جمیع ما یدعوك به ولاة أمرك تا آخر که در این دعا گفته لا فرق بینك و بینها إلّا أنّهم عبادك یعنی خدایا بین تو و والیان أمرت فرقی نیست جز اینکه آنها بندگان تو هستند ، پس آل محمد ، مانند خدایند ؟ جواب این استدلال این‌استکه أوّلا این دعا سند متّصلی ندارد زیرا شیخ طوسی محمّد بن عثمان را درك نکرده و شیخ تقریبًا دو قرن بعد از محمّد بن عثمان بوده و این دعارا در کتاب مصباح خود نقل کرده از احمد بن محمد بن عیّاش جوهری ، و این جوهری‌مردی بوده ضعیف الحال و چنانکه علمای رجال شیعه نوشته‌اند مختلّ العقل و یا مختلّ الدّین بوده و علمای امامیّه از او اجتناب داشته‌اند چنانکه خود شیخ طوسی و نجاشی در کتب رجالشان نوشته‌اند ، و این احمد جوهری نقل کرده از خیربن عبد اللّه که او نیز مهمل و مجهول است .
پس سند این دعا خرابست . ثانیًا متن این دعا مخالف قرآن است و مسلمان نباید بخواند ، زیرا یکجا برای خدا مقامات قائل شده و میگوید

مقاماتك التّى لا تعطيل لها فى كلّ مكان و حال آنكه خدا مقامات ندارد ، مقامات برای کسی است که تنزّل و ترقّی کند از مقامی بمقام بالاتر و خدا منزّه است و طبق آیهٔ ٤٠ سورهٔ نازعات : و أمّا من خاف مقام ربّه و نهی النّفس عن الهوی خدا یك مقام عظمت دارد كه همیشه ثابت بوده وخواهد بود ، و بعد میگوید لا فرق بینك و بینها إلّا أنّهم عبادك ، خوانندهٔ باهوش اگر بروی نزد یکنفر حلبی ساز و بگوئی ای استاد هیچ فرقی بین تو و این آفتابه‌هائی كه ساخته‌ای نیست ، بآن استاد توهین كرده‌ای ، چگونه جرأت داری بخدای غنیّ بالذّات كه قادر بهرچیزی است جسارت كنی و بگوئی تو با مخلوق فقیر بیچارهٔ محدود محتاج هیچ فرقی نداری ، اگر چنین باشد باید برای چنین خدا فاتحه خواند ، باضافه در این دعا گاهی ضمیر مذكّر آورده برای والیان أمر خدا و گاهی ضمیر مونّث میگوید لا فرق بینك و بینها إلّا أنّهم عبادك ، اگر والیان مونّث باشند انّهم غلط است و اگر مذكّر باشند بینها غلط است ، بعد در وصف والیان أمر بخدا میگوید و اعضاد و اشهاد و مناة و اذواد و حفظة و رواد . یعنی این والیات تو بازوهای تو و گواهان تو و آرزوهای تو و نگهبانان تو و حفظ كنندگان تو و وكیلهای مدافع تواند ، آیا این خدای محتاج ببازوها و گواهان و آرزوها و خدای محتاج بنگهبان و وكیل مدافع چه قدر بیچاره شده ، چنین خدائی بندگان احمقی مانند غالیان لازم دارد ، ولی خدای حقیقی از این نسبتها منزّه است چنانكه احادیث بسیاری رسیده كه خدا بازو ندارد و برای خلقت خود محتاج گراه نیست و احتیاج بولیّ و نگهبان ندارد ، و بعد در این دعا میگوید فبهم ملأت سماءك و أرضك ، یعنی باین والیان پر كردی آسمان و زمینت را ، باید پرسید مگر این والیان خدا چه‌قدر طول و عرض دارند كه آسمان و زمین را پر كرده‌اند ، پس مسلمان عاقل قرآن و عقل را رها نمیكند و باین دعا نمی چسبد.

روزی مرد عوام مقدّسی كه یك عمر زیر منبر غالیان و روضه خوانان نشسته بود میگفت چون علی ید اللّه است پس همه جا حاضر و ناظر است و ولایت تكوینی دارد ، گفتم حضرت أمیر ید اللّه اسم اواست نه آنكه وصف او باشد

و آیهٔ ید اللّه فوق أید یهم راجع به بیعت مردم است با رسول‌خدا (ص) زیر درخت حدیبیّه که مردم با او بیعت کردند بر جهاد با مشرکین، خدا از آن بیعت خوشنود بود و آیه آمد : إنّ الّذین یبایعونك إنّما یبایعون اللّه ید اللّه فوق أید یهم، و این جمله مربوط بحضرت أمیر (ع) نیست و حضرت علی را اگر ید اللّه و یا عین اللّه گفته‌اند مجازی است وگرنه در حقیقت خدا دست و چشم و گوش ندارد.

موهومات و خرافات را بنام ولایت نیاورید

دوستی و ولایت حضرت أمیرو أولاد طاهرین اورا ما و همهٔ مسلمین قبول دارند، أمّا ببهانهٔ ولایت نباید دکّان‌ها باز کرد و مانند مدّاحان سدّ راه دین شد، آن یکی میگوید برو درس ولایت بخوان، دیگری میگوید مکتب ولایت، دفترولایت، قوّهٔ ولایت، آسمان ولایت، جهان ولایت، نور ولایت، منشور ولایت، کتاب ولایت، باقوّهٔ ولایت چنین کرد. کسی نیست باینان بگوید مگر ولایت قوّه دارد، دفتر دارد، آسمان دارد؟ دیگری می گوید شراب ولایت، می ولایت، ریسمان ولایت، مانند شاعران که‌میگویند دفتر عشق، مکتب عشق، آسمان عشق، رازعشق، کوچهٔ عشق، شهرعشق درس‌عشق، هفت شهرعشق را عطّار گشت توبیاد نبال‌آن در کوه ود شت، دیوانهٔ عشق، آتش‌عشق، اسرار عشق، وادی عشق و-و-و... کسی نیست بگوید این چه بازیها و چه دکّان‌هائی است؟ ملّتی که بدنبال عقل و کار و صنعت نرود بدنبال چنین موهوماتی میروند. آیا درس ولایت مکتب آن‌کجااست؟ آیا بهتراز قرآن مکتبی پیدا شده؟ آیا خانقاه‌صوفیان که دم ازولایت میزنند مکتب ولایت است درحالیکه درآن خبری از اسلام نیست؟ آیاد یوان ود فتر شاعران و مدّاحان که خدا فرموده : والشّعراء یتّبعهم الغاوون‌دفتر ولایت است؟ آیا این قافیه‌سازی که هر کفر و شرکی را دربر دارد از ولایت است؟ کسی میگفت : بمن گفتند بیا درس ولایت بخوان، گفتم شما که‌خوانده‌اید برای من بگوئید، گفت خیلی خوب بشنو، علی (ع) فرمود أنا أصغر من ربی بسنتین یعنی من دوسال از خدا کوچکترم، گوید گفتم مدرك این خبرکجااست؟ گفت

نمی دانم ولی چون راجع بولایت است دیگر مدرك نمیخواهد ،گفتم من‌چنین مکتبی را که خدای پیرتر ازعلی دارد نمیخواهم و بدرد من نمیخورد ،بدرد کسی میخورد که دکانی بازکند. دیگری از اهل علم و امام مسجد بود میگفت من در مسجدم دوماه درس ولایت در اطراف یك کلمه گفتم و بحث کردم ، نویسنده عرض‌کردم آن کلمه چه بود ؟ گفت کلام حضرت علی (ع)که فرمود أنا نقطة تحت باءبسم الله . عرض‌کردم مدرك این جمله کجا است ؟ گفت مدرکی برای آن ندیده‌ام ، این حقیر تأسف خوردم که دوماه خود شما مردم را معطّل کرده برای چیزی که مدرکی ندارد و بنام دین ازمردم توقع دارد . درحالیکه زمان حضرت أمیر قرآن نقطه نداشته ونقطه‌گذاری نشده بود ، نقطه‌گذاری برای حروف از زمان عبد الملك مروان شروع شد و قرآن‌های قبل از آن نقطه‌نداشت و باء بسم‌الله نقطه نداشت . ولی بودا گفته : انا النقطة الواحدة ، من نقطهٔ واحده بودم پس کثیرشدم تاجهان کبیر شدم و این موهومات را نباید بامام علیه‌السّلام چسبانید . دیگری در منبر میگفت علی فرموده کنت مع الأنبیا سرّا و مع محمّد جهرّا . یعنی من باپیغمبران در پنهان بودم و بامحمد آشکارا بودم ، عرض کردم مدرك این کجااست ؟ گفت ندیده‌ام . عرض کردم مگرشما نمیگوئید علی و محمد نور واحدند ؟ گفت چرا ، گفتم بنابراین اگرعلی با أنبیاءبود باید محمّد رسول‌خدا (ص)نیز باشد ، پس چرا در قرآن بمحمّد (ص) میگوید تو در زمان أنبیاء نبودی ؟ گفت کجای قرآن ، گفتم سورهٔ قصص آیهٔ ٤٤ : و ماکنت بجانب الغربیّ إذ قضینا إلی موسی الأمر و ماکنت من الشّاهدین و در آیهٔ دیگر و ماکنت بجانب الطّور إذ نادینا و درآیهٔ دیگر و ماکنت لدیهم إذ یلقون أقلامهم أیّهم‌یکفل مریم . یعنی تونبودی چون موسی را نداکردیم ،تو نبودی وقتی حضرت زکریّا و بزرگان بنی اسرائیل قلم قرعهٔ خود را افکندند برای کفالت مریم . پس طبق این آیات محمّد (ص) که اشرف و مقامش برتر ازعلی است با أنبیاء نبوده ، پس چگونه علی بوده ؟ چگونه ممکن است فرزندی که هنوز نطفه اش بسته‌نشده قبل از پدر و مادرش باشد ؟ اصلا بودن حضرت امیر(ع) با أنبیا چه فائده داشته ؟ و بفرض‌محال که این سخن راست باشد بچه درد مسلمین میخورد و چه فائده‌ای برای من و تو دارد ؟ . مقصود ازجعل این

روایات و نقل اینها این‌استکه جوانان تحصیل کرده از دین رم کنند و بگویند دین اسلام فقط تعریف کردن و بالا بردن گذشتگان‌است ، و یا مطالب غلو آمیزی که با علم نمی‌سازد . باضافه اینها مخالف عقل و قرآن است . دیگری میگوید امام حسین (ع) عاشق شد و پشت پا بعقل زد و رفت بکربلا و خود را فدای اُمّت کرد . باید گفت ای دروغگو اگر عاشق خدا شد باید خود را فدای خدا کند نه فدای اُمّت . و بعد هم میگویند برخدا منّت گذاشت که : إلهی از سر و پیکر گذشتم هم ازعباس و از اکبر گذشتم . این چگونه امامی است که‌جهاد اسلامی وعقلی را گذاشته و جهادعشق را بمیدان آورده برخدائی که‌نباید منّت نهاد و خود در دعا میخوانده : یاذا المَنّ و لا یمَنّ علیك . یعنی ای خدا صاحب منّت برهمه ، کسی نتواند منّت بر تو گذارد . و بعد هم‌ازحضرت عبّاس گذشته مگر حضرت عبّاس‌ملك او بوده ؟ مگرخود حضرت عبّاس مکلّف وعاقل و موظّف بجهاد نبوده ؟ مگر برای أمر و اطاعت خدا خودش بجهاد حاضر نشده . شما ملاحظه کنید عشق قلّابی ، ولایت قلّابی ، درس قلّابی ، اشعار قلّابی ، شمابروید دیوان صفی علیشاه را ملاحظه کنید ، یکجا هرستمگری‌را ظلّ‌اللّه خوانده ، یکجا امام‌را در یکشب چهل خانه غذا داده ، و یکجا در شبی امام هفتاد مرتبه غش‌کرده و حساب غش را گرفته و برای‌ریابشیمیان قلّابی‌خبر داده‌است . این شاعران و گویندگان یکجا خدای منزّه‌را بت عیّار و نگار سیمین عذار خوانده ، و یکجا خدا را بگل و بلبل و شاه‌ولیلی و خورشید و شیرنر تشبیه کرده وگوید : درکف شیرنرخونخواره‌ای غیرتسلیم و رضا کو چاره‌ای . این اهل ولایت باامام زمانشان میگویند : امروز أمیر در میخانه توئی تو فریادرس نالهٔ مستانه توئی تو ، یکجا رسول‌خدا (ص) را اهل ناز وغمزه میخوانند و در مدح او میگویند : نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرّس شد . یکجا بقرآن توهین‌کرده و میگویند مقصود من از می‌ناب قرآن است ، حیا ندارند صدها دگان باز کرده‌اند بنام ولایت ، بنام های زیبا کفر ونفاق وغلوّ خود را ترویج‌کرده‌اند اهل دل ، اهل‌ولاء ، أهل معنی ، أولیاء ، اهل باطن ، عشّاق بی‌سروپا ، اهل حق ، اهل درد ، اهل عشق ، اهل صفا ، عرفاء ، اهل وفاء ، اهل

اسرار، اهل کشف ، اهل شهود ، اویسیان ، کمیلیان ، خاکساریان ، و نامهای دیگر :

نامهابرخویشتن بنهاده‌اند   پس دکان‌زان‌نامها بگشاده اند
اهل عرفان ، اهل کشف وهم شهود   اهل حق اهل ولایت این رنود
اینهمه دعوای بیجا مفتکی   وین همه القاب بیجا زورکی

یکجا از زهد وعقل وعلم بدگوئی کنند و ازعشق و مستی و شیدائی و دیوانگی تعریف کنند ، یکجا دم از فناءفی الله میزنند ،بااینکه فناء و بقاء باختیار بشر نیست . و هزار خرافات دیگر که اگر کسی بخواهد آگاه گردد باید حقیقت العرفان ما و کلمة الحق و غیرآن را بخواند . تمام مدّعیان علم و فضل در مقابل اینهمه خیانت و خرافت ساکتند . أمّا اگر ما برای روشن کردن مردم کتابی نوشتیم در تمام منابر از ما بدگوئی کردند و ده‌ها کتب ردّ برمانوشتند .

. . . .

جای تأسّف و هم جای تعجّب است :

تمام عقائد قرآنی و فرائض آنرا ندیده گرفته و هر بی‌سواد و باسوادی بحث از ولایت می‌کنند و بنام ولایت در منبرها و کتابها هرچه خواسته‌اند بهم‌بافته‌اند ، و روایات و احادیث ضدّ عقل و قرآن را سند خود قرارمیدهند و آنکه ادّعای مرجعیّت دارد و خود را دریای علم میداند بهمان خرافات تقریظ می‌نویسد و ترویج می‌کند . خدا و رسول او غلوّ را کفر و شرک دانسته اند ،ولی اینان هرقدر غلو کنند خصوصاً برای امام درنظرمقدّسین بهتر ند ما برای رضای خدا آیات و روایاتیکه درکفرغالیان آمده نمونه‌ای در اینجا می‌آوریم :

آیات و روایات درکفرغالیان

قرآن درسورهٔ نساء آیهٔ ۱۶۹ و مائده در آیهٔ ۸۲ فرموده : یاأهل‌الکتاب لاتغلنوا فی دینکم غیر الحقّ و لاتتّبعوا أهواء قوم قد ضلّوا من قبل‌وأضلّوا کثیراً و ضلّوا عن سواءالسّبیل . یعنی : ای اهل کتاب (ای یهود ونصاری و

مسلمین) در دین خود غلوّ نیاورید و غیرواقع را نگوئید و بدنبال هواهای قومیکه از پیش گمراه شدند و بسیاری را گمراه کردند نروید و از راه میانه گم شدند . یهود و نصاری در حقّ أنبیاء و أوصیاء غلوّ کردند و بعضی از آنان را فرزند خدا و یا باب الحوائج و قاضی الحاجات کردند ، و حوائج خود را از ایشان خواستند و بعضی از آنان را إله خواندند و قدیم شمردند و همه جا حاضر و ناظر دانستند ، و صفات إلهی بایشان دادند و پس از آنکه اسلام منتشر شد و با اهل کتاب و سایر أدیان مراوده کردند کمکم در قرن دوم اسلامی غلوّ ایشان بمسلمین سرایت کرد و دکاندارانِ دینی برای استفاده‌های خود از این خرافات ترویج کردند تاآنکه مورد لعن أئمّه (ع) شدند . پس از ایشان باطنیّه و صوفیّه و شیخیّه آمدند وهمان عقائد باطله را رنگ و روغن زدند و در میان مردم بنام مذهب منتشر ساختند . و از طرف دیگر دانشمندان دلسوزی نبود که جلو ایشان را بازکند و حتّی در دفاع از حقائق اسلام خود را بخطر افکند . تاکاربجائی رسید که صفات خدا را برای هر امام و مرشد و حتّی هر سلطان و وزیری روا داشتند ، و بطورکلّی اسلام را عوض کردند بجای حق ، باطل و بجای توحید شرك آمد ، بجای قبله و مقابل قبله ، گنبد و بارگاه آمد ، بجای بیان قرآن روضه‌خوانی آمد ، بجای نمازجمعه و حفظ شوکت اسلامی دعای ندبه و گریه‌وزاری و توسّل آمد ، بجای جهاد سینه‌زنی و زنجیرزنی آمد . و در اصول و فروع اسلام کم و زیاد شد . عجب این‌استکه گفتند در فروع اسلام نباید پیش خودی چیزی گفت و نباید حلال و حرامی افزود چون خدا فرموده : و من لم‌یحکم بماأنزل اللّه فأولئك هم الکافرون ، یعنی هرکس بآنچه خدا نازل نموده حکم نکند کافر است ، ولی بعقائد و اصول عقائد اهمیّت ندادند هرکس هرچه خواست در دین بهم بافت . یك حدیث قولوا فی حقّنا ما شئتم را دست‌آویز کردند و هرچه خواستند خرافات را وارد اسلام بنام مذهب آوردند و هرچه دلشان خواست گفتند .

در هفتم بحار ص ۲٤٤ بسند متّصل از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : انا أهل بیت لا نخلوامن کذّاب یکذب علینا و یسقط صدقنابکذبه

علینا عند النّاس. یعنی ما خانواده همیشه مبتلا بوده‌ایم بد روغگویانی که بر ما دروغ می بستند و بهمین دروغها آبروی ما بردند که دیگر مردم بسخن راست ما گوش ندهند و سخن راست از اعتبار ساقط گردد. مثلا ازامام صادق (ع) در کتاب کافی کلینی باب فضل القرآن نقل کرده بروایت صحیح کــه قرآن هفده هزار آیه بوده و یازده هزارش از بین رفته ، زیرا قرآن فعلی شش هزار و چندی بیشتر آیه ندارد . این دروغ را محدّثی که موجه نزد مردم است از امام صادق (ع) نقل کرده که هم قرآن را بی اعتبار کند و هم نزد عقــلاء امام را خرافه گو نشان دهد و سخن امام را از اعتبار ساقط کند . حال ملّتی که بکلینی معتقدند و کتاب کافی اورا کافٍ لشیعتنا میدانند بسیار مشکل است که بسخن ما گوش دهند وخیرخواهی یکنفر بیدارکننده را بپذیرند . خصوصًا اهل غلو که امام صادق (ع) را از قرآن مهمتر میشمرند . اگر کسی مانند کلینی یازده هزار آیه از قرآن بکاهد متأثّر نمی‌شوند ، أمّا اگر کسی بگوید بامــام وحی نمیشود حالشان متغیّر وعصبانی شده و فتوای قتل او را میدهند .
آن واعظ آن محدّث آن آیت اللّه مینویسد و یا میگوید علی‌علیه‌السّلام مدیــر عالم امکان است ، شخص خردمندی که میشنود میگوید اگر علی این ادّعــا را کرده که خودخواه بوده و از مقام خود تجاوزکرده ، واگر این گویند ه دروغگو است پس چرا مبلّغ شده ، آن امام میگوید : أنا العبد الذّلیل الفقیـــــر المسکین لا یملك لنفسه نفعًا و لا ضرًا ، این گفتار کجا و مدیرعالم‌امکان کجا .
در ص ٢٤٥ بحار جلد هفتم روایت کرده که رسول‌خدا (ص) فرمود یاعلی فرقة تغلو فیك و هم الجاحدون . یعنی فرقه‌ای درحقّ تو غلوّ میکنند و ایشــان منکر حقائق دینند . در همان صفحه از امام صادق (ع) روایت کرده کـــه بشیعه فرمود : احذروا شبابکم الغلاة لا یفسدوهم فإنّ الغلاة شرّ خلق‌اللّه یصغّرون عظمة اللّه و یدّعون الرّبوبیّة لعباد اللّه و اللّه انّ الغلاة لشرّ من الیهود و النّصاری و المجوس و الّذین أشرکوا . یعنی حذر بدهید و دور گردانید جوانان خود را ازغالیان که آنان را فاسد نکنند زیرا غالیـــــان بدترین خلق خدایند ، عظمت خدا راکوچك میکنند و برای بندگان خـــدا مدّعی پروردگارند ، سوگند بخدا که غالیان از یهود و نصاری و مجـــوس و

مشرکین بدترند . و نیز روایت کرده که امیرالمؤمنین (ع) نفرین کرد درحق غالیان و عرض‌کرد : أللّهمّ إنّی بریءٌ من الغلاةِ کبرائةِ عیسی بن مریم من النّصاری أللّهمّ اخذ لهم أبداً و لاتنصر منهم أحداً . یعنی خدایا من از غالیان بیزارم مانند بیزاری عیسی بن مریم از نصاری ، خدایا خوارشان کن همیشه و احدی از ایشانرا یاری مکن . نویسنده گوید خدا تابع پیغمبران و أولیاء خود نیست ، گاهی دعای ایشانرا مستجاب میکند و گاهی نمیکند . دراینجا معلوم میشود دعای حضرت امیر (ع) مستجاب نشده زیرا در دورهٔ ما غالیان در مملکت ما بسیار و همه عزیز و بهمهٔ وسائل مشغول نشر خرافاتند و در همهٔ مجالس هستند و هرکس با ایشان مخالفت کند مانند ما دربدر و بی خانمان و مورد انزجار تمام طبقات مردم است و حتّی او را واجب القتل میدانند . در هفتم بحار و احتجاج طبرسی روایت کرده‌اند که توقیعی صادر شد از امام زمان ایشان خطاب بمحمد بن علی بن هلالی راجع بغالیان و نوشت : یامحمّد بن علی ، تعالی اللّه عمّا یصفون سبحانه و بحمده لسنا شرکاء فی علمه و قدرته تاآخر حدیث که طولانی است . میفرماید : ای محمّد بن علیّ ، خدای عزّ و جلّ برتر است از آنچه غالیان میگویند ، او منزّه و مابستایش او مفتخریم ، و ما شریك درعلم و قدرت او نیستیم چنانچه حقتعالی درمحکم کتابش فرموده : سورهٔ نمل آیهٔ ٦٧ فرموده : قل لا یعلم من فی السّموات و الأرض الغیب إلّا اللّه و مایشعرون أیّان یبعثون . یعنی بگو ای محمّد آنکه درآسمانها و زمین است غیب نمیداند جز خدا و آنان نمیدانند چه وقت برای قیامت مبعوث میشوند . یعنی ملائکه و أنبیاء که درآسمان و زمینند غیب نمیدانند و حتّی نمیدانند چه وقت برای قیامت زنده خواهند شد ، من و جمیع پدرانم آدم و نوح وابراهیم و محمّد رسول‌خدا (ص) وعلیّ بن أبی‌طالب و حسنین و غیرایشان ازامامان گذشته صلوات اللّه علیهم أجمعین تا این زمان بندگان خدای عزّ و جلّ میباشیم ، خدا فرموده هرکس اعراض کند از یاد من برای او زندگی تنگی است و روز قیامت کور وارد محشرش سازیم . گوید پروردگارا چرا مرا کور وارد محشر کردی ، من که بینا بودم ، خطاب رسد چنانچه آیات مابرای

تو آمد و تو نسیان کردی ، امروز بدانگونه فراموش شوی ، ای محمد بن علی نادانان شیعه و احمقانشان آنانکه دین ایشان از پر پشه کمتر است ما را اذیّت کردند ، و من گواه میگیرم خدائی را که لا إله إلّا هو می باشد و او برای شهادت کافی است و شاهد میگیرم رسول خدا و ملائکه و أنبیاء و أولیاء خدارا و شاهد میگیرم تو را و هرکسی را که از نوشتهٔ من مطّلع گردد که من بیزارم و پناه میبرم بسوی خدا و رسول او از کسیکه بگوید ما أئمّه غیب میدانیم یا در ملك خدا شریکیم و یا مارا بمحلّی برساند سوای آن محلّی که خدا برای ما معیّن کرده ، یا تجاوز دهد مارا از آنچه در ابتدای نامه برای تو بیان کردم ، و شاهد باش که هرکس ماازاو بیزاریم خدا و ملائکه و أنبیاء مرسلین و أولیاء خدا از او بیزارند . این توقیع ما أمانتی است در گردن تو و هرکس آنرا بشنود ، باید از أحدی از دوستان و شیعیان من کتمان نکنند تا آنکه آشکار کند و برای همه بخواند وآنان را از این توقیع آگاه سازد تا بدین حقّ إلهی برگردند و از جهل خود دست بردارند و هرکس نوشتهٔ مرا بفهمد و برنگردد بسوی آنچه تورا أمر و نهی کردم بتحقیق بر او است لعنت خدا و ملائکه و لعنت بندگان صالح خدا.

مولّف گوید مقداری از آن توقیع را نقل کردیم تا ایرانیان اثنی عشری دست از عقائد باطله و غلوّ خود بردارند . و در ص ٢٤٦ روایت کرده از رسول خدا (ص) که فرمود : صنفان لا تنالهما شفاعتی سلطان غشوم و غال فی الدّین مارق منه . یعنی دو صنف از مرد شفاعت من نرسند : سلطان ستمگر و غالی در دین که خارج از دین شده است .

و در ص ٢٤٦ روایت کرده از امام رضا (ع) که رسول خدا (ص) فرمود مرا بالا نبرید از آنچه سزاوار است زیرا خدای تعالی مرا بندهٔ خود معرّفی کرده قبل از رسالت . و از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : أدنی ما یخرج الرّجل من الإیمان أن یجلس إلی غال فیستمع إلی حدیثه ویصدّقه علی قوله . یعنی آسانتر چیزی که مرد را از ایمان خارج میسازد این استکه بنشیند نزد غالی و حدیث او را گوش دهد و او را تصدیق کند . و از أمیرالمؤمنین (ع) روایت کرده که فرمود در آیهٔ ما المسیح بن مریم إلّا رسول

قد خلت من قبله الرّسل و أمّه صدّیقه کانا یأکلان الطّعام ، معناه انّهما یتغوطان فمن ادّعی للأنبیاء ربوبیّة و ادّعی للأئمّة ربوبیّة أو نبوّة فنحن برآء منه فی الدّنیا و الآخرة. یعنی اینکه خدا فرموده مسیح بن مریم نبود جز رسولی مانند رسلی که قبل از او گذشتند و مادر او زنی راستگو بود که آند و طعام میخوردند ، معنای طعام میخوردند اینستکه مستراح میرفتند و بول و غائط میکردند . پس هرکس برای أنبیاء إدّعای ربوبیّت کند و برای امامان ادّعای ربوبیّت و یا نبوّت کند .در دنیا و آخرت ما از او بیزاریم.

و از امام رضا (ع) روایت کرده که فرمود : لعن اللّه الغلاة ألاکانوا مجوسا ألاکانوانصاری لا تقاعدوهم و لا تصادقوهم و ابرؤ منهم بریٔ اللّه منهم. یعنی خدا لعنت کند غالیان را ،چرا مجوسی نشدند چرا نصاری نشدند ، با ایشان منشینید (مجالست نکنید) و ایشان را تصدیق نکنید و از ایشان بیزاری جوئید خدا از ایشان بیزار است . و در همان صفحه روایت کرده که ابوهاشم جعفری گفت سؤال کردم از امام رضا (ع) از غالیان و مفوّضه فرمود : الغلاة کفّار و المفوّضة مشرکون تاآخر. یعنی فرمود غالیان کافرند و مفوّضه مشرکند ، (نویسنده گوید روضه‌خوانها و شیخیّه عقاید هر دو دسته را دارند پس هم کافر و هم مشرکند) و فرمود کسیکه باایشان مجالست و یا مخالطه یا هم غذا شود یا مواصلت یا مزاوجت نماید یا بأیشان امان دهد و یا أمین شمارد و یا تصدیق گفتارشان نماید ، یا بیك جزء کلمه ایشان را یاری دهد از ولایت ما خانواده خارج است .
نویسنده گوید عجب اینست که امام میگوید از ولایت ما خارج است ،ولی غالیان زمان ما میگویند خیر در ولایت امام داخل است هرکس غالی باشد. و اگر کسی بخواهد مانند ما از غلوّ ایشان جلوگیری کند و عقائد شان را ابطال سازد میگویند وهّابی است ، دیگر نمیدانند خود شان کافرو مشرکند .

در صفحهٔ ۲٤۷ روایت کرده که مردی باامام رضا (ع) گفت کسی از دوستان شما همراه من است و گمان دارد که علی صفات إلهی دارد ،چون امام این سخن را شنید ، اعضای بدنش لرزید و عرق از او

جاری شد و گفت سبحان اللّه خدا منزّه است از آنچه این ستمگران وکافران بگویند علوًّا کبیرًا ، آیا علی نمیخورد و نمی آشامید و جماع نمیکرد و مستراح نمیرفت و باهمهٔ اینها برای خدا عبادت میکرد ، و در حضور خدا خاضع و ذلیل بود و آه و ناله میکرد ، آیا چنین کسی با چنین کارها و صفاتی صفات إله دارد ؟ پس بنابراین هریك از شما إله می باشید زیرا مشارکت دارد با علی (ع) در این صفات . و در ص ۲٤۸ روایت کرده که اسماعیل بن عبد العزیز گفت امام صادق بمن فرمود آبی در مستراح برای من بگذار ، گوید برخاستم و آبی در مستراح گذاشتم ، چون داخل مستراح شد ، من پیش خود خیال کردم و گفتم من میگویم امام چنین و چنان است و حال آنکه او مستراح میرود و تطهیر میکند ، پس مدتی نشد که آنجناب بیرون آمد و فرمود : ای اسماعیل بنارا زیاد بالا نبرید که خراب میشود مارا مخلوق بشمرید .

و نیز هفتم بحار ص ۱۰۵ روایت کرده از امام صادق (ع) که فرمود : فواللّه مانحن إلّا عبید الّذی خلقنا و اصطفینا مانقدر علی ضرر و لا نفع وإن رحمنا فبرحمته و إن عذّبنا فبذنوبنا و اللّه مالنا علی اللّه من حجّة و لا معنا من اللّه براءة و إنّا لمیّتون و مقبورون و موقوفون و مسئولون ویلهم مالهم لعنهم اللّه لقد آذوا اللّه و آذوا رسول اللّه فی قبره و أمیرالمؤمنین و فاطمه و الحسن و الحسین و علیّ بن الحسین و محمّد بن علی و ها أنا بین أظهرکم أبیت علی فراشی خائفًا ساهرًا وجلا اتقلقل بین الجبال والبراری أبرء إلی اللّه مما قال فی واللّه لو ابتلوا بنا و أمرناهم بذلك لکان الواجب أن لا یقبلوه فکیف و هم یرونی خائفا وجلا . یعنی بخدا قسم ماأئمه را هیچ عنوانی نیست جز آنکه بندهٔ خالق خود یم آن خالقیکه مارا آفریده و برای هدایت مردم انتخاب کرد ، ما قادر بر ضرر و نفع خود نیستیم ، اگر خدا بر ما رحم کند پس برحمت اواست و اگر مارا عذاب کند بواسطهٔ گناهان ماست ، بخدا قسم ما برخدا حجّت و حقّی نداریم و از طرف خدا ورقهٔ بیزاری وآزادی از آتش نداریم و البتّه ما می میریم و بقبر میرویم و برای حشر و نشرزنده میشویم و بازداشت و مسئول خواهیم شد وای برایشان چه شده ایشانرا خدا ایشان را لعن کند ، این غالیان خدارا اذیّت کردند و رسول خدارا در قبر آزردند و

أميرالمؤمنين علي و فاطمه و حسنين و عليّ بن الحسين و محمّد بن عليّ (ع) را آزرده اند آگاه باشيد من بين شما و مانند شمايم برختخواب خود ميخوابم در حال ترس و رعب غاليان در أمن ولی من در فزع ، آنان بر فراش خود خوابيده و من ترسناك و بيدارم، و ميان كوه و بيابان مضطرب و هولناكم ، بيزارم بسوی خدا از آنچه درباره من گفته‌اند از غلوّ، بخدا اقسم اگر بفرض محال ما أمر ميكرديم كه درباره ما غلوّ كنند برايشان واجب بود نپذيرند ،چه برسد باينكه می‌بينند من خائف و هراسناكم .

و در ص ٢٥١ بسند صحيح روايت كرده كه بامام صادق (ع) گفتند ابوهارون گمان كرده كه شماگفته‌ايد خدای قديم را احدی درك نميكند واگر خالق و رازق را بخواهی پدرم محمّد بن عليّ ميباشد ؟ امام فرمود : خدا ايش لعنت كند نيست خالق و رازقی جز خدای وحده لا شريك له (اتفاقا شيخيّه و بسياری از فلاسفه همين گمان را كرده‌اند كه بين واجب واحد و ممكن‌های متكثّره تناسبی نيست و درك واحد بسيط برای ممكن الوجود ميسّر نيست مگر بواسطه‌ای) و فرمود خدا ما را ميميراند آنكه هلاكت ندارد خدای خالق مردم است .

و باز بسند متّصل روايت كرده كه امام صادق (ع) فرمود مابيزاريم ازآنكه ما را در مقام أنبياء بداند (مؤلّف گويد در زمان ما أئمّه را بالاتر از أنبياء ميدانند و باز خود را مسلمان مينامند درحاليكه امام فرموده مابيزاريم از ايشان) .

و باز بسند متّصل روايت كرده از ابوبصير كه بامام صادق (ع) گفتم شيعيان سخنانی ميگويند ؟ امام فرمود چه ميگويند ؟ عرض كردم ميگويند امام عدد باران و ستارگان و برگ درختان را و آنچه در دريا و ذرّات خاكست ميداند ، پس امام دست خود را بالا برد و از روی تعجّب فرمود سبحان اللّه ، لا واللّه ، بخدا اقسم اينهارا نميداند جز خدا يتعالی .

و در ص ٢٥٣ روايت كرده . بسند متّصل كه بامام صادق (ع) گفتند مفضّل ميگويد شما ميتوانيد رزق بنده‌ای را فراهم كنيد فرمود واللّه قادر نيست بر ارزاق خود ما مگر خدای عزّ و جلّ و بتحقيق من محتاج طعامی

شدم برای عیالم، پس سینه‌ام تنگ و فکرم پریشان شد و چون قوت ایشان‌را فراهم کردم جانم آسوده و راحت شد.

با بودن چنین روایاتی در کتب شیعه باز میگویند امام ولایت تکوینی بر جهان دارد درحالیکه قطع نظر از این روایات، آیات قرآن صریح است دراینکه فقط خدا قیّم و والی بر جهان است و بس. ما آیات بسیاری‌رانقل کردیم و آیات دیگری نیز هست که ذکر آنها موجب بزرگی قطر کتاب میشود، مانند آیهٔ ۱۰۲ سورهٔ کهف: أفحسب الّذین کفروا أن یتّخذوا عبادی‌من دونی أولیاء إنّا أعتدنا جهنّم للکافرین نزلا. که دراین آیه کافر خوانده قائل بولایت تکوینی غیرخدارا و همچنین آیات دیگر. ما فضائل و مناقب رسول‌خدا (ص) و أئمّهٔ هدی (ع) را قبول داریم آنمقداریکه مخالف قرآن و عقل نباشد. والبته‌اخباری‌که‌دلالت برعدم‌ولایت تکوینی پیغمبروامام دارد بسیار زیاد است که‌ما به‌ذکرنمونه‌ای ازآن‌اخبار‌اکتفاکردیم زیرا با وجود آیات روشن‌قرآن–

تقرّب رسول و امام کسبی و باطاعت و عبادتست

هفتم بحار ص ۱۰۵ روایت کرده از امام سجّاد که فرمود: کان علیّ واللّه عبداً صالحاً أخو رسول اللّه مانال الکرامة من اللّه إلّا بطاعته للّه و لرسوله و مانال رسول اللّه الکرامة من اللّه إلّا بطاعته. یعنی بخدا قسم علی(ع) مرد صالحی بود، برادر رسول‌خدا (ص) نرسید نزد خدا بمقامی مگر باطاعت خدا و رسول، و رسول‌خدا (ص) بمقامی نرسید مگر باطاعت خدا.

و کتاب کافی روایت کرده از امام صادق (ع) که فرمود: إنّ علیّاً (ع) إنّما بلغ ما بلغ به عند رسول اللّه بصدق الحدیث و أداء الأمانة. یعنی بتحقیق همانا علی (ع) رسید بآنچه رسید نزد رسول‌خدا (ص) بواسطهٔ راستی گفتار و أداء أمانت.

امّا در قرآن آیات بسیاریست دراینکه تقرّب رسول‌خدا (ص) کسبی و بعبادت و ترک معصیت است. ازآنجمله: قل إنّی أخاف إن عصیت ربّی عذاب یوم عظیم. أنبیاء و أولیاء ببندگی و اطاعت خدا افتخـــار میکردند.

امام علیه‌السّلام مناصب خود را معیّن کرده :

حضرت أمیرالمؤمنین را چرا أمیرالمؤمنین گفتند برای آنکه رسول‌خدا (ص) او را أمیر کرد بر مؤمنین و مسلمین زمان خود ش ، پس او أمیر بر مردم است نه بر آسمان و زمین ، و خود آنحضرت مقام و منصب خود را معیّن کرده و لازم نیست شیعیان او چیزی از خود ببافند و غلوّ کنند و برآن بیفزایند چنانکه در خطبهٔ ۱۰۴ نهج البلاغه فرموده : یرید أن یلصق ما لا یلتصق و یقرب ما لا یتقارب تا آنکه فرموده : انّه لیس علی الإمام إلّا ما حمّل من أمر ربّه الابلاغ فی الموعظة و الإجتهاد فی النّصیحة و الاحیاء للسّنّة و إقامة الحدود علی مستحقّیها و اصدار السّهمان علی أهلها . یعنی کسی که نادانست میخواهد آنچه نمی‌چسبد بچسباند (یعنی بدین و یا بامام) و آنچه نزدیك نیست نزدیك کند تا آنجا که فرموده بتحقیق بر امام نیست و برعهده و وظیفهٔ او نیست مگر قیام بآنچه پروردگارش باو أمر کرده و برعهدهٔ او گذاشته و آن پنج چیز است : ابلاغ موعظه و کوشش نمودن در پند و نصیحت و احیای سنّت رسول‌خدا (ص) و اجرای حدود بر مستحقّین آن و سهم بیت المال را باهلش رسانیدن .

بهرحال بر مسلمین لازماست سخن امام راخود گوش دهند و آنچه او نفرموده از قبیل قطب جهان و مدیرعالم امکان و شریك قرآن ومجرای فیض ، بامام نچسبانند .

و امام صادق (ع) فرموده : إتّقوا اللّه و لا تغلوا و تفرّقوا و لا تقولوا ما لا نقول . این حدیث در هفتم بحار ص ۲۴۶ ذکرشده که میفرماید از خدا بترسید و غلوّ نکنید و ایجاد تفرقه ننمائید و آنچه ما نگفته‌ایم نگوئید که در قیامت با شما مخاصمه خواهیم کرد .

و حضرت أمیر در نهج البلاغه خطبهٔ ۲۰۷ فرموده : فلا تثنوا علیّ بجمیل ثناء لإخراج نفسی إلی اللّه و إلیکم من البقیّة فی حقوق لم افرغ من أدائها و فرائض لا بدّ من إمضائها ، تا آنکه فرمود فإنّی لست فی نفسی بفوق أن أخطئ و لا آمن من فعلی إلّا أن یکفی اللّه من نفسی ما

هو أملك منّي فانّما أنا و أنتم عبيد مملوكون لربّ لا ربّ غيره يملك منّا ما لا نملك من أنفسنا و أخرجنا ممّا كنّا فيه إلى ما صلحنا عليه فأبدلنا بعد الضّلالة بالهدى و أعطانا البصيرة بعد العمى. يعنى مرا ثنا و ستايش و مدّاحى مكنيد براى آنكه خود را مطيع خدا قرار داده‌ام و با شما خوشرفتارم ، از من حقوقى مانده كه از أداى آنها فارغ نشده‌ام وواجباتى مانده كه ناچارم باجراى آنها ، سپس فرمود من خود را از خطا مصون و محفوظ نميدانم و در كارخود ايمن از خطا نيستم مگر آنكه خدا كه از من مالكتر است بمن مرا كفايت نمايد و حفظ كند ، همانا من و شما بندگان و مملوك پروردگارى هستيم كه جز او پروردگارى نيست مالك است نسبت بما آنچه را كه ما براى خود اختيار نداريم و در تحت ملكيّت ما نيست ،آن خدائيكه مارا از جهل و نادانى كه در آن بوديم درآورد و بسوى علم و معرفت ما را سوق داد و گمراهى ما را بهدايت تبديل نمود. بينائى بعد از كورى بما بخشيد .

نگارنده گويد امام عليه‌السّلام طبق اين سند راضى نيست كسى از او مدّاحى كند در اطاعت خدا،چه برسد باينكه او را مدّاحى ضدّ قرآن كنند ، أمّا يكعده مدّاح بى خبر از دين و قرآن امام را باوصاف خدائى مدح ميكنند وكارهاى خدارا باو نسبت داده وخدارا بيكار دانسته‌اند . امام ميگويد در اعمال و افعال بشرى من مصون ازخطا نيستم مگر آنكه خدا مرا حفظ كند .

بهرحال تملّق و چاپلوسى و مدّاحى يكى از اوصاف زشت است افتخار امام باطاعت خدا است نه بمزخرفات مردم عوام . حضرت أميرالمؤمنين (ع) عرض ميكند : إلهى كفى بى عزّاً أن أكون لك عبداً و كفى بى فخراً أن تكون لى ربّاً . يعنى خدايا عزّت من همين بس كه بندهٔ تو باشم و فخرمن همين بس كه توئى پروردگارم .

اين مدّاحان ببهانهٔ ولايت هرچه دلخواهشان شد بهم ميبافند ، واگر كسى نهى كند تكفير ميكنند ، امام را مجراى فيض و مديرعالم امكان مى دانند درحاليكه هيچ پيغمبرى و حتّى خود امام چنين ادّعائى نكرده‌است .

من آنچه شرط بلاغ است باتو میگویم تو خواه از سخنم پند گیر خواه ملال

غربت عقائد حقّه در زمان ما

متأسّفانه در زمان ما اگر کسی یکی از مسائل فروع دین را کم و یا زیاد کند ممکن است بعضی از مردم او را بکوبند ، ولی در عقائد إلهی قرآنی هرکس کم و زیاد کند کسی به‌او کاری ندارد .

در حوزه‌های علمیّه تدریس عقائد قرآنی جزء برنامه نیست ، کتب فلاسفه وعرفا و افکار اصولیّین تدریس میشود ، ولی از عقائد أنبیاء و قرآن خبری نیست و امتحان از آنها از مقدّمات اجتهاد عملاً حذف گردیده و جای آن ، خیالبافی عرفان و فلسفه آمده ، و گاهی فلان مرجع دینی بر ضدّ ده‌ها آیات قرآن فتوی میدهد ، چنانکه حضرت عسگری (ع) فرمود : سیأتی زمان السّنّة فیهم بدعة و البدعة فیهم سنّة علمائهم شرار خلق اللّه علی وجه الأرض لأنّهم یمیلون إلی الفلسفة و التّصوّف . یعنی زمانی بیاید که سنّت و روش رسول در میان ایشان بدعت و بدعت در نظرشان سنّت است ، علمای ایشان بدترین خلق خدایند در روی زمین ، زیرا متمایلند به فلسفه و تصوّف .

و حضرت امیرالمؤمنین (ع) در خطبهٔ ۱۷ و ۱۴۷ نهج البلاغه در وصف فقهاء و مراجع دینی آنزمان فرموده : لیس فیهم سلعة أبور من الکتاب إذا تلی حقّ تلاوته . یعنی در میان ایشان متاعی بی ارزش‌تر و کسادتر از قرآن نیست ، و ما انتظار داریم از خوانندگان ، خطبهٔ ۱۷ و ۱۴۷ را با دقّت بررسی کنند و تطبیق آن را با علمای مخالف ما قطعی شمرند . وظیفهٔ ما آن بود که باندازه‌ای که اتمام حجّت گردد و طالبین را بسعادت راهنمائی کند در این کتاب مرقوم داریم دیگر هدایت مردم با ما نیست .

و الحمد للّه ربّ العالمین

سیّد ابوالفضل علّامهٔ برقعی

حدیث الثقلین

اثر :

سیّد ابوالفضل علّامهٔ برقعی

بسمه تعالی

در تأسّف بر دین و کتاب مبین و شکایت بربّ العالمین

ألا ای طوطیان باغ و گلزار — که از هجران گل شد حالتان زار
شمارا گر گلی شد پرپر و تار — مرا گل رفت و هم گل‌کار و گلزار
شمارا هجر گل گر نوحه‌گر کرد — مرا گلزار دین خونین جگر کرد
شمارا هجر گل بیتاب کرده — مرا گلزار دین بیخواب کرده
اگر شخصی کند ایجاد بستان — برنج و زحمت آرد یك گلستان
بخون دل نماید آبیاری — در آن جاری نماید جویباری
ز هر نوعی نهالی صد بکارد — که بهر مومنین صد میوه آرد
پس از این کارها با رنج بسیار — برای دفع آفت کرده او کار
برای دفع دزدان سازدی در — سپس دیوار و برجی ماه منظر
اگر رحلت نماید باغبانش — ز دنیا رفته باشد پاسبانش
هجوم آرند مشتی مفتخواران — برای بهره بردن زان گلستان
یکی در بشکند یا افکند دور — یکی دیوار بشکافد بصد زور
یکی با ارّه برد شاخه هایش — یکی در معده برده میوه هایش
خدایا چیست حال باغبانش — چو بیند گشته ویران بوستانش
بود مقصود من زین باغ قرآن — که شیّادان هجوم آورده بر آن
رسول اللّه کانرا باغبان بود — ز دنیا رفت و دنیا امتحان بود
چه خوش باشد که بعد از روزگاری — بیاید مصلحی اصلاح کاری
دل من خون شده از فکر دینم — چو گلزارش بسی پژمرده بینم
خدایا بس نما افسردگی را — بیاور مصلح پژمردگی را
دلم از غصّهٔ دین زار و خسته — چو بینم رشته‌اش از هم گسسته
مرا این غصّه و غم زار کرده — که بیدین نام دین ابزار کرده
همیشه دل بود محزون و غمگین — که بینم کفرها نامش شده دین
هجوم آورده جهّالی باین شرع — یکی با أصل دین جنگد یکی فرع
دلم سوزد که باغ دین بود باز — نه در دارد نه دیواری نه سرباز
یکی با لافِ عرفان آمده جنگ — بباغ دین زند صد آتش و سنگ

یکی شد مجتهد یعنی دکاندار　　یکی شد مرجع دینی میاندار
یکی شد مرجع و گیرد وجوهات　　وجوهاتی که باشد از خرافات
یکی با فلسفه دین کرده مهجور　　ز قرآن خلق را او کرده بس دور
یکی شیخی شده آورده آفات　　یکی صوفی بیاورده خرافات
یکی مدّاح و خواند شعر باطل　　نداند کان بود از کفرِ قائل
غلوّها کرد و مدح أوصیاء گفت　　نداند ضدّ قرآن خدا گفت
غلوّ کردند و أصل دین ببردند　　برای بنده فعل حقّ شمردند
امامی که بدی تابع باین دین　　شده اکنون خدا و أصل آئین
بدست مفخوران أهل بدعت　　امامت گشته أصل این دیانت
اگر دانا غلوّ را فاش کردی　　دو صد عالم نما پرخاش کردی
یکی شد روضه خوان از بهر غوغا　　بگیرد دم بتصنیف و بلا لا
غم او بهره بردار زدین است　　مرا غم بهر دین عمده همین است
إلهی مصلحی دینی بیاید　　بیاید دفع آفاتش نماید
نباشد بین ما اخلاق ایمان　　بحقّ حقّ که بی یار است قرآن
همه احکام آن افتاده از کار　　شده متروك نی دارد خریدار
دلم زین غصّه ها دریای خونست　　که أعلامِ دیانت سرنگون است
زمام مسلمین با مردم دون　　امام دین زده بر دین شبیخون
ز درد و غصّه هر دم میکشم آه　　غم دل با که گویم گاه و بیگاه
چسان بر دین حقّ جانم نسوزد　　که بینم جای آن باطل فروزد
مسلمانان همه چون گوسفندان　　شده از بهرشان گرگان نگهبان
خدایا باغ دین آفت رسیده　　هدر شد زحمت و رنج کشیده
سفیران تو بس زحمت کشیدند　　برای دین چه محنتها بدیدند
همین دینی که با محنت بپاشد　　بدونِ پاسبان اکنون چهاشد
همین باغی که با خون شهیدان　　بشد خرّم کنون گردیده ویران
همین دین است بودی بهتر از باغ　　همی تخریبِ آن دلها کند داغ
همین دینی که از بهرش پیمبر　　مصیبتها بدید از قوم کافر
برای دین سه سالی در شعب ماند　　خود و اطفال وی اندر تعب ماند
برای دین پیمبر دربدر شد　　تمام عمر در جنگ و سفر شد

تمام عمر بودی در تکاپو | که تا این باغ را خرّم کند او
مقابل گشت با شمشیر عدوان | که تا این دین رسد روزی بسامان
زدند ازکین بر او سنگ جفارا | شکستند آنرخ ایمان نمارا
شدی مقتول بس از یاورانش | أحد رنگین شد از خون کسانش
بأمّت گفت پیغمبر مکرّر | که قرآن بهرتان ثقلی است أکبر
بلی از ثقل أکبر نی شود یاد | شده پامالِ ملّت داد وبیداد
یزیدی کرد گر پامال أبدان | لگد کوبست فعلاً دین و قرآن
بنام دین شده پامال این دین | ز بدعتها شده پامال آئین
خدایا باغ دین گردیده بی یار | کنم ناله برآن صبح و شب تار
دو سی سال است گویم کردگارا | بپایان میرسان خود عمر مارا
خدایا برقعی ازغم رها کن | مزید فضل خود براو عطاکن

در اینجا از نویسنده سؤالاتی شده که جواب آن را ذیل سؤال نوشته‌ام:

سؤال مؤمنین از این خادم الشّریعة المطهّرة :

محضر مبارک .... تقاضا داریم برای روشن شدن أذهان به سؤالات ذیل جواب دهید :

س ـ حضرت عالی فضائل و مناقب أئمّه (ع) را قبول دارید یاخیر؟
ج ـ بلی تمام فضائل و مناقب ایشان را که در قرآن و اخبار صحیحه باشد قبول دارم و خودم مروّج آن می‌باشم.

س ـ بعضی از افراد می‌گویند شما بمقام ولایت توهین و یا انکار کرده اید صحّت دارد یاخیر؟
ج ـ افترا ء و تهمت است من مقام ولایت را از خرافات و موهومات نجات داده ام ، متأسّفانه این اشخاص از حسد و یا حفظ دکّانشان،مرا متّهم می‌کنند تا مردم بگفتارمن توجّه نکنند .

س ـ آیا شما حاضرید مجلس بحثی از علماء تشکیل شود مجهّز بضبط صوت و خبرنگار تا معلوم شود حقّ با کیست ؟

ج ـ حاضرم مجلسی باشد با حسن تفاهم و اشکالات خود را بگویند اگر جواب کافی دادم اعلام کنند و اگر دلیلی نداشتم خود تسلیم میشوم با سخن حقّ عنادی نداریم.

س ـ آیا شما خبر إنّی تارك فیکم الثّقلین را قبول دارید ؟

ج ـ بلی قبول دارم و در اطراف آن خبر تحقیقاتی قبلا نوشته‌ام که در اینجا ذکر می کنم : و سبب نوشتن این مطالب تحقیقی این شد که دوکتاب فحش نامه و سبّ و لعن و تکفیر علیه من نوشتند و من ناچار شدم جوابی برای دفاع از خودم بنویسم (اگرچه قبلا بعلّت اینکه مانع از چاپ ونشر آن بودند ناچار یکی از دوستان با تغییراتی آنرا بانام خود بچاپ رساند)ولی برای تکمیل این بحث آنچه نوشته‌ام در اینجا ذکرمیکنم و آنچه چاپ شده بنام حدیث الثّقلین است و هو هذا :

حدیث الثّقلیـــن

ما چون کتاب درسی از ولایت را نوشتیم و منتشر شد ، دکانداراني که دکانهائی بنام ولایت محمّد و آل محمّد علیهم السّلام باز کرده بودند ومردم را بنام ولایت سرکیسه میکردند و هزاران خرافات ضدّ اسلام و قرآن بنام ولایت بدین بسته بودند و حتّی معتقد بودند با داشتن ولایت نه عذابی و نه حسابی و نه کتابی است بلکه برای خاطر ولایت ، آنان میتوانند روز قیامت خدارا وادار بگذشت نموده که از قوانین کیفری خود صرفنظر کند . دیگر خبر نداشتند خدا محاسب دقیق است و مو را از ماست میکشد . و لذا برای آنکه مردم آن کتاب را نخوانند و یا اگر خواندند باور نکنند آمدند صدها تهمت بما زدند و مارا منکر ولایت خوانده بلکه ما را اهل عداوت معرفی کردند و دهها کتاب ردّ بر ما نوشتند و از هیچ تهمتی که بتوانند فروگذار نکردند ، از جمله دوکتاب مملوّ از خرافات و موهومات بود که ما حدیث الثّقلین

را که خود قبول دارند قاضی قرار دادیم برای بطلان مطالب آن دو کتاب.
و اکنون متن کتاب حدیث الثّقلین را برای شما می نگاریم :

بسمه تعالی

شبی در منزل یکی از دوستان عالی مقدار، با جمعی از دانشمندان و ابرار، سخن از تازه‌های روزگار بود، ناگاه یکی از یاران خوش گفتار، وارد شد با دو کتاب نامدار، از دو شیخ بزرگوار، که پر بود از دروغهای شاخدار، وتهمتهای سرشار، و احادیث ناهنجار، و نسبت های ضدّ قرآنی بأئمّهٔ اطهار، و تمامش ضدّ کتاب پروردگار، گفتیم ای یار نیکوکردار مقدار از آنهارا بخوان برای تذکار، و بعنوان یادبود نمونه‌ای بیار، چون قدری قرائت کرد، بعضی خندیدند و بعضی رنجیدند، أمّا خنده برای هذیانات و خرافات آن، و أمّا رنجش برای جعلیّات آن. پس ازگفتگوهای بسیار و تأسّفهای بی شمار، گفتند چگونه علمای ابرار جلوگیری از چاپ و انتشار اینگونه کتب بی اعتبار نکرده‌اند، بر سایر مسلمین و دانشمندان موحّدین، جواب این منافقین و ردّ این ملحدین و طرفداری ازقرآن‌مبین یکی از واجبات دین محسوب و رسوا کردنشان مرغوب و جواب بافته‌های ایشان مطلوب میباشد. پس از سخن بسیار بناشد این ذرّهٔ بی مقدار هر دو کتاب را بخوانم و آنچه را صواب میدانم در مقابل خطاهای آنها بنگارم. از خوانندهٔ خردمند انتظار دارم بدون تعصّب و بغض و حبّ مطالب مارا با خرد خود بسنجد و نخوانده نسبت ناروا نبندد، و اگر لغزشی دید حمل بر صحّت کند و یا نویسنده را خبرسازد تا جبران نماید و یا جواب کافی دهد، خدا گواه است که مقصود ما از نوشتن این مختصر تبرئهٔ اسلام است از خرافات و اتمام حجّت است برای اهل موهومات لئلّا یقولوا یوم القیامة: انّا کنّا عن هذا غافلین.

بسم الله الرّحمن الرّحیم

ألحمد لله ربّ العالمين و صلّى الله على رسوله محمّد و آله واصحابه أجمعين و لعنة الله على أعدائهم الّذين يفرّقون بينهم وبين القرآن .

در هر دوره اگر کسی خواست مردم را بیدار و یا ملّتی را ازخرافات نجات دهد ، مورد حملات طرفداران خرافات واقع شد . و آنانکه سالهای سال مبتلا بعقائد خرافی بوده و از آن استفاده میکردند سر و صدا بلنــــد کرده و گاهی بهو و جنجال و گاهی بتکفیر و تحریك عوام پرداخته و حق را می پوشانند ، البتّه طرفداران خرافات که ملّتی را قبضه کرده و مدّت ها سوار بوده‌اند از بیداری و هشیاری ملّت میترسند و بمردم حقّگو تهمت هاو افتراها میزنند .

مختصر آنکه دنیا چنین بوده که ملّت ها را تحریك کرده‌و میکننــد تا بخائنین مدد دهند و خادمین را لگد زنند . بنابراین ما که خواستیم مردم را از شرك و خرافات نجات داده و خدا را همه کارهٔ جهان معرّفــی کنیم و توحید خالص را بمردم بیاموزیم و کتابی بنام درسی از ولایت نوشتیم مورد حملات و اتّهامات و فحّاشی اهل خرافات و تعصّب و طرفداران اباطیل چه گویندگان و چه نویسندگان قرارگرفتیم . ما در این مختصر نوشته هـــا و گفتار مخالفین خود را با ذکر جواب بنظر خوانندگان می‌گذاریم و حدیث الثّقلین را با عقائد خود و مخالفینمان تطبیق می‌کنیم هرکدام مطابق آن شد حقّ و هرکدام مخالف آن شد باطل است . انتظار آنستکه قبل ازبررســی عجله بقضاوت نکنند ، و توجّه کنند ما چه میگوئیم و طرف ما که ده ها کتاب بررد ما نوشته‌اند چه میگویند . عجب این‌استکه در ردّ ما صوفی و شیخی و روضه‌خوان و مدّاح و حجّت الاسلام همه شرکت کرده و هرکدام کتبی نوشته‌اند .

باید تعجب کرد

هر ملّتی که کتاب آسمانی داشته‌اند با کتاب آسمانی خود بازی و یا مخالفت کرده‌اند ، أمّا هیچ کدام مانند ملّت اسلام با کتاب آسمانی خود ، ضدّیّت و مخالفت نکرده‌اند . مدّعیان اسلام قبول دارند که کتاب آسمانی ایشان قرآن است ولی هر حدیث مخالف آنرا می‌پذیرند ، وقرآن اگر با حدیثی مخالف درآمد آن آیه را یا تأویل دلبخواهی کرده و یا نمی‌پذیرند و دشمنان اسلام چون خواستند اسلام را واژگون کنند مطالبی ضدّ معارف قرآن بعنوان خبر و حدیث جعل نمودند سپس دیدند کسیکه با قرآن آشنا باشد آن جعلیّت را نمی‌پذیرد یعنی آنکه قرآن راممیّز و فارق بین حقّ و باطل میداند اخبار ضدّ آنرا تمیز میدهد آمدند قرآن را از مردم جدا کرده و گفتند قرآن قابل فهم نیست . درحالیکه همهٔ ملّت‌ها حتّی یهود ونصاری میگویند ماکتاب آسمانی خود را می‌فهمیم ،ولی اینان قرآن را قابل فهم نمی‌دانند و گفتند دلالت قرآن بر مطالب ظنّی است یعنی حجّیت ندارد وفقط امام می فهمد . پس گفتند اگر کسی خواست بقرآن استدلال کند گوش ندهید و باخبار رجوع کنید که قطعی الدّلاله است . آنوقت هر حدیث مجعولی را بخورد مردم دادند و در کتاب‌ها وارد ساختند و بنام پیغمبر و یا نام امام آنرا نشر دادند تا پیروان امام و رسول آنهارا بجان و دل بپذیرند وبکلّی گمراه شوند .

چندی گذشت جاعلین آن اخبار مردند ولی مجعولات ایشان بنام امام صادق[ع] و یا امام دیگر میان کتب ماند وطبقهٔ مردم دیندار خوش باورهمه را پذیرفتند ، خصوصًا اگر آن احادیث برای گروهی بهره و نان داشت و باعث آبادی دکّان می شد بترویج و انتشارش کوشیدند . ودراثر نشر آن اخبار و پیروی آنها مذاهبی ایجاد شد که اهل هر مذهب بیك عدّه از همان اخبار استدلال کردند و دراثر آن،تفرقه و نفاق و شقاق و نکبت و ذلّت میان مسلمین وارد گردید .

از باب نمونه مثلا مجلسی در هفتم بحار یکباب احادیث بنـــام معرفتهم بالنّورانیّه آورده و از کتب خطّی که خود آنمرحوم مینویسد صاحب آن کتب مجهول است احادیثی جمع نموده که تمامش ضدّ قرآن وعقل است و بعد خود او میگوید لا نحکم بصحّتها یعنی ما بصحّت اینها حکم نمی‌کنیم . أمّا چون بحار چاپ و منتشر و بدست گویندگان بی‌سواد رسید در نشرآن کوشیدند برای بهره و حفظ دگان خود شان . در آن اخبار آمده که امام و رسول از نور خلق شده‌اند حال اگر کسی بگوید خـــدا در قرآن فرموده : خلقنا الانسان من نطفةٍ أمشاج ، و برسول خود خطاب کرده و فرموده : خلقناکم من نطفةٍ که هر بشری از نطفه خلـق شده و ممکـــن نیست انسانی از نور خلق شود ؟ در جواب میگویند أوّلا خدا یکنفراست ولی نویسندگان کتب حدیث صد هزار نفر یعنی این صد هزار نفـــر بقدر یکنفر نفهمیده‌اند ؟ ! ثانیا قرآن ظنّی الدّلالةاست و ایـــن اخبار کثیره قطعی الدّلالةاست . ثالثا قرآن خبر واحد است ، ولی اخبار نورانیّت متواتر است . حال چه باید کرد باید هزاران دلیل آورد که قرآن قابل فهم و قطعی الدّلاله میباشد زیرا خدا دروغ نمـــی گوید فرموده : ولقد یسّرنا القرآن یعنی قرآن را آسان و ساده قـــرار دادیم ، وآنرا قول فصل و میزان و فرقان نامیده و همچنین فرمـــوده هدی للنّاس وبیان للنّاس و موعظة للنّاس یعنی قرآن برای مردم موجب هدایت و پند و موعظه و بیان است برای همهٔ مردم نه فقط برای امـــام، زیرا نفرموده هدی للإمام .

بهرحال مدّعـیان اسلام ببهانهٔ اینکه قرآن قابل فهم نیست و قرآن مشکل است از قرآن اعراض کرده و باحادیث ضدّ آن چسبیده‌اند ، و آنرا ترویج میکنند ، بااینکه خود أئمّه فرموده‌اند أحادیثنا صعـــب مستصعب یعنی احادیث ما سخت و مشکل است . قول خدا را کـــه فرموده قرآن آسان است قبول ندارند و قول أئمّه را که فرموده‌اند اخبار سخت و مشکل است باز قبول‌ندارند . و ببهانهٔ اینکه ما احادیث داریم باید مطالب دینی را از حدیث گرفت مردم را بکلّی از حقائق قرآن دور

کرده‌اند ، و حتّی أئمّه را نیز از قرآن جدا کرده و گفتارهای ضدّ قرآنی را از امام میدانند گویا امام را تابع قرآن نمی‌دانند و برای‌امام دکّانی جدا درمقابل قرآن ساخته‌اند ، اگر باور ندارید دراین أیّام کتب زیادی و از آنجمله دو کتاب از شیخین کبیرین یکی بنام اثبات ولایت حقه ازجناب مستطاب حاج شیخ علی‌نمازی ، وکتاب دیگر بنام حمایت از حریم‌شیعه از جناب آقای محلوجی بچاپ رسیده ، این دو کتاب را مطالعه فرمائید و به بینید تمام همّت و سعی این دو نویسنده این بوده که امام خود را بالا برند و ضدّ قرآن و مکذّب آن معرّفی نمایند . این دو کتاب شاید بنظرِ عوامِ طرفدارِ خرافات مورد پسند باشد ولی اگر کسی بقرآن آشنا باشد ،باید خون گریه کند ،چرا برای مظلومیّت قرآن و مهجور گردیدن آن . گواینکه نویسندگان آنها غرضی نداشته‌اند وبرای دل سوزی و یا تعصّب جاهلانه نوشته‌اند . أمّا روشن و پیداست که این دو نفر بکلّی از قرآن بی‌خبرند مانند اکثر همقطاران خودشان .

ما برای خیرخواهی مطالب کتاب نمازی را برمز نم و یا آقای نم ، و کتاب محلوجی را بنام مح و یا آقای مح نقل کرده و با حدیث ثقلین که خودشان قبول دارند می سنجیم و قرآن وعقل را قاضی قرار میدهیم . و درضمن سؤالاتی از ایشان نموده با کمال احترام یا جواب ما را بدهند و یا اگر دیدند ما حقّ گفته‌ایم و جواب ندارند بروند توبه کرده‌و بطلان کتابهای خود را اعلام نمایند و بی جهت بما توهین نکنند .

متن حدیث ثقلین از دوکتاب

ما متن حدیث ثقلین را از دو کتاب نقل می‌کنیم :

(ـ ج ۲ بحار ص ۲۰ قال رسول‌اللّه (ص) إنّی مخلف فیکم الثّقلین کتاب اللّه وعترتی اهل بیتی لن تضلّوا ماتمسّکتم بهما و انّهما لن‌یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض . یعنی رسول‌خدا (ص) فرمود : من میگذارم

در میان شما دو چیز سنگین را، کتاب خدا وعترتم را مادامیکه باین دو چیز چنگ زنید گمراه نمی‌شوید، و محقّقا این دو از یکدگر جدا نخواهند شد تا لب حوض کوثر بر من وارد شوند.

۲ــ ج ۱۷ بحار ص۷۶ قال (ص): معاشرالنّاس ... أمرني جبرئيل عن اللّه عزّ و جلّ ربّي و ربّکم ان اعلّمکم انّ القرآن هو الثّقل الأكبر و انّ وصيّي هذا و ابنای و من خلفهم من أصلابهم هم الثّقل الأصغر يشهد الثّقل الأكبر لثقل الأصغر و يشهد الثّقل الأصغر للثّقل الأكبر كلّ واحد منهما ملازم لصاحبه غير مفارق له حتّى يردا على اللّه فيحكم بينهما و بين العباد. یعنی رسول‌خدا (ص) فرمود ای گروه‌مردم جبرئیل از طرف خدای‌عزّ و جلّ که پروردگار من و شماست، امر کرده‌که بشما تعلیم دهم که قرآن ثقل بزرگتر و این وصی وفرزندانم و کسانیکه از اصلاب ایشانند همانا ثقل کوچکترند، ثقل اکبر گواهی میدهد بصدق ثقل اصغر و ثقل اصغر گواهی میدهد برای صدق ثقل اکبر، هریک از این دو ملازم یکدگرند و ازهم جدا نمی‌شوند تا برخدا وارد شوند و خدا حکم کند بین ایشان و بین بندگانش.

توضیح اینکه اگر قرآن مطلبی بگوید و یا راهی را بمردم نشان دهد و اهل بیت‌وعترت رسول نیز موافق آن بگویند درابنصورت طبق‌گفتهٔ رسول‌خدا (ص) این دو ملازم یکدگر و مصدّق همدگرند، و اگر قرآن مطلبی بگوید و یا راهی را نشان دهد وعترت رسول ضدّ آنرا بگوید و یا ضدّ آنرابمردم نشان دهد، دراینصورت قرآن وعترت ازهم جدا و مکذّب یکدگرند پس باید هرچه قرآن بیان کند عترت نیز همان را بدون کم وزیاد بیان کند تا جدا نشوند و ملازم یکدگر باشند، واگر بین قرآن وعترت تفرقه شد و مکذّب یکدگر شدند معلوم میشود آن عترت مصداق قرآن نیست درحالیکه خدا برسول خود و بتمام مؤمنین فرموده تابع قرآن و مصدّق آن باشید.

دلالت آیات قرآن بر متابعت رسول و امام از قرآن

سورهٔ انعام آیهٔ ۱۰۶ــ إتّبع ما أوحى إليك من ربّك. یعنی ای رسول

از آنچه بتو نازل شده پیروی کن و در سورهٔ یونس آیهٔ ۱۰۹ : واتّبع ما یوحی إلیك و اصبر حتّی یحکم اللّه یعنی : از آنچه بتو وحی شده پیروی و صبر کن تا خدا حکم نماید . و در سورهٔ بقره آیهٔ ۲۸۵ فرموده : آمن الرّسول بما أنزل إلیه من ربّه . یعنی این رسول بآنچه باو نازل شده ایمان آورده است ، و همچنین در آیات دیگر . و در سورهٔ اعراف آیهٔ ۳ فرموده إتّبعوا ما أنزل إلیکم من ربّکم . یعنی نیکوتر چیزی که بسوی شما نازل شده پیروی کنید ، این خطاب بهمهٔ مسلمین است . بنابراین تمام مسلمین حتّی خود رسول و امام باید پیرو قرآن باشند نه آنکه برخلاف قرآن سخن گویند . خدا واجب کرده پیروی قرآن را أمّا یك آیه و خبر وارد نشده که باید هر خبری را پیروی کرد . خصوصًا اخبار مجعوله که باید از آنها احتراز کرد نه اینکه خبر دروغ را بنام عترت پذیرفت .

چه دروغها بامام بسته‌اند

در قصّهٔ حکمین در جنگ صفّین و سرنیزه کردن لشکر معاویه قرآن را بدروغ بامیرالمؤمنین بسته‌اند که نعوذ باللّه فرموده من قرآن ناطقم ، و این قرآنها کاغذ و مرکّب است اینها را بزنید و نعوذ باللّه پاره کنید در صورتیکه چنین چیزی مخالف قرآن و نهج البلاغه‌است . و حضرت امیر (ع) در نهج البلاغه و از آنجمله در خطبهٔ ۱۲۵ فرموده : لمّا دعونا القوم إلی أن نحکم بیننا القرآن لم نکن الفریق المتولّی عن کتاب اللّه تعالی و قد قال اللّه سبحانه فإن تنازعتم فی شئ فردّوه إلی اللّه و الرّسول ، فردّه إلی اللّه أن نحکم بکتابه و ردّه إلی الرّسول أن نأخذ بسنّته فإذا حکم بالصّدق فی کتاب اللّه فنحن أحقّ النّاس به . یعنی چون لشکر معاویه مارا دعوت کردند باینکه قرآن را حاکم قرار دهیم ماگروه روگردان از کتاب خدا یتعالی نبودیم ، و بتحقیق خدا فرموده اگر نزاع نمودید

در چیزی آنرا بسوی خدا و رسول برگردانید و برگردانید ن نزاع بسوی خدا اینِاستکه کتاب او را حاکم قرار دهیم و ردّ بسوی رسول این استکه سنّت او را بگیریم پس هرگاه بحکم صدقی که در قرآن است حکم شد ماسزاوارتریم بآن حکم و پیروی آن . و در خطبهٔ ۱۲۵ فرموده و إحیاء ما أحیی القرآن الاجتماع علیه و اماتته الافتراق علیه. یعنی احیاءآنچه قرآن احیا کرده اجتماع کردن برآن ، و میراندن آن جدا شدن از آنست .

اصلا یکی از گناهان کبیره توهین بقرآن است و امام حقیقی توهین بآن نمی‌کند مگر بقول گویندگانیکه دشمن امام و قرآنند و امام را ضدّ قرآن معرّفی کرده‌اند . خدای عزّ و جلّ بهمهٔ مسلمین أمر کرده از قرآن پیروی کنند . در سورهٔ انعام آیهٔ ۱۵۵ فرموده : و هذا کتاب أنزلناه مبارك فاتّبعوه واتّقوا لعلّکم ترحمون. یعنی و این کتابی استکه ما آنرا نازل نمودیم آنرا پیروی کنید و پرهیز نمائید شاید مورد رحمت شوید . از این قبیل آیات بسیار است امّا یك آیه و خبر وارد نشده که باید هر خبری را پیروی نمود خصوصاً خبر مخالف قرآن را که باید دور انداخت. خدا و رسول،آیات قرآن را میزان صحّت و بطلان مطالب اسلامی قرار داده‌اند . .

هر چیزی برای صحّت و بطلان و کم و زیادش میزان دارد :

در جهان هر متاعی میزانی دارد که کم و زیاد آنرا با آن میزان معلوم میکنند . مثلا دکّان نانوائی اگر میزان و ترازوئی نباشد معلوم نمیشود که نانوا کم داده و یا زیاد ، دکّان بزّازی اگر متر نباشد معلوم نشود که فلان پارچه کم است و یا زیاد . آیا میتوان گفت برای اسلام و فهم کم و زیاد آن ، خدا میزانی نگذاشته که هر حدیثی و خبری را دشمنان اسلام و منافقین جعل کردند تمیز داده شود ؟ بچه چیز میتوان اخبار جعلیّه را تمیز داد و صحّت و سقم مطالب واردهٔ در اسلام را تعیین کرد ؟ خدا و رسول و أئمّه فرموده‌اند میزان در اسلام قرآن است : أمّا قرآن در سورهٔ شوری آیهٔ ۱۷ فرموده الله الّذی أنزل الکتاب بالحقّ و المیزان . یعنی خداکسی استکه

نازل نموده بحقّ کتاب و میزان را . و أمّا رسول‌خدا (ص) چنانکه در کافی و کتاب وسائل الشّیعه ج ۳ ص ۳۸۱ آمده قال رسول‌الله انّ علی کلّ حقّ حقیقة و علی کلّ صواب نورا ، فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فدعوه . یعنی رسول‌خدا (ص) فرمود بر هر حقّی حقیقتی و بر هر صوابی نوری است ، پس آنچه موافق کتاب خدا بود بگیرید و آنچه مخالف کتاب خدا بود رها کنید . و از امام صادق (ع) در همین دو کتاب روایت کرده که فرمود : فمالم یوافق من الحدیث القرآن فهو زخرف . یعنی هر حدیثی که موافق قرآن نباشد باطل ومزخرف است . و نیز در آن دو کتاب روایت کرده‌اند که امام صادق فرمود کلّ شئ مردود إلی الکتاب و السّنّة و کلّ حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف . و در همانجا روایت کرده‌اند از امام صادق (ع) که فرمود خطب النّبیّ صلّی بمنی فقال أیّها النّاس ما جائکم عنّی یوافق کتاب الله فأنا قلته و ما جائکم یخالف کتاب الله فلم أقله . یعنی رسول‌خدا (ص) فرمود ای مردم آنچه ازقول من برای شما آمد که موافق‌کتاب خدا باشد من آنرا گفته‌ام و آنچه برای شما آمد که مخالف کتاب خدا باشد من نگفته‌ام . واین‌جعل‌حدیث اززمان‌خود رسول‌خدا (ص) شروع شد چنانکه‌حضرت امیر(ع) در خطبهٔ ۲۰۱ فرموده : ولقدکذب علی رسول‌الله (ص)علی‌عهده حتّی قام‌خطیباً‌فقال‌من‌کذب علیّ متعمّداً فلیتبوّأ مقعده من النّار. پس ما باید هر خبری را بقرآن عرضه بداریم نه قرآن را بخبر و قرآن‌را حاکم بر خبر بدانیم نه خبر را حاکم بر قرآن . أمّا آقای نم در ص ۱۵ میگوید قرآن را باید بخبر عرضه کرد و این سخن او ضدّ قول خدا و رسول‌خدا (ص) وأئمّه می‌باشد . پس ما می‌پرسیم‌بقول شما ، قرآنیکه بدون خبر فهمیده نمیشود چگونه خبر را بآن عرضه کنیم ، پس مسلّم قرآن فهمیدنی است .

أمیرالمؤمنین (ع) عقیدهٔ موافق قرآن را صحیح میداند

در نهج البلاغه خطبهٔ ۱۷۴ فرموده : انتفعوا ببیان الله واعلموا انّ هذا القرآن هو النّاصح الّذی لا یغش و الهادی الّذی لا یضلّ واعلموا

انّه لیس علی أحد بعد القرآن من فاقة و لا لأحد قبل القرآن من غنی و استدلوه علی ربکم و استنصحوه علی أنفسکم و اتّهموا علیه آرائکم واستغشوا فیه أهوائکم. یعنی بهره برید ببیان خدا و بدانید که این قرآن همان نصیحت کنی استکه خیانت نمیکند و هدایت کنی استکه گمراه نمی نماید ، و بدانید که احدی پس از داشتن قرآن بچیزی احتیاج ندارد و برای احدی پیش از قرآن بی نیازی نیست (یعنی اگر صد هزار حدیث و کتاب بدانی تا بقرآن چنگ نزنی فقیر و گمراهی) قرآن را راهنمای بسوی پروردگارتان قرار دهید و آنرا نصیحت گوی خود بنمائید و آراء و عقائد خود را متّهم دانید و برقرآن عرضه بدارید و عیب عقائد خود را در قرآن اصلاح کنید . ودرخطبهٔ ۱۸۱ فرموده : فالقرآن آمر زاجر و صامت ناطق حجّت الله علی خلقه و قد فرغ إلی الخلق من أحکام الهدی به فانّه لم یخف عنکم شیئاً من دینه و لم یترک شیئا رضیه أو کرهه إلّا و جعل له علمًا بادیًا . یعنی قرآن آمر است و ناهی ، ساکتی است ناطق و گویا ، حجّت خدا است برخلق ، و بواسطهٔ آن خدا احکام هدایت را بنهایت رسانیده ، بدرستیکه خدا چیزی از دین خود را مخفی نگذاشته و همه را در قرآن بیان کرده و چیزی که مورد رضایت و کراهت او باشد رها نکرده مگر آنکه برای همهٔ آنها نشانهٔ روشنی در قرآن نهاده است . خدا در قرآن فرموده أنزل فیه القرآن هدی للنّاس ، و قرآن را هادی مردم قرار داده نه هر خبری را .

عقیدهٔ شیخین ضدّ قرآن و سنّت است :

ما بآقای نم و آقای مح میگوئیم اگر شما شیعهٔ علی هستید چرا برخلاف قول خدا و برخلاف قول حضرت علی (ع) بعقائد ضدّ قرآن چسبیده اید این دو کتاب شما تمام بر ضدّ قرآن و سنّت است . در سورهٔ نساء فرموده فإن تنازعتم فی شیء فردّوه إلی الله و الرّسول . یعنی اگر در چیزی نزاعی داشتید طرفین نزاع آن را بخدا و رسول ارجاع دهید ، یعنی بکتاب خدا و سنّت رسول ، چنانکه حضرت أمیر(ع) در نامهٔ ۵۳ نهج البلاغه در

عهد نامهٔ معروف خود که بمالك اشتر نخعی مرقوم داشته میفرماید : الرّدّ إلى اللّه الأخذ بمحکم کتابه و الرّدّ إلى الرّسول الأخذ بسنّته الجامعة غیرالمفرّقة. یعنی ردّ کردن و بازگشت بخدا که در آیه آمده ، گرفتن محکمات کتاب خدا (قرآن) است ، و بازگرداندن به رسول ، گرفتن سنّت متّحد کنندهٔ رسول که موجب تفرقه نیست می باشد .

بنابراین شما اگر با ما در مسئله‌ای نزاع داشتید هنوز مارا که طرف نزاع شما بوده ندیده‌اید و بکتاب خدا و سنّت رسول او مراجعه نکرده‌اید ، بر چه مبنائی شما و تقریظ نویس شما هزاران فحش و ناسزا بما گفته‌اید ، و چرا قضاوت یکطرفه نموده‌اید .

در کتاب بحارالانوار ۲ ص ۱۷۵ نقل کرده است که از امام صادق (ع) سئوال میشود : بأی شیٔ یفتی الإمام ؟ قال بالکتاب . یعنی امام مطابق چه چیز فتوی میدهد ؟ امام میفرماید مطابق قرآن ، سئوال میشود : فمالم یکن فی الکتاب ؟ قال بالسّنّة. یعنی درباره چیزی که در قرآن نیست چطور فتوی میدهد ؟ امام درجواب میفرماید مطابق سنّت. سئوال میشود فمالم یکن فی الکتاب و السّنّة ؟ قال : لیس شیٔ إلّا فی الکتاب و السّنّة. یعنی اگر چیزی باشد که در کتاب و سنّت نباشد ؟ امام میفرماید : هیچ چیزی (از احکام دین) وجود ندارد مگر اینکه در کتاب و سنّت موجود است. و نیز در همان صفحه آمده که از امام صادق (ع) سئوال میشود : یکون شیٔ لا یکون فی الکتاب و السّنّة ؟ قال : لا . یعنی آیا چیزی هست که در کتاب و سنّت نباشد ؟ امام درجواب میفرماید : نه . البتّه روایات وارده از این قبیل،

کتاب نم در ص ۵ مارا از جنود شیطان و وجود مغرور خود را ردیف پیغمبران آورده ، و آقای مح در ص ۱۱ اول کتابش هنوز مورد نزاع و دلیل آن ذکر نشده قضاوت کرده و بفحّاشی پرداخته ، آیا کتاب خدا نمیگوید : لا تنابزوا بالألقاب بئس الإسم الفسوق بعد الإیمان . یعنی لقب های زشت بر یکدگر مگذارید پس از ایمان ، نام فسق بر مومن گذاشتن ، بسیار بد است .

در کتاب نم ص ۷ تهمت زده که کتاب درسی از ولایت ، انکار ولایت است.

باید گفت لعنت بد روغگو. زیرا ما ولایتی را که قرآن و سنّت فرموده قبول داریم، امّا ولایتی را که جهّال و بی‌دینان مدّعیند ما قبول نداریم. البتّه کسیکه قبل از رسیدگی بدعوی حکم صادر کند بهتر از این نمیشود.
ما در اینجا بحول و قوّهٔ الهی ثابت میکنیم که نویسندگان این دو کتاب و امثال ایشان حضرات أئمّه (ع) را بد نام کرده و از دشمنان حضرت امیر (ع) میباشند. و چون نویسنده خود پیرو حضرات أئمه (ع) وازدوستان حقیقی ایشان میباشم، لازم شد أئمّه (ع) را از تهمتها و افتراءات این نویسندگان منافق تبرئه کنم.

دوست امام، امام‌را تابع قرآن میداند نه‌مخالف آن

انتظار ما از خواننده آنستکه نوشتهٔ مارا تا بآخر با دقّت مطالعه کند و بنظر انصاف توجّه کند و حبّ و بغض وتعصب را کنار گذارد، زیرا اینها مانع از فهم حقائق است.
این شیخین در کتابهای خود از ۱۱ جهت امام المتّقین حضرت امیر (ع) را مخالف قرآن و مکذّب آن قرار داده‌اند. و قطعًا کسیکه امام را مخالف و مکذّب قرآن بداند یا دوست نادانست و یا دشمن. ولی دوست نادان بدتر از دشمن است. امامی که ایشان معرّفی کرده و صدها خبر باو بسته‌اند و یا در شأن او بافته‌اند معلوم میشود نعوذ باللّه از یازده جهت مخالف قرآن و مکذّب آن است:
اوّل ــ از جهت اصول دین که اصول دین آن امام را تغییر داده و اصول دین ایشان غیراز اصول دین امام است. دوم ــ از جهت علم غیب. سوم ــ از جهت علم بماکان و مایکون. چهارم ــ از جهت کمك بخدائنین. پنجم ــ از جهت خالقیت. ششم از جهت ایجاد معجزه. هفتم ــ از جهت استقلال در اراده و اختیار. هشتم ــ از جهت صدق و کذب. نهم ــ از جهت شعبده و نمایش. دهم ــ از جهت تبعیّت عقل. یازدهم ــ از جهت کم و زیاد کردن دین. ما هریك ازاین‌جهات را توضیح میدهیم بلکه آقایان بفهمند و بروند توبه کنند و ازنوشتن‌خرافات

خود داری نمایند :

۱ـ از جهت اصول دین وکم وزیاد کردن این شیوخ :

علی (ع) تابع قرآن است بدلیل اینکه خدا فرموده : اتّبعوا ما أنزل إلیکم من ربّکم. و باید دید اصول دین اسلام در قرآن چند عدد است میگوئیم خدا در قرآن از بشر دو چیز خواسته ایمان و عمل . آنچه راباید بآن ایمان و اعتقاد پیدا کرد بأمر خدا ، آن اصول دین است و آنچه بأمر خدا باید عمل کرد ، همان فروع دین است .

حال میگوئیم خدا فرموده : بسه چیز ایمان آورید : آمنوا باللّه ورسوله والیوم الآخر، و خود حضرت علی (ع) چون خدمت رسول خدا (ص) مسلمان شد بهمین سه چیزی که خدا فرموده ایمان آورد نه بخود ش ، خود آنحضرت (ع) تابع دین شد ، نه اصل دین و نفرمود آمنت بنفسی . حالا مدّعیان پیروی او بپانزده چیز بلکه زیاد تر باید ایمان آورند وگرنه محکوم بکفرند .

پس معلوم شد اصول دین اسلام و حضرت علی (ع) را زیاد کرده اند و کسیکه اصول دین حضرت را کم و یا زیاد کند دوست آنحضرت نیست ، بلکه دشمن او است .

۲ـ از جهت علم غیب. آیاعالم غیب کیست ؟

رسول خدا و أئمّهٔ هدی (ع) پیشگوئیها کرده و بسیاری از مطالب را خبر داده اند . ولی خود شان به پیروی قرآن فرموده اند ماعلمی بغیب نداریم . حال باید بررسی کرد .

ما میدانیم که قرآن راست میگوید که در سورهٔ انعام آیهٔ ۰ ه فرموده : قل لا أقول لکم عندی خزائن اللّه ولا أعلم الغیب . یعنی بگو من نمی گویم خزائن إلهی نزد من است وغیب نمی دانم. که صراحت دارد که رسول خدا (ص) غیب نمی داند وعالم بغیب نیست . و در آیهٔ دیگرفرموده :

إنّما الغيب للّه . يعنى علم غيب منحصر بخدا است ، و مانند اين آيات د ر قرآن بسيار است . حال اگر كسى بگويد چگونه پيغمبر غيب نميد اند بااينهمه اخبار غيبى كه از ايشان نقل شده ؟ جواب اين استكه هركس از آيند مخبر د هد عالم الغيب نيست زيرا هر مسلمانى ميد اند و خبر ميد هد كه مرگ و قبر و برزخ و حشر و نشر و كتاب و حساب و صراط و د وزخ و جنّت حقّ است بااينكه خود را عالم غيب نمى د اند و با اينحال ما را عالم الغيب نميگويند ، چرا ؟ براى اينكه ما از وحى قرآن و يا از سابقين خود و آنان از صادق مصدّقى مانند رسول‌خدا (ص) شنيده‌اند و رسول‌خدا از جبرئيل و او از اسرافيل و او از حقتعالى شنيده ، و هركسى خبر راست غيبى شنيد ، عالم الغيب نمى‌باشد . رسول‌خدا (ص) و حضرت امير (ع) و اصحاب با تقواى ايشان همه از متّقين بوده و ايمان باخبار غيب إلهى قرآنى د ارند و همه مشمول آية هدى للمتّقين الّذين يؤمنون بالغيب بوده‌اند . يعنى رسول‌خدا و اصحاب اخيار او باخبار غيبى كه باو وحى شده ايمان د ارند و او بحضرت امير نيز اخبار كرده . مثلا حضرت امير (ع) د ر خطبهٔ ١٢٨ نهج البلاغه بالاى منبر از تركهاى مغول و خرابى ايشان خبر ميد هد و چون اين خبر غيبى بود ، يكى از اصحاب او عرض كرد يا اميرالمؤمنين لقد أعطيت علم الغيب فضحك عليه‌السّلام و قال للرّجل يا أخا كلب ليس هو بعلم الغيب و انّما هو تعلّم من ذى علم . يعنى يا اميرالمؤمنين بشما علم غيب عطا شده ، حضرت خنديد و باو فرمود اى براد ر كلبى اين خبريكه از مغول د اد م علم غيب نيست و همانا اين خبرى استكه از رسول‌خدا (ص) تعلّم گرفتم . پس د ر اين خطبه حضرت صريحًا فرموده من عالم الغيب نيستم . بايد د انست هركس از د يگرى خبرى بگيرد و اگرچه خبر غيبى باشد او را عالم الغيب نميگويند ، اگر بآن خبر ايمان د ارد او را مؤمن بالغيب ميگويند . عالم الغيب طبق منطق قرآن بآن خدائى ميگويند كه خود غيب ميد اند و از د يگرى نگرفته‌است و رسول‌خدا (ص) و امام (ع) مؤمن بغيب مى باشند .

أمّا آقاى نم چنين مطلب باين روشنى و واضحى را د رك نكرده و د ر

ص ۱۹۳ میگوید چون رسول و امام اخبار غیبی بیان کرده‌اند پس عالم الغیب میباشند و سخن ایشان ضدّ قرآن و مکذّب قرآن است . و عجب این استکه این مطلب ضدّ قرآنی را بقرآن آیه‌ای از سورهٔ جنّ استدلال کرده . نمیداند که آن آیه ردّ سخن اواست . ما آیه را بتمامه نشان میدهیم تا خوانندهٔ قضاوت کند .:

سورهٔ جنّ آیهٔ ۲۵ ــ قل إن أدری أ قریب ما توعدون أم یجعل له ربّی أمداً عالم الغیب فلا یظهر علی غیبه أحداً إلّا من ارتضی من رسول یعنی بگو من نمیدانم آیا نزد یکست آنچه وعده داده میشوید (یعنی قیامت) یا اینکه پروردگارم برای آن مدّتی قرار میدهد پروردگاریکه عالم غیب است که بروز نمیدهد و مطّلع نمیگرداند بر غیب خود احدی را ، مگر آنرسولی را که او را بپسندد . دراین آیه واضح میگوید فقط خدا عالم الغیب است ، و غیب خود را بکسی اظهار نمیدارد و از اخبار غیب بکسی اطلاع نمی دهد ، مگر پیغمبر و رسولی را که پسندیده و برگزیده که باو وحی میکند و آن رسول بآن اخبار غیب ایمان دارد پس آن رسول مؤمن بغیب است ، أمّا نمیگوید رسول عالم الغیب است چنانکه در اول آیه فرماید بگو ای رسول که من نمی دانم و در آخر آیه میفرماید برای رسول خود مأموری در کمین میگذاریم تا معلوم شود وبداند که آیا رسول آن اخبار غیبی را بدون کم و زیاد بأمت ابلاغ کرده است یاخیر ، و میفرماید: فإنّه یسلك من بین یدیه و من خلفه رصداً لیعلم أن قد أبلغوا رسالات ربّهم و أحاط بمالدیهم و أحصی کلّ شئ عدداً . یعنی میفرستد و میگمارد از جلو و عقب رسول کمینی تا بداند که آنان رسالات پروردگارشان را ابلاغ کرده‌اند و او احاطه دارد بآنچه نزد رسولانست و عدد هرچیزی را شماره کرده است . پس رسول خدا مأمور است که آن اخبار غیبی را بمردم برساند چنانکه رسول خدا (ص) آن اخبار را از جبرئیل شنیده و بآن ایمان آورده مردم هم از رسول خدا میشنوند و متّقین ایشان نیز مؤمن بآن اخبار غیبی میشوند و رسول و مردم هیچکدام بغیب عالم نیستند بلکه گیرندهٔ خبر غیب و مؤمن بآن می باشند .

مدّعیان علم غیب برای مخلوق فرق بین عالم بغیب و مؤمن بغیب

نگذاشته و برای بالابردن امام قرآن را تکذیب کرده‌اند و میگویند امام‌فرموده من عالم‌الغیب بغیرالاستقلالم و خدا عالم غیب - بالاستقلال. ماجواب میدهیم که امام چنین چیزی نفرموده چرا تهمت بامام میزنید بلکه امام تابع قرآن است ، و قرآن فرموده عالم غیبی جز خدا نیست ، و ممکن نیست امام ضدّ قرآن بگوید . اینجااست که آقای نم در ص ۷۲ امام را مکذّب قرآن قرار داده و میگوید میتوان امام را عالم الغیب خواند بدلیل‌گفتارخود شان . امّا خدا در سورهٔ نمل آیهٔ ٦٥ فرموده : قل لا یعلم من فی السّموات و الأرض الغیب إلّا اللّه . یعنی بگو کسانیکه در آسمانها و زمین میباشند غیب نمی دانند جز خدا ، حتّی ملائکه علم غیب ندارند .

علّت حملات بکتاب درسی از ولایت

چون ما در کتاب درسی از ولایت حقائقی را روشن کرده و خرافاتی را درهم شکسته و مچ آخوندها و روضه‌خوانهای خرافی را باز کرده‌ایم یکمرتبه اکثر ایشان بحمله و فحش پرداختند . درصورتیکه ما در کتاب درسی ازولایت چیزی بر خلاف اسلام و قرآن نگفته‌ایم حال باید گفت در مملکتی که اکثر مردم منکر خدا و دینند و کتب کمونیستی و مراکز فحشاء و بدتر کتب شیخی گری و صوفی گری آزاد است چرا فقط حمله بدرسی از ولایت شده ، شمااگر غیرت دینی دارید بی‌دینی و اعوجاجهای دینی را دفع کنید ، اینجانب خود را مسلمان میدانم و معصوم و اهل عناد هم نیستم و برای ذخیرهٔ دنیاهم چیزی ندارم ، شما خود را ملعبهٔ دست مریدان قرار مدهید و برای حفظ دکّان خرافات با قرآن بازی . نکنید .

۳ـ مخالفت با قرآن از جهت علم بماکان و مایکون

قرآن در سورهٔ توبه آیهٔ ۱۰۱ فرموده : و من أهل المدینة مردوا علی النّفاق لاتعلمهم نحن نعلمهم . یعنی بعضی ازاهل‌مدینه ثابت برنفاقند تواى‌پیغمبر نمیدانی و ایشانرا نمی‌شناسی ماکه خدائیم میدانیم . دراین آیه میفرماید

رسول‌خدا از همسایگان خود که منافق بوده‌اند بی اطلاع است . در سورهٔ ص آیهٔ ٦٩ فرموده : ماکان لی من علم بالملإ الأعلى إذ یختصمون . یعنی مرا علمی بملإ اعلی نیست هنگام گفتگوی ایشان . و در سورهٔ إسراء آیهٔ ٣٦ فرموده : و لاتقف مالیس لك به علم . یعنی آنچه را بآن علم نداری پیروی مکن ، و در آیهٔ ٨٥ فرموده : وماأوتیتم من العلم إلّا قلیلا یعنی بشما علم داده نشده مگر کمی ، و در آیهٔ ١٧ فرموده : وکفی بربّك بذنوب عباده خبیرًا بصیرًا یعنی بینائی و آگاهی بگناه بندگان منحصر بخدای سبحان است . یعنی کسی غیراز خدا چه رسول و چه امام از گناه مردم خبر نباید داشته باشد ، زیرا خدا ستّار العیوب است و برسول خود فرموده و لاتجسّسوا ، از گناه مردم تجسّس مکن . ولی آقای نم در ص ٤٨ و مح بر ضدّ قرآن میگویند امام فرموده من از همهٔ گناهان مردم باخبرم . یعنی امام تکذیب قرآن کرده . بنابر سخن آقای نم اگر کسی گناهی کند ، تمام انبیا و اوصیا و أئمه اورا می بینند و همه باو ناظرند و حتّی از ظلم‌وجور ستمگران مطّلعند ، بااینهمه غم و غصّه ندارند ، و در بهشت لا خوف علیهم و لا یحزنون محزون نمیشوند ، چون خدا خواسته ایشان بر ضدّ قرآن و بر ضدّ دستور و بر ضدّ معارف آن باشند ، عجب دینی و عجب امامی درست کرده‌اند .

خدا میفرماید - پیغمبران(ع) علم بهمه چیز ندارد ولی آقای نم میگوید خیر ، امام بالاتر از رسول است علم دارد ، خدا در سورهٔ لقمان آیهٔ ٣٤ فرموده : و ماتدری نفس ماذا تکسب غدا و ماتدری نفس بأیّ أرض تموت یعنی هیچ کس نمیداند فردا چه خواهد کرد وهیچ‌کس نمیداند بکدام زمین میمیرد . و در تفسیر این آیه حضرت أمیر(ع) درخطبهٔ ١٢٨ فرموده آنچه در این آیه ذکر شده پیغمبر و وصیّ او نیز نمیداند ،

یکی از آن پنج چیز که در آیه ذکر شده ، علم بساعت قیامت است که کسی جز خدا نمیداند ولی آقایان نم و مح میگویند خدا در قرآن بی‌خود گفته و أمیرالمؤمنین (ع) حقّ نداشته چنین بگوید ، چون‌ماچنین فهمیده‌ایم ، البته این سخن را صریحًا نمیگویند ولی بغیر صریح

گفته‌اند برای اینکه دکانشان بسته نشود . در سورهٔ انبیا آیهٔ ۱۱۱ فرموده و إن أدری لعلّه فتنة لکم ، یعنی من که رسول‌خدا ایم نمیدانم شاید این آیات برای شما امتحانی باشد . و در سورهٔ احقاف آیهٔ ۹ فرموده : و ماأدری ما یفعل بی و لا بکم إن أتّبع إلّا ما یوحی إلیّ . یعنی من که رسول‌خدا ایم نمیدانم با من و شما چه معامله میشود من جز وحی را پیروی نمیکنم . و در سورهٔ طلاق آیهٔ ۱ فرموده لا تدری لعلّ اللّه یحدث بعد ذلك أمرا ، یعنی ای محمّد (ص) تو نمیدانی شاید خدا بعد از این امری را بوجود آورد . حقتعالی مکرّر در قرآن فرموده : ماأدراك ما سقر ، ماأدراك ما لیلة القدر ، ماأدراك ما سجّین ، ماأدراك ما الحطمة ، ماأدراك ما العقبة ، ماأدراك ما علّیّون ، یعنی تو اینهارا چه میدانی ، و یا نمیدانی و فرموده : یسئلك النّاس عن السّاعة قل إنّما علمها عند اللّه ، (سورهٔ احزاب آیهٔ ۶۳) و در سورهٔ عبس آیهٔ ۳ فرموده : و ما یدریك لعلّه یزّکّی ، یعنی چه میدانی شاید آنمرد پاکیزه گردد ، آقایان مخالفین ما میگویند اینهمه آیات را رهاکن و اخبار مجعولهٔ ضدّ اینها را بپذیر . چون آن اخبار ضدّ قرآن را امام گفته یعنی امام از قرآن جدا شده ، ما میپرسیم خبر ثقلین که فرموده لن یفترقا چیست ؟ عترت که نباید راه ضدّ قرآن برود ، آقایان میگویند ما همهٔ آیات را بدلخواه تأویل میکنیم و می گوئیم این آیات نفی علم ذاتی و اثبات علم غیرذاتی است ؟ ما میگوئیم در کجای این آیات ذات و غیرذات ذکر شده ، آیات نفی مطلق است ، برای چه آیات را تفسیر و تأویل برأی میکنید ؟ مگر نخوانده‌اید من فسّر القرآن برأیه فلیتبوّأ مقعده من النّار ، برای چه قرآن را تحریف میکنید ؟ برای چه با قرآن بازی میکنید ؟ بما میگویند قرآن را نباید ترجمه کرد ونباید فهمید ولی خودشان چنین که ذکر شد میکنند و حتّی بتأویل دست می زنند .

ما قرآن را تفسیر نکرده‌ایم بلکه ترجمه‌کرده‌ایم :

در کتاب نم ص ۲۳ مینویسد در تفسیر آیات واجب است بعترت

مراجعه شود درجواب ایشان میگوئیم اولا ما تفسیر نکرده بلکه ترجمه کرده و ترجمه برأی کسی مربوط نیست اگر طبق لغت ترجمه شود صحیح است والّا خیر، و ترجمهٔ قرآن دیگر احتیاج بعترت ندارد و اگر قرآن قابل ترجمه نباشد از حجّیّت می افتد و خدا چیزی را که قابل فهم و ترجمه نباشد حجّت قرار نمیدهد. باضافه این همه ترجمه که از قرآن شده و در تمام منزلهای خود شما موجود است، آیا تماماً ضلالت است، اگر ضلالت است چرا تا بحال ساکت بوده اید و چرا فقط بما حمله میکنید. ثالثاً بسیاری از آیاتست که تفسیرش از عترت نرسیده اگر بآن آیات رسیدیم چه بکنیم چشم و گوش و فهم خود را ببندیم و در اختیار آقای نم و مح بگذاریم و آن آیات را لغو انگاریم و بگوئیم هرکس آن آیات را ترجمه کند کافراست، راستی من زورگوتر و نادان تر از این قبیل روحانی نمایان ندیده‌ام.
رابعاً تفاسیریکه بنام أئمّه نوشته‌اند مملوّ از خرافات است و اگر بخواهیم قرآن را طبق آن روایات و خرافات عرضه کنیم مورد تمسخر و استهزا عقلا واقع میشویم و قرآن را از اعتبار می اندازیم. مثلاً در تفسیر اقتربت الساعة وانشقّ القمر نوشته‌اند که ماه شقّ شد و دو نصف گردید و آمد و رفت در یقهٔ پیراهن رسول‌خدا (ص) و نصف آن از آستین راست و نصف دیگر از آستین چپ بیرون آمد، و در تفسیر والنّجم نوشته‌اند که امام فرمود ستارهٔ زهره از آسمان بزمین آمد و رفت میان خانهٔ امیرالمؤمنین (ع) تا معلوم کند که فاطمهٔ زهرا باید نامزد او گردد نه دیگری، ستارهٔ زهره‌که چندین مقابل کرهٔ زمین است رفته درخانهٔ محقّر مدینه، آنهم زمانیکه حضرت علی (ع) خانه نداشته باضافه سورهٔ والنّجم مکّی است و اصلا در مدینه نازل نشده، و در تفسیر سبحان الّذی أسری... از قول امام صادق (ع) نوشته‌اند که هرکس شب جمعه آنرا بخواند امام قائم را می بیند، درصورتیکه زمان امام صادق قائمی نبوده و باضافه ماخواندیم، و امام قائم را ندیدیم، حال چگونه بگوئیم این حدیث راست است، وباز درهمانجا نوشته‌اند که چون رسول‌خدا (ص) بآسمان هفتم رسید، تمام ملائکهٔ آنجا فرداً فرد باو میرسیدند و میگفتند برو حجامت کن، وباز

نوشته‌اند که رسول‌خدا (ص) چون بآسمان اول رسید تمام ملائکه رم کرده و فرار کردند و پریدند ، و در هرآسمانی چون سر و کلّهٔ رسول‌خدا (ص) پیدا میشد ، ملائکه رم کرده و میپریدند ، و از قول همین امام صادق (ع) در کتاب کافی که معتبرترین کتب حدیث ایشان است در باب فضل القرآن از قول این امام نقل کرده که قرآن هفده هزار آیه بوده و زمان ما شش هزار و خورده‌ای آیه دارد بنابراین یازده هزار آیهٔ آنرا دزدیده‌اند و هزاران مانند این خرافات بأئمّه بسته‌اند که اکثرا ضدّ قرآن است . ما چون امام را عاقل و عالم و کامل میدانیم این هذیانات تفسیری را باو نسبت نمیدهیم ، و میگوئیم اینها جعلی است ، در جلد دوم بحار باب بیست ونهم حدیث ٦٢ از حضرت رضا (ع) روایت کرده که فرمود : إنّ أبا الخطّاب كذب على أبي عبد اللّه (ع) لعن اللّه أبا الخطّاب ، وكذلك أصحاب أبي الخطّاب يدسّون هذه الأحاديث إلى يومنا هذا في كتب أصحاب أبي عبد الله (ع) فلا تقبلوا علينا خلاف القرآن فإنّا إن تحدّثنا حدّثنا بموافقة القرآن و موافقة السّنّة إنّا عن اللّه وعن رسوله نحدّث . و نیز در همان باب از امام صادق (ع) روایت کرده که فرمود : فإنّ المغيرة بن سعيد لعنه اللّه دسّ في كتب أصحاب أبي احاديث لم يحدّث بها أبي ، فاتّقوا اللّه و لا تقبلوا علينا ما خالف ربّنا تعالى و سنّة نبيّنا محمّد (ص) ، فإنّا إذا حدّثنا قلنا قال اللّه عزّ و جلّ و قال رسول‌اللّه .

و در حدیث ٦٣ از همان باب روایت کرده از امام صادق که میفرمود :كان المغيرة بن سعيد يتعمّد الكذب على أبي و يأخذ كتب أصحابه و كان أصحابه المستترون بأصحاب أبي ، يأخذون الكتب من أصحاب أبي فيدفعونها إلى المغيرة فكان يدسّ فيها الكفر و الزّندقة و يسندها إلى أبي (ع) ثمّ يدفعها إلى أصحابه فيأمرهم أن يبثّوها في الشّيعة فكلّ ما كان في كتب أصحاب أبي (ع) من الغلوّ فذاك ممّا دسّه المغيرة بن سعيد في كتبهم . بنابراین احادیث جعلی و نوشته‌شده و نسبت داده‌شده بامام زیاد است ، ولی آقای نم و مح چون امام را مخالف و مقابل قرآن میدانند میگویند اینها راست است ، این امامی که آقایان معرّفی کرده‌اند

برای مشتریان احمق دکّانشان خوبست . خاصّتاً این تفاسیریکه بنام امام جعل کرده‌اند برای تفرقهٔ میان مسلمین و از بین بردن کاخ عظمت اسلام خوبست و موجب سیادت یهود و نصاری و سایر کفّار است زیرا در این تفاسیر که حتمًا از مجعولات کفّار و دشمنان است جنگ برادرکشی و لعن و فحش پر شده‌است . مثلا در تفسیر ینهی عن المنکر و الفحشاء والبغی امام فرموده مقصود خلفاء ثلاثه می‌باشند ، شمارا بخدا قسم اینگونه تفاسیر چه دردی را دوا میکند و چه فائده دارد جز تخریب اسلام، و جنگ داخلی ، آقای نم و مح چون خودشان ازعقائد قرآنی بی اطّلاعند و باخبار خرافی خو کرده‌اند میل دارند همه کس مانند خودشان باشد . آقای نم از ص ۱۵ تا ۲۲ میگوید کسی حق ندارد بظاهر قرآن تمسّك جوید یعنی قرآن حجّت نیست بااینکه تمام علمای شیعه و سایر مسلمین ظاهر قرآن را حجّت و واجب العمل میدانند ، ولی آقای نم میگوید چون بعضی از افراد بآیات متشابهات تمسّك جسته و خطارفته‌اند ما باید قرآن را کنار و مهجور گذاریم، جواب ایشان آنستکه بعضی از اخبار نیز طبق گفتار حضرت رضا در ج ۲ بحار ص ۱۸۵ در چندین خبر که فرموده إنّ فی أخبارنا متشابهًا کمتشابه القرآن، بنابراین باید اخبار را مهجور و کنارگذارید چون متشابه دارد و بسیاری از اشخاص مانند شیخیّه بواسطهٔ اخبار متشابهات گمراه شده‌اند ، پس شما باخبار نیز تمسّك نجوئید . ثانیًا عدّه‌ای بواسطهٔ آیات متشابهات گمراه شدند بما و شما چه مربوط است ، ممکن است آنان روی اغراض نفسانی بمتشابهات تمسّك جسته باشند ، البتّه عدّه‌ای‌هم هستند بواسطهٔ تمسّك بعقل و مستقلّ دانستن عقلِ خود گمراه شده‌اند حال شما نمیتوانید بگوئید پس عقل را رها کنید چون عدّه‌ای بخطا رفته‌اند . ثالثًا عدّه‌ای از مجسّمه که عقل خود را حجّت نمیدانند از آیات متشابهات سوء استفاده کرده‌اند بما و شما چه مربوط است . ای خوانندهٔ عزیز انصاف بده ببین منطق آقای نم و امثال او عین منطق نصاری و دشمنان اسلام است که میگویند بقرآن مراجعه نکنید و مردم را از هدایت قرآن باز داشته‌اند .

نصاری نمیگویند انجیل قابل فهم نیست و و نباید فهمید ، ولی اینان میگویند قرآن را ما نمی‌فهمیم و قابل فهم نیست و مردم را از قرآن دور میکنند . کلادستان در مجلس لردها ، قرآن را بدست گرفت و گفت تا قرآن میان مسلمین است و بآن مراجعه میکنند ، . نمیشود بر آنان سوارشد. فعلا روحانی نمایان ما نیز با او هم صدا شده‌اند و میگویند تا قرآن مرجع باشد ما نمیتوانیم بر سر خر مراد سواری کنیم. آقای نم میگوید قرآن متشابهات دارد ، ما میگوئیم باشد متشابهات لغو نیست و قابل فهم است و اگرچه تأویل آنرا ندانیم.

آیات متشابهات قابل فهم است :

آقایان نم و امثالش خیال کرده‌اند که چون خدا در سورهٔ آل عمران آیهٔ ۷ فرموده : و مایعلم تأویله إلّا اللّه تاآخر، که تأویل متشابهات را کسی جز خدا نمیداند ، پس باید آن آیات را نفهمید وکنارگذاشت و باضافه چون آیات متشابهات معلوم نیست کدامین آیاتست و هرآیه را ممکن است از متشابهات بشمریم پس تمام قرآن را بی اعتبار و کنار باید گذاشت.

ما میگوئیم ای بیچارگان تأویل آیات متشابهات را خدا فرموده کسی نمیداند ، امّا نفرموده ترجمهٔ آن را کسی نمی‌فهمد بلکه ترجمه و تفسیر و مفهوم و منطوق آن قابل فهم وعمل است و اگرچه تأویل آنرا کسی نداند زیرا تأویل مربوط بترجمهٔ ظاهر آیات نیست ما می‌فهمیم جملهٔ و ینهی‌عن المنکر و الفحشاء را یعنی خدا نهی میکند از کار منکر و زشت ،حال منکَر تأویل شده بمعاویه و یا ابوسفیان و کس دیگر بما مربوط نیست ولازم نیست تأویل آنرا بدانیم و خدا و رسول هیچگاه نگفته بروید بدنبال تأویل و ما مأمور بتأویل و دانستن تأویل آیات نیستیم، ولی مأمور بفهم وعمل قرآن هستیم که هرچه معنی لغوی عربی آن است بفهمیم وعمل کنیم. این آقایان فرق بین ترجمه و تأویل نگذاشته‌اند و سعی دارند

مردم را از حجّت خدا قرآن دور کنند ، أمّا علی (ع) فرموده قرآن حجّت خدا است و بآن تمسّك جوئید . ما هر آیه از قرآن را می فهمیم و مطالب علمی و دینی خود را از آن استخراج میکنیم گواینکه تأویل آنرا ندانیم، و گو اینکه هیچ امامی تفسیر نکرده باشد و هیچ مفسّری از عهدۀ تفسیر آن بر نیامده باشد . ما میگوئیم مسلمین زمان ما باید مانند مسلمین زمان رسول خدا (ص) که تفسیر از امام و غیر امام نبود بقرآن چنگ بزنند و جهل خود را بر طرف کنند . تعجّب این استکه فلان آخوند که باید مروّج قرآن باشد سعی دارد مردم را از قرآن دور کند تا مردم قرآن را نفهمند و اوبتواند خرافات خود را حفظ نماید . خدا لعنت کند کسانیرا که موجب دوری مردم از قرآن شده‌اند . ما در کتاب تابشی از قرآن دربارۀ متشابهات توضیح داده‌ایم مراجعه شود .

بحثی از علم امام (ع) و تضادّ روایات آن با قرآن

قدر مسلّم و اجماع مسلمین این استکه علم امام بتعلیم و تعلّم از رسول خدا (ص) است چنانکه أمیرالمؤمنین (ع) مکرّر فرموده علّمنی رسول اللّه و أخبرنی رسول اللّه و در خطبۀ ۱۰۰ نهج البلاغه فرموده : إنّ الّذی أنبّئکم به عن النّبیّ الامّی (ص) یعنی آنچه را بشما خبر میدهم از پیغمبر نقل مینمایم که أمّی بوده ، و در خطبۀ ۲۰۱ فرموده : وکان لا یمرّ بی من ذلك شیءٌ إلّا سألته عنه و حفظته . یعنی بر من چیزی نمی‌گذشت مگراینکه از آنحضرت سئوال نموده و حفظ مینمودم .

و بیقین علم امام بیش از علم رسول خدا (ص) نیست . پیغمبر اسلام (ص) طبق آیاتیکه ذکر شد چیزی از خود نمیدانست مگرآنچه باو وحی میشد و آنچه خدا باو وحی کرده فرموده قلیل است و در تفسیر سورۀ کهف آیۀ ۲۳ وارد شده که مسائلی از رسول خدا (ص) سئوال کردند وعده داد جواب دهد و چون إنشاءاللّه نگفت تا چهل روز وحی نیامد و آنحضرت ندانست و نتوانست جواب دهد . باضافه خدا در سورۀ نحل آیۀ ۸۷

فرموده برسول خود والله أخرجكم من بطون أمّهاتكم لا تعلمون شيئا . یعنی خدا شمارا بیرون آورد از شکمهای مادرانتان درحالیکه چیزی نمیدانستید. و مورد اجماع است که بامام وحی نمیشود و شیخ مفید فرموده من قال بالوحی للإمام فهو خارج عن الإسلام . یعنی کسیکه بگوید بامام وحی میشود ازاسلام خارج است . أمّا غالیان شیعه روایاتی نقل‌کرده‌اند که امام از طفولیّت در شکم مادر یعلم ما کان و ما یکون و ما هو کائن و لیس بکائن إلی یوم‌القیامه . یعنی آنچه در جهان بوده و باشد و نباشد تا قیامت همه را امام میداند. درحالیکه رسول‌خدا بالاتر از امام است و در سنّ چهل سالگی تا باووحی نشود نمیداند ولی امام در طفولیّت همه را میداند . مدرك این بی‌خردان دو خبر در کافی است در باب أنّ الأئمّه یعلم علم ما کان و ما یکون . مرحوم مجلسی در کتاب مرآت العقول که شرح بر کافی نوشته میگوید این دو خبر هردو ضعیف است ، یعنی سند صحیحی ندارد ، حال باشد که ایـــن بی خردان جواب دهند . اولا آیا جائز است بواسطهٔ این دو خبرضعیف از آیات واضحات قرآن صرفنظر کنیم‌ أبداً لا والله . ثانیا این دو خبـــر بدلیل اخبار دیگر تقطیع شده و ذیل یا صدر آن افتاده و چنین بوده‌یعلم ما کان و ما یکون من الحرام و الحلال ممّا یحتاج النّاس إلیه فی أمر الدّین . دلیل ما روایاتی استکه این جمله در آن ذکرشده از آنجمله جلد ۲٦ بحار جدید ص ۲۹ روایت کرده از حضرت أمیر که فرمود انّ رسول الله علّمنی ألف باب من الحلال و الحرام ممّا کان و ما یکون و ممّا هو کائن إلی یوم‌القیامه . یعنی که رسول‌خدا (ص) بمن هزار در علم را تعلیم کرد از حلال و حرام‌از آنچه بوده و میباشد و خواهد بود تا روز قیامت . در این خبر قید مـــن الحلال و الحرام میباشد که در کافی نیاورده ، از این خبر معلوم میشـــود که امام مانند خود رسول (ص) علم حلال و حرام را که در زمانهای سابـــق و برسولان إلهی وحی شده میداند و همه چیز را نمیداند . اگر کسی بگوید خیر امام همه چیز را میداند و اخبار کافی تمامًا صحیح است ؟ میگوئیم خیر علّامهٔ مجلسی که استاد فنّ حدیث بوده نه هزار حدیث آنرا ضعیف ومجهول و مرسل شمرده ، رجوع کنید بمرآت العقول . مثلا حدیث سلسلهٔ الحمار در

کافی ج ۱ ص ۲۳۷ باب ... ما عند الأئمّه من سلاح رسول اللّه که ضعف این حدیث مسلّم است و آن حدیث این استکه : روی أنّ أمیرالمؤمنین (ع) قال انّ ذلك الحمار کلّم رسول اللّه فقال بأبی أنت و أمّی انّ أبی حدّثنی عن أبیه عن جدّه عن أبیه أنّه کان مع نوح فی السّفینة: فقام إلیه نوح فمسح علی کفله ثمّ قال : یخرج من سلب هذا الحمار حمار یرکبه سیّد النّبیین و خاتمهم فالحمد للّه الّذی جعلنی ذلك الحمار. یعنی روایت شده که أمیرالمؤمنین (ع) فرمود : آن الاغ با رسول‌خدا (ص) سخن گفت ، وگفت پدر و مادرم فدایت ؛ بدرستیکه پدرم مرا حدیث کرد از پدرش او ازجدّش و او از پدرش که او با حضرت نوح در کشتی بود ، حضرت نوح برخاست و دستی برکفل او کشید سپس گفت خارج میشود از صلب این‌الاغ ،الاغی که سید پیمبران و خاتم آنان بر او سوار میشود ، پس حمد خدایراکه مرا قرار داد همان الاغ. حال ما از آقای نم می‌پرسیم شما آن الاغ و پدر و مادر و جدّش را کلّا ثقه میدانید یا خیر؟ وآیا این روایت کافی صحیح است یا خیر؟ ممکن است ایشان تمام خرها را ثقه و معتمد بدانند .

بدروغ پردازی دین سازی شده

بدروغ انتشار داده‌اند که امام‌زمان فرموده الکافی کاف لشیعتنا ،برای اینکه تمام خرافات کتاب کافی را مردم عوام بپذیرند ، ما میگوئیم این سخن بی مدرك و جعل است هرکسی باور ندارد مدرك بیاورد و پنج هزارتومان حقّ الزّحمه بگیرد . ثانیًا اگر کافی برای شیعه کافی بود و مورد تصدیق امام بود اخبار ضدّ و نقیض و خرافات در آن پیدا نمیشد و مجلسی نه‌هزار حدیث آنرا ضعیف و مجهول نمیشمرد . جائیکه کتاب کافی چنین باشد کتاب خرائج و کتاب بصائر الدّرجات صفّار که یکمرد سادهٔ کاسب روی گر بوده چه خواهد بود ؟ اخبار امثال این کتب اکثرش از جعّالین و ازغلاة و امام پرستان میاشد . بهرحال ما هر حدیثی از این کتب که مطابق قرآن باشد قبول داریم . آقای نم در ص ۲۷۷ جملهٔ دروغ الکافی کاف را نوشته

وگوید درکتاب کافی خدشه نخواهد کرد مگر مریض. جواب اواین استکه اخبار کتاب کافی را درست قبول نمیکند مگر احمق بی خبر از قرآن. واگر شما مجلسی را مریض میدانید ما مقلّد شما نیستیم، شما اگر سالمید و راست میگوئید بروید مدرك بیاورید، و إلّا بطور کلّی بدانید که بسیار از اخبار کافی ضعیف و ضدّ قرآن است، چگونه مسلمان قبول کند خبر کافی را که در باب فضل القرآن میگوید یازده هزار آیهٔ قرآن افتاده و کسی متوجّه نشده جز کلینی، و ما اگر هزاران کتاب کافی بیاورید در مقابل یك آیهٔ از قرآن اعتنا نخواهیم کرد، ولی اگر شما یك آیهٔ از قرآن را که فرموده: و إنّا له لحافظون منکر شوید کافر خواهید بود، و مجلسی اگر ۹ هزار خبر کافی را دروغ بداند اشکالی ندارد. و ما بآقای نم و مح تذکرمیدهیم که اگر کسی هزار حدیث واحد را ردّ کند اشکالی ندارد. ثالثا اخبار کافی و سایر کتب حدیث غالبا خبر واحد است و بسیاری از علمای شیعه خبر واحد را حجّت نمیدانند و خصوصًا در عقائد و اصول دین که احدی از علما خبر واحد را حجّت ندانسته مگر شخص مخبّطی مانند نم و مح باشد حضرت أمیر فرموده الدّهر أنزلنی حتّی قالوا معاویة وعلیّا، بنظر ما از بهستی روزگار است که ما درکتاب درسی از ولایت چهل آیه از قرآن دلیل آوریم آنوقت سیّدی بنام سیّد هادی میلانی که مذهب او شیخی و صوفی مسلك و . فقیه‌نماکه با هوچی‌گری مرجع تقلید عوام شده با فتوای خود چهل آیهٔ از قرآن را ردّ کرده و عدّه‌ای از نوچه‌های او که خودشان اقرار دارند بر اینکه حقیقت ولایت را درك نکرده‌اند با آن چهل آیهٔ قرآن طرف شده و ردّ مینویسند.

کسانیکه امام‌را عالم‌بماکان ومایکون میدانند جواب دهند

ما از کسانیکه بحرف حسابی اعتنا ندارند سئوالاتی داریم، بروند با

همکاران خود اجتماع نموده و جواب منطقی بما بدهند ، اگر جواب صحیح دادند ما با آنان هم‌عقیده خواهیم شد :

س۱ــ اگر پیغمبر علم بماکان و ما یکون داشت چرا وقتیکه ابوبراء بزرگ طائفهٔ بنی‌عامر آمد مدینه نزد رسول‌خدا (ص) و برای اغفال و کشتن مسلمین حیله کرد و گفت یا رسول‌الله چند نفر از اصحاب خود را بفرست بطرف طائفهٔ ما در نجد تا ایشان را باسلام دعوت کنند . رسول خدا (ص) چهل نفر از اصحاب خود را فرستاد چون بنجد در بئر معونه‌رسیدند ، نجدیان دور ایشان را گرفتند و همه را بقتل رساندند . چون این خبر برسول‌خدا (ص) رسید افسرده شد و ایشان را تا مدّتی لعن کرد وآیهٔ لاتحسبنّ الّذین قتلوا فی سبیل اللّه أمواتا در شأن ایشان نازل شد . حال ما می‌پرسیم اگر رسول‌خدا (ص) میدانست که ابوبراء مکر کرده چرا اصحاب نازنین خود را بدم شمشیر فرستاد ؟ مگراینکه بگوئید رسول‌خدا (ص) نمیدانست .

س ۲ــ در مراجعت از غزوهٔ بنی‌المصطلق چون بین راه مجاهدین منزل کردند و سپس خواستند حرکت نمایند هودج ها را حرکت دادند از آنجمله هودج عایشه درحالیکه او در هودج نبود و رفته بود دررجستجوی گردن بند خود . چون برگشت دید رسول‌خدا با لشکر رفته‌اند و او را جا گذاشته‌اند ، از آنطرف صفوان نامی رسید وعایشه را دید وشناخت و او را با تمام محافظت وعفّت سوار کرد و خود پیاده وبمدینه رسانید ، ولی مخالفین و منافقین سخنانی بافترا دربارهٔ عایشه گفتند که رسول خدا (ص) و بستگانش افسرده شدند و تا دو ماه رسول‌خدا (ص) نسبت باو کم لطف بود و میخواست او را رها کند تا اینکه آیات افك برای تطهیر و تبرئهٔ عایشه نازل شد . حال ما میپرسیم هیچ مرد با غیرتی حاضر میشود عیال جوانش را دانسته میان بیابان بگذارد تااینهمه بد نامی حاصل شود و اینهمه افسرده گردد . بسورهٔ نور مراجعه شود .

س ۳ــ در تفسیر آیهٔ ٦ سورهٔ حجرات : یاأیّهاالّذین آمنوا إن‌جاءکم فاسق بنبإفتبیّنوا وارد شده که رسول‌خدا ولید بن عتبه را فرستاد بقبیلهٔ

بنی المصطلق برای أخذ صدقات ، چون در زمان جاهلیّت بین ولید وایشان خونی واقع شده بود و ایشان برای تعظیم باستقبال او آمدند ، ولید خیال کرد بقصد قتل وی آمده اند فرار کرد ، و آمد نزد رسولخدا (ص) و گفت بنی المصطلق مرتدّ شده و زکات نداده اند ، رسولخدا (ص) درغضب شد و خالد را با جمعی بر سر ایشان فرستاد و فرمود پس از تجسّس احوال ایشان اگر ارتداد مسلّم شد مقاتله نما ، پس آیهٔ فوق نازل شد که ولید فاسق است و دروغ گفته ، حال ما میپرسیم اگر رسولخدا (ص) علم ماکان و مایکون داشت میدانست که ولید دروغ میگوید و لشکر بر سر ایشان نمی‌فرستاد .

س ٤ــ از نامهٔ ٤١ نهج البلاغه بابن عباس و هم از رجال و تواریخ معلوم میشود که ابن عبّاس از طرف حضرت أمیر والی بصره شده و از بیت المال آنجا یك میلیون درهم اختلاس و خیانت کرده و رفته‌بحجاز و چون حضرت مطّلع شد در کوفه منبر رفت و در بالای منبر گریه کرد و مرگ خود را از خدا خواست ، حال ما میپرسیم اگر علی (ع) علم ماکان و مایکون داشت چرا آن مرد خائن را والی قرار داد و بر خلاف دستور قرآن که فرموده لا تکن للخائنین خصیما عمل کرد ؟

س ٥ــ از نامهٔ ٤٣ نهج البلاغه که حضرت أمیر (ع) بمصقله بن هبیره نوشته و او عامل حضرت باردشیر خوزستان بوده و خیانت و اختلاس کرده از بیت المال و بفامیل خود تقسیم کرده و بعداً حضرت مطّلع شده ، حال ما می پرسیم اگر علی (ع) علم ماکان و مایکون داشت چرا خائنی را عامل خود قرار داد .

س ٦ــ از نامهٔ ٤٤ نهج البلاغه و از تواریخ معلوم میشود که زیاد بن ابیه عامل حضرت بوده بر فارس ، درحالیکه زیاد خائن و سفّاك و بیباك درآمد و از یاوران معاویه گردید و چقدر از مسلمین را بقتل رسانید . حال ما می پرسیم اگر علی (ع) بماکان و مایکون عالم بود چرا خائنی مانند زیاد را عامل خود قرار داد ؟

س ٧ــ از نامهٔ ٦١ نهج البلاغه‌و تواریخ معلوم میشود کمیل بن زیاد عامل حضرت بوده بر هیت و چون خبر لشکر معاویه باو رسید مقاومت نکرد و

شهر را خالی و فرار نمود و حضرت او را بر این کار مذمّت کرد و برای او گناه بزرگی دانست ، حال ما میپرسیم اگر علی (ع) علم بماکان وما یکون داشت چرا چنین کسی را عامل آنجا نمود ؟

س ۸ــ از نامهٔ ۶۳ نهج البلاغه و از تواریخ مسلّم میشود که حضرت امیر (ع) ابوموسای اشعری را عامل کوفه قرار داد و او از مخالفین اووازمنافقین از کار درآمد و یکی از حکمین شد که خیانت کرد . حال ما میپرسیم اگر حضرت أمیر(ع) عالم بماکان و مایکون بود چرا چنین خائنی را والی خود در کوفه قرار داد ؟

س ۹ــ از نامهٔ ۷۱ نهج البلاغه و هم از تواریخ معلوم میشود که منذر بن جارود از عمّال حضرت بود برای جمع صدقات و خیانت کرد و اموال صدقه را اختلاس کرد ، حضرت باو مینویسد ،أمّا بعد فإنّ صلاح أبیك غرّنی منك ؛و ظننت أنّك تتّبع هدیه ، حال اگر حضرت عالم بماکان و مایکون بود چرا صلاح پدر او باید موجب غرور حضرت گردد و خائنی را متصدّی کند .

س۱۰ــ در ج ۱ وسائل الشّیعه باب ۴۰ــ از ابواب جنابت روایت کرده از امام صادق که پدرم امام باقر(ع)غسل کرد از جنابت و پس از غسل باو عرض کردند مقداری از شانهٔ شمارا آب نگرفته ،حضرت پس از آن برگشت وآب را با دست بآنجا رسانید ، حال اگر امام علم بماکان ومایکون داشت ، چگونه‌ندانست که بگوشه‌ای از بدنش آب نرسیده .

س ۱۱ــ در ج ۱ وسائل الشّیعه ابواب نواقض وضوء باب ۱۲ روایت کرده از امام صادق (ع) که امیرالمؤمنین (ع) زیاد از وی آب مذی خارج میشد و خجالت میکشید حکم آنرا از رسول‌خدا (ص) سئوال کند برای‌آنکه حضرت فاطمه زوجهٔ او بود ،پس بمقداد گفت تو از رسول‌خدا (ص) سئوال کن تا من بدانم ، حال ما میپرسیم اگر آنحضرت عالم بماکان و ما یکون بود چگونه حکم آب مذی را نمیدانست .

س ۱۲ــ حضرت موسی‌بن جعفر(ع) چنانکه علّامهٔ مجلسی و آقای‌ممقانی در جلد اول رجال خودوکشّی در کتاب رجال خود و سایر محدّثین‌ومورّخین

نوشته‌اند که سه نفر را وکیل و از قوّام أمور خود نمود که بأمر او وجوهات نزد ایشان جمع میشد ، یکی زیاد بن مروان قندی و دیگر علی بن ابی حمزهٔ بطائنی و یکنفر دیگر، و این هر سه برای آنکه وجوهات جمع شدهٔ بیت المال را تصاحب و کنیزهای بیت المال را تصرّف کنند منکر فوت امام هفتم و منکر امامت امام رضا (ع) شدند و اموال مجموعه را خوردند و باضافه مذهب واقفیّه را ایجاد کردند . حال ما می‌پرسیم اگر امام کاظم (ع) علم بماکان و مایکون داشت چگونه این خائنان‌را وکلا و قوّام خود نمود .

س۳ (ــ حضرت أمیر (ع) در اوّل خلافتش قیس بن سعد بن عباده را بولایت مصر منصوب داشت و او چون شجاع و با سیاست و از دهاة عرب بود ، معاویه حریف او نشد و نتوانست او را بتطمیع‌یاتخویف و باخود همراه کند ، آمد حیله‌ای کرد و در منبر گفت قیس بن سعد بامن همراه شده و طالب خون عثمان است ، این خبر چون بحضرت أمیر (ع) و اصحاب او رسید محزون شدند و قیس را معزول کردند ، ومحمّد بن ابی‌بکر را والی مصر نموده و موجب تسلّط معاویه را فراهم کردند ، تا اینکه مصر از دست حضرت خارج شد و بعد" از عزل قیس تأسّف میخورد . حال می‌پرسیم اگر حضرت او علم بماکان و مایکون داشت میدانست معاویه حیله کرده و قیس را معزول نمیداشت .

ما در اینجا از هزاران سئوال باین چند عدد قناعت کردیم ، ما میل داریم هرکس عقائد خود را از مدرك تعلیم گیرد نه پیش‌خود برای امام علم‌تراشی کند و بواسطهٔ اخبار جعلیّه براه ضدّ قرآن و عقل برود ، بلکه آقایان نم و مخ بخطای خود واقف شوند و بروند توبه کنند . در ج ۲ بحار باب ۲۸ حدیث ٤ (از امام باقر (ع) فرمود : یحدّثون و یروون عنّا ما لم‌نقل تهجینا منهم لنا ، وکذبا منهم علینا و تقرّبا إلی ولاتهم و قضاتهم بالزّور و الکذب و کان عظم ذلك و کثرته فی زمان معاویه بعد موت الحسن علیه‌السّلام . جائیکه در زمان امام باقر چنین بوده ، وضع زمان ما روشن است .

اشکالات و جـواب آن

اگر کسی بگوید خدا که عالم بماکان و مایکون است چرا بخائنین قدرت داده ومهلت ؟ جواب آنستکه خدا مکلّف نیست ولی امام مکلّف به تبعیّت عقل و قرآن است بدلیل قول خدا : اتّبع و یا اتّبعوا ماأنزل إليكم من ربّكم. آقای نم در ص ۲۳ نوشته حسبنا کتاب الله صحیح نیست و مردم بقـــرآن تنها هدایت نمی یابند . جواب این استکه خدا کتاب خود را هادی بندگان خوانده و فرموده أنزل فيه القرآن هدى للنّاس و بيّنات من الهدى والفرقان یعنی قرآن در این ماه نازل شده برای هدایت مردم و دارای آیات روشـن هدایت و جدا کننده حقّ است از باطل ، و در جای دیگر فرموده : إنّ هدى الله هو الهدى ، و در جای دیگر فرموده : إنّ هذا القرآن يهدى للّتى هى أقوم . آیا ما کلمات خدا را برای خاطر آقای نم ندیده بگیریم. ثانیًا خــــدا فرموده این قرآن کافی است ما تقصیر نداریم فرموده : أولم يكفهم أنّا أنزلنـــا عليك الكتاب يتلى عليهم ، یعنی آیا کافی نشده که ما این کتاب را نـــازل کردیم تا بر ایشان تلاوت شود . آیا شما کلام خدا را منکرید ، اگرمنکریـــد قطعًا کافرید . ثالثا شما کتاب کافی کلینی را کافی میدانید و میگوئیـــد الكافى كاف لشيعتنا ، آیا قرآن از کتاب کافی کمتراست ، آیا کلینی از خدا عالمتر است ؟ آیا مسلمین صدر اسلام که کتاب کافی کلینی را نداشتنـــد ، بی خبر از دین بودند و شما از ایشان بهتر میدانید . انسا ن تعجب میکند چگونه این روحانی نمایان اینگونه گمراهند . رابعًا اگر کسی هدایت شده و شیعهٔ خالص است حالا بخواهد از قرآن استفاده کند بازشما میگوئید در ضلالت و گمراهی است تا امام را ببیند . این خدانشناسان کوشش دارند مردم را از قرآن دورکنند و باخبار موهومات آشنا سازند . در ص ۲۳ میگوید هرکس بقرآن تنها مراجعه کند در ضلالت و گمراهی است ، لابد ایشـــان مسلمین صدر اسلام را گمراه میداند ، باید گفت گمراه کسی استکه مانند شما باخبار خرافی چسبیده و مطابق میل دشمنان اسلام مردم را از قرآن دور میکند . آقای نم در ص ۲۸ گوید چون آیات قرآن با ضمیمهٔ تفسیر عتـرت

اثبات ولایت تکوینی برای امام کرده بر ما واجب است قبول کنیم. جواب این استکه قرآن و عترت قائل بولایت تکوینی برای غیرخدارا شرك شمرده و نفی ولایت تکوینی نموده حتّی از خود رسول‌خدا (ص) برشما اگر مسلمان باشید واجب القبول است شما چرا مردم را گول میزنید و یك آیه برای اثبات ولایت تکوینی برای غیرخدا نمی‌آورید ؟ چندین سال است ده‌ها کتاب ردّ بر ما نوشته‌اند، چرا یك آیه نیاورده‌اند و فلسفه بافان چرا یك آیه از قول خدا نمی‌آورند ؟ آقای نم در ص ۲۸ و ۲۹ برای آل محمد (ص) پادشاهی بزرگ قائل شده و آیهٔ ٥٤ سورهٔ نساء را دلیل آورده که خدا فرموده: فقد آتینا آل ابراهیم الکتاب و الحکمة و آتیناهم ملکا عظیما، خیال کرده این آیه راجع بآل محمّد است، آنقدر سواد ندارد که بفهمد آتینا فعل ماضی است و راجع بأنبیاء بنی اسرائیل مانند حضرت داود وحضرت سلیمان است، و لذا در ذیل همین آیه اهل کتاب زمان آنان را مذمّت کرده و فرموده: فمنهم من آمن به و منهم من صدّ عنه، از قبل و بعد آیه روشن است باضافه خدا فرموده آتینا آل ابراهیم الکتاب و آل ابراهیمی که کتاب بر او نازل شده باشد همان أنبیاء بنی اسرائیل مانند موسی و عیسی و سلیمان و داود میباشند، زیرا بآل محمّد که کتابی نازل‌نمیشود. و بعلاوه پادشاهی ایشان ربطی بولایت تکوینی ندارد مثلاً حضرت سلیمان‌که پادشاهی داشت از پرندهٔ خود ش بنام هدهد که غایب شد خبر نداشت و نمی‌دانست که کجا رفته چنانکه در سورهٔ نمل آیهٔ ۲۰ فرموده که سلیمان می گوید: ما لی لا أری الهدهد أم کان من الغائبین تا اینکه هدهد آمد و خبری آورد که سلیمان از آن خبر بی اطلاع بود چنانکه در آیهٔ ۲۲ فرموده: فقال أحطت بما لم تحط به و جئتك من سبإ بنبإ یقین. یعنی هدهد گفت من بچیزی دانا شده‌ام که نمیدانی و برای تو از سبا خبر یقینی آورده‌ام، و سلیمان که از سبا خبری نداشت تا تحقیق نکرد سخن هدهد را قبول نکرد چنانکه در آیهٔ ۲۷ میفرماید: قال سننظر أ صدقت أم کنت من الکاذبین. یعنی سلیمان گفت بررسی خواهیم کرد که آیا راست میگوئی و یا از دروغگویانی.

آقای نم از ص ۱۱۳ تا ص ۱۷٤ میگوید حیوانات و اشجار و ابر و باد و آب همه مطیع امامند و برای فضل آل محمّد (ص) صدها حدیث و خبرواحد آورده‌است . ما می‌گوییم بسیار خوب ما منکر فضل آل محمّد (ص) نیستیم ، ولی شما بگوئید این مطلب چه ربطی بولایت تکوینی دارد ؟ اگر واقعاً نمی‌دانید تکوین چیست به‌لغت نظر کنید . تکوین یعنی هستی دادن ، و این کار منحصر به‌خدا است ، و خود رسول خدا (ص) و أئمّه در دعای بسیار خوانده‌اند : إلهي أنت الّذي كوّنت كلّ شيءٍ . و در دعای جوشن عرض‌کرده‌اند یا مكوّن كلّ شيءٍ . آیا شما کلام امام را چرا قبول‌نمی‌کنید ؟ باضافه تا بحال یکمورچه از عدم ایجاد کرده‌اند اگر کرده‌اند نشان دهید . خدا در سورهٔ حجّ آیهٔ ۷۳ فرموده : يا أيّها النّاس ضرب مثل فاستمعوا له إنّ الّذين تدعون من دون اللّه لن يخلقوا ذبابا و لو اجتمعوا له . یعنی ای مردم مثلی زده شده بشنوید کسانی را که شما می‌خوانید غیرازخدا هرگز نمی‌توانند مگسی‌را ایجاد کنند اگرچه همه جمع‌شوند . آقای نم جواب این آیه را چه می‌گویید؟ آیا عترت این آیه را قبول ندارند و برخلاف قرآن می‌گویند ؟ اگراینطور باشد پس،از قرآن جدا شده‌اند . پس چرا رسول خدا (ص) فرموده لن يفترقا . پس شما که صدها روایت آورده‌اید یك روایت آن‌را نفهمیده‌اید و کذب و صدق‌را نیافته‌اید ،ولی باعث گمراهی مردم شده‌اید . آقای عزیز روایه: تدريه خير من ألف ترويه . یعنی یکروایتی که بفهمی بهتراست از هزار روایتی که روایت کنی .

و چنانکه در سورهٔ بقره آیهٔ ۲٦۰ فرموده حضرت ابراهیم برای آنکه قلبش اطمینان حاصل کند که خدا بر احیای مردگان تواناست به‌خدا عرض می‌کند خدایا چگونه مردگان را زنده می‌کنی ؟ درحالیکه اگر خود ابراهیم (ع) قدرت بر احیاء و أمور تکوین داشت بطریق أولی دربارهٔ خدا اطمینان قلبش کامل بود و چنین درخواستی از خدا نمینمود . (به‌آیهٔ‌مذکوررجوع نمائید) .

آقای نم در ص ۳۱ و صفحات دیگر مکرّر میگوید عترت ، حقّ فرمانفرمابی برتمام مکلّفین دارد و خیال کرده فرمانفرمائی تکوین‌است . حال باید گفت شماکه نمی‌دانید فرمانفرمابی غیرازتکوین است چرا برما که میخواهیم عوام را از شرك نجات دهیم ردّ مینویسی ؟ و تازه آل محمّد (ص)

اگر فرمانفرمای عالم باشند و وجود خدا باستراحت پرد ازد نعوذ باللّه‌چه نفعی عاید شما میگردد ؟ آیا آل محمّد مقداری از فرمانفرمائی خود رابشما عطا میکنند ؟ بیچاره آن مرد یکه ثلث او را بمصرف چاپ کتاب آقای نم رسانیده‌اند. و چنون مجّانی و رایگان است مردم میگیرند

آری آش مجّانی اگر پشم شتر و موش مرده در آن باشد مردم میخورند .
در ص ۳۲ روایتی نقل کرده که امام فرموده سبحان الّذی سخّر للإمام کلّ شیء یعنی خدا هرچیزی را برای امام مسخّر کرده ، ما میگوئیم در حدیث کسا آمده که برای آل محمّد جهان را خلق کرده ، ولی متأسّفانه این روایات همه ضدّ قرآن است زیرا در قرآن فرموده هوالّذی خلق لکم ما فی الأرض جمیعا و فرموده سخّر لکم ما فی السّموات و الأرض -- آیات متعدّده است که جهان را خدا برای همهٔ بندگان خود ایجاد و مسخّر نموده است.
حال ما از آقای نم می‌پرسیم شما که میگوئید همه چیز را خدا مسخّر امام کرده ، آیا استالین و لنین هم داخل کلّ شیء است یاخیر، و اینان برای امام خلق شده‌اند و رام گردیده‌اند ، پس هرکاری کنند مسخّر امامند واشکال ندارد ، پس چرا ایشان را باطل میدانید ؟ عجب این‌استکه این آقایان زیارت جامعه را حجّت میدانند بااینکه از جعلیّات غلاة است ودردعای جامعه ذکر شده که لا مؤمن صالح و لا فاجر طالح و لا جبّار عنید و لا شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلك شهید إلّا عرّفهم جلالة أمرکم و عظام خطرکم و کبر شأنکم. یعنی هیچ فرد مؤمن صالح و فاجر بدکار و هیچ سلطان جبّار با عناد و شیطان متمرّدی و خلائق دیگری نیست مگر آنکه تمام، به جلالت أمر شما آل محمّد و بزرگی مقام شماعارفند . حال ما می پرسیم آقای نم که زیارت جامعه را صحیح میداند جواب دهد که جملات فوق از این دعا صحیح است یانه؟ آیا چنگیزها و پهلویها و استالین ها به مقام آل محمّد (ص) عارف و مقرّند ؟ و اگر جوابی ندارند دست ازعناد بردارند . آقای نم در ص ۳۵ مینویسد :آیهٔ توتی الملك من تشاء، این استکه سلطنتی خدا باآل محمّد داده و چنین .. پادشاهی شریك خدا نمیشود . جواب این‌استکه اصلا در اسلام سلطان‌وپادشاهی

و سلطنت نیست بلکه جمهوری است باقرار تمام علمای شیعه در زمان ما .
ثانیًا این سلطنت آل محمّد تشریعی است یا تکوینی ، اگر تکوینی است آنان چه چیز را تکوین کرده‌اند شما بما نشان دهید ، خدا که در سورهٔ لقمان آیهٔ ۱۱ فرموده : هذا خلق اللّه فأرونی ما ذا خلق الّذین من دونه ، بل الظّالمون فی ضلال مبین . یعنی این جهان تمام خلق خدا است ، پس نشان دهید چه چیز را خلق کرده‌اند آنانکه غیرخدا اینـد ، بلکه ستمگران در گمراهی آشکارند . خدا شما را از ستمگران گمراه خوانده . آیا آل محمّد این آیه را قبول ندارند . در ص ۱۲۶ معجزات را فعل امام خوانده و در مقابل صریح آیات قرآن که خدا فرموده معجزه فقط کار خدا است فتوی داده ، آیا آیات : قلنا یا نار کونی بردًا و سلامًا ، و آیهٔ نزّلنا علیك الکتاب ، و آیهٔ سخّرنا الجبال معه یسبّحن و آیهٔ کنّا فاعلین را نخوانده ، و حضرت رضا (ع) صریحًا می فرماید معجزه کار خدا است نه امام ، این چه مجتهدی است که مقابل نصّ فتوی داده . و در ص ۱۳۸ گوید : علی فرموده عقل و قدرت من تمام از محمّد است ، معلوم میشود این دشمن علی معتقد است که علی (ع) که در نماز میخوانده بحول اللّه و قوّته أقوم و أقعد دروغ گفته‌ونعوذ باللّه باید بگوید بحول محمّد و قوّته أقوم و أقعد . و در ص ۱۵۲ گوید : شتر صالح و ایجاد آن کار صالح بوده درصورتیکه صریح قرآن میگوید : آتینا ثمود النّاقه‌یعنی ما که خدائیم شتر را بقوم ثمود دادیم . آیا ضدّ قرآن کفر نیست ؟ و در ص ۱۵۲ گوید امام سنگ را طلا کرد و کلید را شیر درنده کرد ، و در ص ۱۶۲ گوید آبرا امام جواهر کرد ، درصورتیکه امام صادق (ع) همهٔ اینها را تکذیب کرده ، و در توحید صدوق و بحار سوم جلد ٤ ص ۱٤۸ جدید فرموده فی الرّبوبیّه العظمی والإلهیّة الکبری لا یکوّن الشّیء لا من شیء إلّا اللّه و لا ینقل الشّیء من جوهریّته إلی جوهر آخر إلّا اللّه . دراینجا امام میفرماید ایجاد شیء از نیستی و تغییر جوهر هرچیزی مخصوص خدا است . معلوم میشود آقای نم تکذیب را ندیده . باضافه اخباریکه آقای نم آورده تماما از مجعولات غلاة و

خدانشناسان است . در ص ٤٧ میگوید : مقصود از آیهٔ وکلّ شیء أحصیناه فی إمام مبین ، دوازده امامند . جواب ایشانرا ما در سابق گفته‌ایم ، باضافه این تاویلات چه ربطی بولایت تکوینی دارد .

تناقض گوئی و مخالفت با قرآن

نم در ص ٦١ مینویسد أئمّه وارث أنبیا میباشند و در ص ٢٥ مینویسد امام از أنبیا بالاتر است و در ص ٨١ مینویسد بعضی از آسمانهاوزمینها ولایت امام را قبول کردند . ولی خدا در آخر سورهٔ احزاب فرموده قبول نکردند إنّا عرضنا الأمانة علی السّموات و الأرض و الجبال فأبین أن یحملنها ، یعنی ما امانت را برآسمانها و زمین عرضه داشتیم از قبول آن خودداری کردند ، در تفسیر این آیه امام فرموده امانت ولایت است . حال شما بنگرید نم میگوید ولایت را قبول کردند ولی خدا میگوید قبول نکردند . باید گفت شما میگوئید آسمان و زمین مسخّر امامند بنابراین قبول کردند و یا قبول نکردند معنی ندارد . آقای نم در ص ٣١ و ٥٦ میگوید خدا اطاعت امامان را بر تمام کائنات و همهٔ موجودات واجب کرده و این ضدّ سخن سابق اواست که گفت بعضی قبول کردند و اینجا میگوید تمام کائنات ، حال باید پرسید جمادات چگونه مکلّف بوجوب اطاعت امام میباشند و حال آنکه خدا فرموده بهرچه عقل نداديم تکلیف هم نکردیم بباب العقل و الجهل کافی مراجعه کنید . باضافه اگرجمادات مطیع امامند ... . وعارفند چرا وقتی سنگ به پیشانی رسول خدا و امام حسین وارد گردید آنرا شکست و مجروح کرد ؟ آیا ممکن است آیات و روایاتیکه در فضل انسان وارد شده بواسطهٔ عقل و تکلیف ، رهاکنیم و بگوئیم جمادات نیز مانند انسان مکلّفند ؟ آقای نم در ص ٥٦ و ١٨٤ و مح در ص ١٦ قصّه‌ای آورده که آصف تخت بلقیس را آورد و آنرا دلیل بر ولایت تکوینی قرار داده جواب آنرا در این کتاب داده‌ایم و گفتیم خدا آنرا احضار کرد بدعای حضرت آصف و یا غیر آصف . عجب این استکه اینان کلام امام خود را ندیده‌اند که فرموده آصف دعا کرد و خدا آورد ،

ممکن است بگوئیم اینان کلام امام را که بنفع شرکشان نباشد ، نمی پذیرند امام زمان شیعیان طبق روایت مجلسی در ج ۹۵ بحار ص ۲۷۳ در دعای خود فرموده آصف دعا کرد و خدا آنرا آورد .

تشبیه خالق بخلق نوعی از شرکست

آقای نم ص ٦٦ خدا را تشبیه کرده بسلطان و رسول و امام را تشبیه کرده بفرماندار. امّا امام‌رضا فرموده من شبّه الخالق بالمخلوق فهو مشرك یعنی هرکس خالق را بمخلوق تشبیه کند مشرکست باضافه عقل میگوید تشبیه خدا بسلطان کار زشت سفیهانه‌است . زیرا سلطان همه‌جا حاضر نیست و فرماندار کار او را انجام میدهد امّا خدا همه‌جا حاضر و قادر است و بنده نمیتواند کار او را انجام دهد . خواننده باید توجّه کند آخوند یکه خدا را نشناخته و تشبیه بشاه‌جاهل‌دیکتاتورمحتاجی میکند میخواهد منصب و کارهای خدارا برای مخلوق عاجزی اثبات کند تا خرافات رابامام ببندد . و در ص ۷۸ قصّهٔ حضرت عیسی(ع) را دلیل بر ولایت تکوینی امام قرار داده ، ما نمیدانیم چرا اینان پیغمبران را با امّت یکسان می پندارند ؟ ما می پرسیم همان آیاتیکه در شأن و قصّهٔ حضرت عیسی نازل شده خود حضرت عیسی مانند آنرا نمیتواند بیاورد چگونه مفاهیم آنرادلیل بر تکوین میدانید . باضافه اگر قصّهٔ حضرت عیسی دلیل بر ولایت تکوینی است باید خود عیسی والی‌تکوین باشد چون بعقیدهٔ شما زنده است ، پس اگر خود حضرت عیسی فاقد ولایت تکوینی است چگونه آیات آنرادلیل ولایت تکوینی دیگری میدانید إن هو إلّا سفاهة . در ص ۸۲ و ۹۱ و۸٤ و ۱۸۷ و ۲۷۰ تکرار میکند که از امام چیزی پنهان نیست بتمام جنبندهها دانا و بینا است همه را می بیند و چیزی از چشم او غایب نیست. ما می‌پرسیم دلیل شما چیست ؟ آیا زنان و دختران مردم را می بیند یا خیر؟ لابدّ میگوئید هیچ زنی از چشم او غایب نیست . پس معلوم‌میشود همهٔ زنان چه شوهردار و چه بی‌شوهر بر امام محرمند ، اگر محرمند چرا حضرات أئمّه با عقد نکاح عیال میگرفتند محرم که عقد نمیخواهد .باضافه

میگوئید تمام زنان شهر نو را می بیند تمام زندانیان شکنجه‌گاه‌ها را مـی بیند و حرف های ضدّ اسلام روحانی نمایان را می شنود. بااینحال کـه تمام ستمکاریها را می‌بیند باید دارالسّلام برای امام بیت الأحزان باشد و از غصّه ناراحت باشد تا روز قیامت چرا برای اینکه آقای نم و مح و سایر همکارانشان چنین نتیجه گرفته و تحقیقاتشان باینجا خاتمه پیدا کرده است، باید مسلمین بحال اسلام تأسّف خورند بااین موهومات اسلامی نما.

نم در ص ۸۸ تا ۹۳ تکرار کرده که امام مظهر قدرت حقّ است ما می پرسیم مگر قدرت حقّ عین ذات او نیست مگر خدا آب قناتست نعـــوذ بالله که مظهر داشته باشد اگر اسلام این‌استکه شما میگوئید صد رحمت بکمونیستها که منکر چنین خدایند که مظهر او یک بندهٔ محتاجی باشد. در ص ۸۸ تا ۹۲ میگوید امام بیکی گفت إخسأ سگ شد و بدیگری گفت إخسأ سنگ پشت شد. لابدّ . دوّمی عربی نمیدانسته زیرا عرب بســگ میگوید إخسأ نه بسنگ پشت، و بدیگری گفت إلی سقر کلاغ شد وبدیگری گفت زن شو زن شد. ما می‌پرسیم برای چه مگر چه کرده بودند که چنیـن کیفر شدند ؟ چرا رسول‌خدا (ص) با کفّار این معامله نکرد ؟ آقای نـــم نمیدانند که امام صادق تمام این اخبار را تکذیب کرده چنانچه گذشت در باب معجزه.

نم در ص ۱۰۱ میگوید روایاتیکه کم و زیاد شده یا بعضی ازجزئیّات آن فراموش شده چون قرآن است. معلوم میشود این آقا خدا راهـــم فراموش‌کننده میداند، البتّه چنین خدائی باید دین او نیز خرافی باشد. در ص ۱۰۷ نقل کرده از زهری که کسی باامام سجّاد گفت چهار صد دینار مقروضم امام گریهٔ سختی نمود، ما می‌پرسیم از آقای نم که شما سنی ها را قبول ندارید و زهری سنی است چرا از او روایت کرده‌اید. و نوشته‌اند که جابرجعفی از غلاة وعلمای شیعه غلاة را نجس میدانند شما چرا این روایت را از جابر نقل کرده‌اید. باضافه آن راوی باامام‌گفت مقروضم امام چرا گریهٔ سختی کرد مگر امام طفل دوساله بود، این چــه سخنان توهین آمیز و روایات باطلی است که بامام بسته‌اید. در ص ۱۲۲

میگوید در مجلس منصور هفتاد نفر ساحر را هفتاد عدد شیر درّنده خوردند، چون امام بآن شیران گفت قسورة: خذهم، ما میگوئیم امام عالم بزبان عرب بوده و مانند شما نبوده و بهفتاد شیر باید قساورة: بگوید زیرا قسورة: مفرد است نه جمع، باضافه مگر کاخ منصور باغ وحش بود، و هفتاد شیر در قصر واحد مانع از زندگی صاحبش میباشد. شما ببینید با این خزعبلات بجنگ قرآن آمده‌اند. صوفیان برای مرشدان خود بیشتر از شیعیان معجزه تراشیده اگر اینها راست باشد آنها نیز باید راست باشد درحالیکه در تمام فرق، هر فرقه‌ای برای بزرگان خود معجزات تراشیده‌اند و تمام دروغ است. در ص ۱۲۶ مینویسد مخلوق بقدرت خالق و اذن او زنده میکند، ما میگوئیم مگر خالق دروغگو است خود فرموده لا یحیی الموتی إلّا هو، به قرآن و دعای جوشن کبیر و سایردعاها مراجعه کنید. در ص ۱۷۵ میگوید: آیات متشابهاتی که بعضی برأی خود معنی کرده‌اند صحیح نیست و مقصود او آیات محکماتی استکه‌در کتاب درسی از ولایت‌ها ذکرشده، باید گفت آن آیات ترجمه شده و ترجمه رأی این و آن ندارد ترجمه اگر طبق لغت عرب باشد صحیح است و إلّا غیرصحیح دیگر رأی کسی دخالت ندارد. معلوم میشود آقای نم‌ترجمه‌را با تفسیر اشتباه کرده، آن آیات را هرکس ترجمه کرده همانطور ترجمه کرده. قرآنهای ترجمه دار بسیار است مراجعه کنید تا عناد آقای نم ظاهر گردد، ثانیًا آن آیات، آیات متشابهات نیست، اگر آنها متشابهاتست پس شما بگوئید محکمات کدام است تا هدف شما معلوم گردد، در همان صفحه میگوید آیاتیکه معانی متعدّده دارد نمیتوان بدون تفسیرِ عترت معنائی را اختیارکرد. جواب آنستکه هرکس آیات کتاب درسی از ولایت‌ها را خوانده میداند که آن آیات تفسیر نشده بلکه ترجمه شده و هیچ آیه‌ای دو معنی و یا دو ترجمه ندارد. در همان صفحه میگوید احتجاج بآیات قرآن بدون تفسیرِ عترت باتّفاق علمای شیعه جائز نیست. جواب آنستکه این دروغ و تهمت است و خدا لعنت کرده دروغگو را. این کتابهای تفسیر طبرسی و طاوسی و ابوالفتوح هزاران آیه را مورد احتجاج قرارداده‌اند

بدون ذکر تفسیری از عترت . البتّه میل نصاری و یهود و هم میل شیطان همین‌استکه کسی بقرآن احتجاج نکند و بلکه آشنا با قرآن نباشد چگونه ملّایان خرافی کوشش دارند که مردم بتوسّط قرآن بیدار و هدایت نگردند، یعنی خرافات و حفظ آن ارزشی دارد ؟ آیا مگر پیغمبر اصحاب خود را بسوی شهرهای کفّار و مشرکین نمیفرستاد تا آیات را بدون هیچ تفسیری بر آنان بخوانند و همچنین نامه‌هائی که پیغمبر میفرستاد و در آن آیات قرآن را مینوشت ، چطور آنان فهمیدند ولی مردم زمان مانمیفهمند !؟ .

٤ــ از جهت کمك بخائنین امام‌رامخالف قرآن میدانند

یکی از جهاتیکه این معاندین دین ، امام را مخالف قرآن معرّفی کرده‌اند جهت کمك بخائنین است ما چون أئمّه را عالم ربّانی میدانیم لازم است از ایشان دفاع کنیم و میگوئیم خدا فرموده إنّ اللّه لا یحبّ الخائنین و فرموده إنّ اللّه لا یحبّ کلّ خوّان کفور یعنی خدا دوست نمیدارد هر خائن کفران کن را ، و در سورهٔ نساء آیهٔ ١٠٥ فرموده : و لا تکن للخائنین خصیما یعنی برای خائنین طرفدار مباش ،و در آیهٔ ١٠٧ فرموده : ولا تجادل عن الّذین یختانون یعنی از طرف خیانت کاران مجادله مکن . و در سورهٔ یوسف آیهٔ ٥٢ فرموده و أنّ اللّه لا یهدی کید الخائنین ، ولی آقای نم و مح میگویند بااینکه امام علم بحال افراد خائنین دارد بآنان فرمانداری و مأموریّت میدهد ، مثلا امیرالمؤمنین (ع) اشعث بن قیس خائن را فرماندار آذربایجان نمود ، ابوموسای اشعری را فرماندار کوفه نمود ، و زیاد بن أبیه را فرماندار فارس نمود و بااینکه قادر بود و تمام موجودات جهان مطیع امام بودند دفع ایشان نکرد ، در ص ١٤٨ نوشته . بنابراین معاویه را بر سلطنت إبقاءنمود و امام صادق منصور را بر خلافت إبقاءنمود وووو و امام و رسول را قیاس کرده بخدا و میگویند چنانکه خدا قادرعالم بود و بر ایشان إبقاءنمود امام نیز چنین است. جواب این استکه خدا مکلّف بعمل بقرآن نیست ولی رسول و امام مکلّفند خدا بایشان فرموده

اتّبعوا ما أنزل إليكم و باید برخلاف قرآن عمل ننمایند .

سخنان پوچ خیالی نویسندگان

خدا در قرآن فرموده : لا تقتلوا أنفسکم. یعنی خودکشی نکنید ، و جائیکه میدانید غرق خواهید شد نروید ، جنگ بدون اسلحه و تجهیزات نروید و گوشت زهرآلود را نخورید و حکم عقل نیز همین است چه برای امام و چه برای مأموم ، زیرا دین امام و مأموم اسلام است وفرقی ندارند در دین . امّا آقای نم در ص ۳۰۸ و آقای مح در ص ۱۶۰ می‌نویسند امام مأمور است بعلمش خود عمل نکند. بااینکه خدا مذمّت کرده ازعالم بی‌عمل ، ولی امام بااینکه میداند زهر است و قدرت بر نخوردن دارد میخورد ، بااینکه امام میداند دیوار سقوط میکند میرود زیر آن میخوابد ، بااینکه میداند ابن ملجم قاتل اواست میگوید برخیز میدانم میخواهی چه بکنی ، امام حسین (ع) میداند شمر قاتل اواست ولی بشمر میگوید : ای شمر لعین شو در بر من ــ این خنجر تو این حنجر من این چکمهٔ تو این پیکر من ، آقای مح به به چه فرموده چه تحقیقات احمقانه. میگوید چون مصلحت بزرگی است امام باید بعلم خود عمل‌نکند و بر خلاف عقلی و تکلیف قرآنی عمل‌نماید . ما درجواب میگوئیم درکارها وعمل بر خلاف عقل و قرآن هیچ مصلحتی نیست ـ ثانیًا شماخیال‌میکنید کشته شدن امام مصلحتی دارد و اسلام رونق میگیرد ولی ما میگوئیم خیر چنین نیست اگر رسول‌خدا (ص) میماند چند سالی و همچنین هرامامی حیاتش نافعتر است برای دین مردم، اگر امام بماند و سلطنت و بسط عدالت و اجرای قوانین الهی کند بهتر از آنست که کشته شود . رسول‌خدا فرموده إذا مات العالم ثلم فی الاسلام ثلمة لا یسدّها شیء. یعنی چون عالمی بمیرد شکستی در اسلام یا رخنه‌ای پیدا شود که چیزی آنرا سدّ ننماید ، شما برای رسول‌خدا (ص) و یا امام ارزش‌یکعالمی قائل نیستید اگر کشته شدن امام با ارزش و خوب بود امام صادق نمیفرمود مصیبة

الحسین أعظم المصیبات ، بخدا قسم قتل امام هیچ مصلحتی ندارد مگر برای روضه‌خوانها . ممکن است بگوئیم برای شمر که یکمرتبه کشت مصلحتی نداشت ، ولی برای روضه‌خوانها که هر روز میکشند و بخانه و فرش و ملك و ماشین و آقائی رسیده‌اند خوب و با مصلحت بود . عجب این استکه آقای مح چون روضه‌خوانست و از قتل امام بهره برده باید چنین بنویسد ولی مردم دیگر چرا سخنان او را میشنوند و بر دهان او نمیزنند . پس معلوم شد عقیدهٔ ایشان این استکه امام مأمور است بعلم خود عمل نکند و بدنبال عقل هم نرود بلکه برای مصلحت روضه‌خوانان خود را بکشتن دهد و از حیات امام که باید ملیونها افراد بهره‌مند شوند و تعلیم دین بگیرند و از عدالت او فیض برند همه هیچ است فقط برای بهرهٔ روضه‌خوانها که زنان را جمع کنند و بگویند جیغ بزنید و با فریاد ندبه کنید و بر سر و سینه بزنید . ولی فسّاق و فجّار حکومت کنند بجای امام ، و عبد الملك ها و چنگیزها و پهلویها سلطنت کنند . بهرهٔ مؤمنات جیغ زدن و بهرهٔ کفّار سلطنت کردن ، این است مصلحت قتل امام ، تف براین عقل و منطق . از بیچارگی و بدبختی مسلمین این استکه این چنین آخوندهای بی‌خبر از عقل و قرآن گوینده و نویسندگان باشند و بر گردهٔ مردم بعنوان مروّج الاسلام سوار باشند .

قصّه‌ای برای مح تا برای منبرش حفظ کند

روزی یکی از افراد لرهای بختیاری آمد اصفهان برای فروختن کشك و پشم و پنیر و روغن خود ، چون همه را فروخت از در مسجدی عبور کرد دید یکی بالای منبر نشسته گاهی مردم را میخندانند و گاهی میگریاند ، و خوب مردم را سرگرم کرده ، پرسید این کیست و چه میگوید ؟ گفتند این روضه‌خوان است ، این مرد لر بخود گفت : من که پول دارم خوبست یکروضه خوانی ببریم در قریهٔ خودمان ، سر ما را گرم کند آمد نزد قصّابی که رفیقش بود و گفت هالو اگر ما بخواهیم یکروضه‌خوان ببریم لرستان چند باید بدهیم ، قصاب دید این بیچاره خیلی هالواست ، گفت دویست تومان بده من روضه خوان برایت تهیّه کنم ، فردا بتو تحویل دهم ، هالو دویست تومان داد و رفت

روز دیگر آمد ، مرد قصاب هم یك کوزه تهیه کرده بود و چند عدد زنبور سرخ شکم کنده میان کوزه کرد و در آن را بست ، چون هالو آمد گفت ای هالو روضه خوان تهیه کرده ام ولی این روضه‌خوان شرط کرده که من روضه نمیخوانم مگر در حمام ، اگر مجلسی در حمام قریه تهیه کنی ، این روضه‌خوان چنان بخواند که مجلس را گرم و از جا بکند ، و از همه گریه و ناله بگیرد ، ای هالو باید چون لرستان رفتی مردم را خبر کنی میان حمام جمع شوند سپس در کوزه را باز کنی روضه‌خوان بیرون آید و بخواند ، لر بیچاره پذیرفت و کوزه را گرفت و رفت اهل قریه را خبر کرد که روضه‌خوان آمده و میخواهد بخواند همه در حمام جمع شوید. مردم همه آمدند و لباس ها را کندند و میان حمام نشستند بانتظار روضه‌خوان ، لر صاحب کوزه آمد میان حمام و درب کوزه را باز کرد ، زنبورها بیرون ریختند و با نیش‌بجان مردم افتادند و چنان مجلس را از جا کندند و نالهٔ مردم را بلند کردند که مردم از ذوق و یا بگو از ترس فرار کردند و از حمام بیرون زدند رو بفرار ، در این بین یکی از لرها رسید و برفیقش گفت هالو حسن را ندیدی ، گفت دیدم فرار میکرد و یك روضه‌خوان هم بکونش چسبیده بود . امّا آن زنبور مانند آقای مح نیش‌میزد یا نمیزد نمیدانم . مقصود ما از این قصه آقایان وعّاظ که بقرآن عالمند نمیباشد بلکه مقصود همان روضه‌خوانهائی استکه در منبر ضدّ قرآن و معارف آن می‌بافند و ندانسته اسلام را واژگون کرده و خرافی نشان داده‌اند . و ایشان از عقرب و زنبور بدترند و اینان دگّان دینی باز کرده و دشمن امام و از ناصبی بدترند . بهرحال مردم ایران باید از خواب بیدار شوند و بزنبورهای اجتماع سواری ندهند .

آقای مح در ص ۱۶۰ مینویسد امام میاید از علم خود صرف نظر کند و تمام دانسته‌ها را ندانسته انگارد ، باید در جواب او گفت این چه توهینی بامام بسته‌ای ؟ آیا ممکن است سلطانی قانونی بگذارد و بوزراء و درباریان خود بگوید شما که قانون ها را بهتر میدانید باید بعلم خود عمل نکنید و قانون شکنی کنید ، اگر چنین نسبتهائی را بسلطانی ببندی ، تو را زنجیر میکند ، آیا کسیکه بخدا و رسول و امام چنین‌نسبتی دهد نباید

زنجیر شود ؟ این آقایان معتقدند که امام مأمور است بعقل و قرآن تبعیّت نکند و بر ضدّ آن رفتار نماید . پس اگر گفتیم اینان امام‌را مخالف قرآن و مکذّب آن میدانند تعجّب نکنید . آقای مح در ص ۱۶۱ مثالی زده که زن بچّه مرده را بخنده میاورد و میگوید سلطانی سفیری میفرستد بمملکت دشمن ، و میگوید هر کار خرابی کردند تو آنرا ندید بگیر تا زمانیکه مدرک کتبی بدست آوری با آنکه دانائی باید از دانش خود چشم پوشی کنی تا از طریق حواس باقدامات او آگاهی یابی ، و ترتیب اثر دهی ، و این مثل را برای معاویه و امام حسن آورده که امام زهر خورد برای آنکه مدرکی از معاویه بدست آورد . جواب این هذیانات این‌استکه آیا معاویه تا قبل از زهر خوردن امام حسن مدرکی از او نبود ، آیاآنهمه کشتار در صفّین چه بود آیا از قتل عام بسربن ارطاة تمام حجاز را بأمر معاویه چه بود ؟ آیا زیر پا گذاشتن صلح نامۀ امام حسن چه بود ؟ آیا کشتن محمّد بن ابی‌بکر و سایر اهل مصر چه بود ؟ آیا این همه جنایات علنی مدرک نمیشد و فقط زهر خوردن مخفی امام حسن مدرک بود ، حال ما از این نویسنده می‌پرسیم آیا معاویه مدرک‌کتبی برای قتل امام حسن دارد یاخیر، آیا اگر این مثل آقای مح صحیح است خدا چرا برسول خود فرمان نداد که در مکّه بمان و فرار مکن و بگذار مشرکین تو را بکشند تا مدرک کتبی شود و من که خدا هستم پدر ایشان را درآورم.

مثالی مقابل مثال

روزی شخصی میهمان مرد بخیلی شد ، صاحب خانه رفت نزد همسایگان و گفت شما بیائید و بیك تیر مهمان مرا نشان کنید تا او بترسد وازخانۀ من بیرون رود از آنطرف آمد نزد مهمان و گفت همسایه‌ها بامن‌عداوت دارند و میخواهند مهمان مرا بکشند ، چون من یکنفر از ایشان را کشته‌ام، و اگر آمدند تیری بطرف تو انداختند تو بروی خود نیاور و بگذار تو را بکشند تا مدرکی شود تا من پدر ایشان را درآورم و صد نفر از ایشان رابقتل‌برسانم

همسایه آمد و تیری بطرف میهمان انداخت مهمان از ترس‌جانش فرار کرد (البتّه بأمر عقل) صاحب خانه فریاد کرد کجا میروی؟ بگذار تو را بکشند تا مدرکی شود و من تلافی کنم، حال ما از آقای مح می پرسیم خوب خدا میخواست مدرکی از معاویه بدست آرد، بالأخره بدست آورد یاخیر، و پدر او را درآورد یا خیر، و لشکر بر سر او فرستاد یاگذاشت سلطنت کند و بعد بفرزندش واگذارد و مسلمین را اسیر فسّاق کفّار نماید. خوانندهٔ عزیز ببین مسلمین چقدر بیچاره‌اند این مثل خرافی را یکی از گویندگان که خود را راهنمای مسلمین میداند زده که بخود مینازد و میخواهد مردم را بسعادت رهبری کند. راستی برای بیچارگی مردم دور از قرآن و گرفتار صید گویندگان باید فکری کرد.

۵ــ از جهت خالقیّت و مکوّنیّت امام را مخالف قرآن کرده‌اند

حقّتعالی در سورهٔ حج آیهٔ ۷۳ فرموده: یاأیّهاالنّاس ضرب مثل فاستمعوا له إنّ الّذین تدعون من دون اللّه لن یخلقوا ذبابا و لواجتمعوا له. یعنی ای مردم مثلی زده شد بشنوید محقّقًا کسانیرا که شما می خوانید جز خدا هرگز مگسی خلق نکنند و اگرچه باهم مجتمع شوند. و در سورهٔ رعد آیهٔ ۱۶ فرموده: أم جعلوا للّه شرکاء خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل اللّه خالق کلّ شیء. یعنی آیا برای‌خدا شرکائی قرار داده‌اند که خلق کنند مانند خلق او، پس‌آفرینش بر ایشان اشتباه شود، بگو خدا خالق هر چیزی است. در اعتقادات شیخ صدوق روایت کرده که مردی آمد خدمت امام صادق (ع) وعرض کرد مردی آمده و میگوید محمّد (ص) وعلی (ع) خلق کردند و روزی دادند، امام (ع) فرمود دشمن خدا دروغ گفته، چون برگشتی آیهٔ فوق را برای او بخوان، راوی گفت برگشتم و این آیه را برای او خواندم او بیچاره شد نتوانست جواب دهد. نویسنده

گوید اگر همهٔ أنبیاء و أئمّه (ع) جمع شوند یك سوره مانند قرآن نتوانند بیاورند بااینکه آیات قرآن از جنس سخن است وآسان ترین چیزهابرای بشر سخن است ، وقتی آیات تشریعی را نتوانند ، آیات تکوینی رابطریق أولی نتوانند . أمّا اینان میگویند امام ولا یت تکوینی دارد و میتواند خلق کند و تربیت نماید ، زیرا حضرت عیسی در قرآن أخلق لکم گفته ؟ جواب این استکه حضرت عیسی گفته : أخلق لکم من الطّین کهیئة الطّیر ، یعنی از گل مانند هیئت مرغ خلق میکنم نه از نیستی ، و خلق حقیقی از نیستی میباشد ، و هیئت مرغ درست کردن غیراز ایجاد پرندهٔ واقعی است ، و دیگر اینکه ایجاد روح در مرغ حضرت عیسی کار خدا بوده نه کار او و اذن خدا همان أمر تکوینی خدا است ، محمّد (ص) که خاتم النّبیّین و از همه افضل است طبق آیهٔ قرآن نمیداند روح چیست ، چه برسد باینکه خلق کند و چنانکه درآیات قرآن آمده قدرت بر ایجاد معجزات را بکلّی از خود نفی نموده و همه را بخدا نسبت داده است . پس خدا که فرموده : فتکون طیرًا بإذنی یعنی بارادتی . مفسّرین نیز اذن را بمعنی اراده گرفته‌اند . پس مرغ حقیقی شدن بارادهٔ خدا بود نه ارادهٔ عیسی (ع) ما سعی داریم شریکی برای خدا در خالقیّت نتراشیم ولی آقایان برای خدا شریك در خالقیّت آورند و مردم رابشرك بکشانند و شرکت سهامی ١٤ بلکه ١٥ نفری ایجاد کنند .

٦ــ از جهت معجزات امام را مخالف قرآن نموده اند :

در قرآن مکرّر خدا فرموده موجد و مکوّن و فاعل معجزات فقط خدا است برای تصدیق أنبیا و شهادت بر صدق ایشان ، مثلا قرآن که معجزه است کلام خدا و متکلّم آن خدا است نه محمّد (ص) و فرموده : إنّا نحن نزّلنا الذّکر و : إنّا أنزلنا إلیك الکتاب ، در معجزهٔ حضرت ابراهیم (ع) فرموده : قلنا یا نار کونی بردًا و سلامًا علی إبراهیم ، یعنی : مافرمان

داديم و گفتيم ای آتش سرد و سلامت باش بر ابراهيم، و در معجزهٔ حضرت صالح (ع) فرموده: وآتينا ثمود النّاقه، يعنی ما که خدائيم شتر را بقوم ثمود داديم، و در معجزهٔ حضرت موسی (ع) فرموده: لاتخف سنعيدها سيرتها الأولی. يعنی نترس ما آنرا برميگردانيم بسيرت و صورت اوّل، ودر معجزهٔ حضرت داود (ع) فرموده: و ألنّا له الحديد يعنی ما که خدائيم برای او آهن را نرم کرديم. و در سورهٔ انبياء آيهٔ ۷۹ تمام معجزات را از فعل خدا دانسته و فرموده: سخّرنا مع داود الجبال يسبّحن و الطّير و کنّا فاعلين. يعنی ما که خدائيم با داود و برای او مسخّر کرديم کوهها را که تسبيح کنند با مرغان و فاعل اينها مائيم، و در سورهٔ عنکبوت آيهٔ ٥٠ فرموده: قل إنّما الآيات عند اللّه و إنّما أنا نذير مبين. يعنی بگو جز اين نيست که معجزات نزد خدا است و من فقط بيم دهندهٔ آشکارم. و صدها آيات ديگر. در جلد هفتم بحار ص ۲٤۷ روايت کرده از امام رضا (ع) که فرمود: معجزات أمير المؤمنين کار او نبود بلکه کار خدا بود، پس چون قرآن فرموده معجزات فقط کار خدا ميباشد هر روايتی که موافق قرآن معجزه را فعل خدا بداند صحيح است، أمّا آقای نم و مح جدّيت دارند که فاعل معجزه و موجد آن رسول و امام است بر ضدّ قرآن و اين ضدّيت را از أئمّه ميدانند. وبرای خاطر يکمشت اخبار مجعوله و حفظ خرافات عوام، امام را از قرآن جدا کرده‌اند.

۷ــ از جهت اراده و اختيار امام (ع) را مخالف قرآن‌ميدانند

قرآن کتاب تکليف است و بکسی تکليف ميشود که دارای استقلال اراده و اختيار باشد. بنابراين چون رسول‌خدا (ص) و امام (ع) مکلّف و صاحب اراده ميباشند هرکاری کنند منسوب بخود شان و از خود شان است زيرا فعل صاحب اراده از خود او است و ايشان نيستند مانند ماه و خورشيد و ابر و باد و فلك که مسخّرند و کارشان منسوب بخدا

است که تسخیرشان کرده‌است و همچنین سایر اسباب جهان که فعل اسباب جهان منتسب به خدا استکه صاحب اراده میباشد . أمّا آقای نم و مح میگویند امام (ع) و رسول (ص) مانند اسباب جهان بوده و باراده خدا کار میکنند نه باراده خود شان ، و میگویند چگونه ملائکه مدبّراتند و خورشید میتابد پس رسول و امام مانند آنها مدبّر و مدیر جهانند باراده خدا . این آقایان نمیدانند که فاعل باارادهٔ فعل او مستند بخود ش میشود نه بخدا ، اگر امام و رسول خلق کند خود خلق کرده‌اند باراده خود و در خلقت شریك خدا و هم وصف او میشوند و این شرکست چه باید کرد مسئله باین روشنی را نمی‌فهمند و استدلال میکنند بآیه و إذ تخلق که دربارهٔ حضرت عیسی (ع) نازل شده و بآیهٔ : تخلقون إفکا که دربارهٔ کفّار آمده دیگر نمیدانند کفّار خالق نیستند و خلق از طین حضرت عیسی و خلق إفك از کفّار بمعنی تصنع میباشد مجازاً بتفاسیر شیخ طوسی و طبرسی و سایر تفاسیر مراجعه فرمائید . مختصر آنکه اره و تیشه شریك کار نجّار نیستند امّا برادر و شاگرد او شریك کار او هستند زیرا برادر و شاگرد دارای اراده میباشند ولی این آقایان در قیاس خود فرق نگذاشته‌اند .

۸ــ از جهت گفتار امام (ع) را مخالف قرآن میدانند

امیرالمؤمنین (ع) در خطبهٔ ۱۷۴ و سایر خطب خود مکرّر فرموده بقرآن مراجعه کنید و خود من تابع همین قرآنم که بدست شماست ، و همین قرآن حجّت خدا است و کسی از قرآن مستغنی نیست اگرچه صد هزار حدیث بداند ، أمّا آقای نم میگوید هرکس بقرآن مراجعه کند گمراه است . حضرت در خطبهٔ ۱۲۸ فرموده من علم غیب ندارم و خدا در سورهٔ انعام آیهٔ ۵۰ فرموده : قل لا أقول لكم عندی خزائن اللّه و لا أعلم الغیب یعنی بگو ای محمّد که بشما نمیگویم خزائن إلهی نزد من است و غیب نمیدانم . امّا آقای نم و مح میگویند خیر اخباری داریم که امام (ع) فرموده

ما غیب میدانیم و این اخبار ضدّ قرآن را امام فرموده ، خدا در سورهٔ فاطر فرموده : إنّ اللّه یمسك السّموات و الأرض نگهدارندهٔ زمین و آسمان خدا است ، ولی اینان میگویند امام گفته خیر منم. أمیر المومنین در خطبهٔ ۱۰٤ مناصب و کارهای خود را شمرده و میگوید من دخالت در ادارهٔ جهان ندارم أمّا آقای نم در ص ۱۰۷ میگوید که خیر امام سلطنت بر کلّ جهان دارد یعنی آیه و نهج البلاغه دروغ است نعوذ باللّه . آقای مح در ص ۹۲ میگوید متصدّیان أمر خدا امامانند ولی در سورهٔ کهف خدا فرموده من ولیّ و متصدّی أمور ندارم و در سورهٔ سبا آیهٔ ۲۲ فرموده : قل ادعوا الّذین زعمتم من دون اللّه لا یملکون مثقال ذرّة فی السّموات و الأرض و مالهم فیهما من شرك و ماله منهم من ظهیر یعنی بگو کسانی را که گمان کرده‌اید جز خدا بخوانید آنان مثقال ذرّه‌ای در آسمانها و زمین مالك نیستند و شرکتی برایشان نیست و وزارت و پشتیبانی ندارند . این آقا حیا نکرده گوید خدا متصدّی أمور دارد ، باید گفت مگر خدا صغیر و یا عاجز است ، اصلا نمیدانند أمر خدا و کار او از جائی صادر نمیشود و صادر و مصدر و متصدّی ندارد و برای این مزخرفات دلیلی نداریم.

۹ـ از جهت نمایش امام (ع) را مخالف میدانند با قرآن

قرآن میگوید : جاهدوا و قاتلوا ، « با دشمنان خدا و کفّار و منافقین قتال کنید و ایشان را بکشید » و امام و مأموم هر دو مکلّف بجهاد و کشتن کفّار و منافقین میباشند و حضرت امیرالمؤمنین نوزده ماه با معاویه جنگید و میخواست او را بکشد ولی نتوانست أمّا نم در ص ٦۹ میگوید تمام أشیاء مطیع امامند و باآینکه امام قادر بر هرچیزیست و از کوفه‌قدم مبارك را دراز کرده در شام بر سینهٔ معاویه زده و او را از تخت کشیده و از کوفه دست دراز کرده در شام سبیل معاویه را کنده و باآینکه امام همه جا حاضر و ناظر است باآینحال نمیخواسته معاویه را بکشد چرا چون

مصلحت نبوده ، ما میگوئیم اگر نمیخواست او را بکشد چرا اینهمه در صفین جنگیده و مردم را بکشتن داد ، مگر قتل کافر و منافق واجب نیست . باضافه امامیکه همه‌جا حاضر و ناظر است دیگر لازم نبود از کوفه قدم خود را دراز کند و یا دست خود را دراز کند تا شام ، زیرا خودش در شام و همه جا بوده چرا از کوفه دراز کند . میگویند علی میخواسته با قدرت خدائی او را نکشد ، لابدّ صلاح نبوده یعنی میخواسته اعمال قدرت إلهی نکند . ما میگوئیم آیا دست درازی از کوفه تاشام و سبیل معاویه‌را کندن و یا بر سینهٔ او کوفتن آیا قدرت إلهی نیست ، چگونه در سبیل کندن اعمال قدرت جائز ولی در کشتن غیر جائز است ؟ . آقایان نم‌ومح میخواهند بگویند امام حسین (ع) همه‌جا حاضر و ناظر و قادر بر دفع دشمن بود امّا نمیخواست دشمن را دفع کند و این همه هل من ناصر میگفت و نامه باطراف مینوشت و طلب یاری میکرد تمامش نمایش بود و قصد کشتن یزید نداشت و فقط میخواست کشته شود زیرا عاشق شهادت بود و مکلّف بدفع کفّار و ابطال سلطنت یزید نبود . آقای نم در ص ۲۶۶ مینویسد علی (ع) بهر شکل و هیکلی درمیآید . و در ص ۲۹۹ مینویسد چون لشکر معاویه جلو آبرا گرفتند لشکریان علی (ع) تشنه شدند در اینجا علی (ع) یکروز مالك اشتر را بشکل عمروعاص کرد و گفت برو از قول معاویه دروغ بگو که معاویه گفته آب را بلشگر علی بدهید ، و روز دیگر مالك اشتر را بشکل یزید کرد و گفت برو بگو پدرم گفته مانع بردن آب برای لشگرعلی نشوید ، و یك روز دیگر مالك اشتر را بشکل خود معاویه کرد برای اینکه برود و بگوید بلشکرعلی (ع) آب بدهید . ما میگوئیم اگر علی چنین قدرتی داشت میخواست خود معاویه را بکشد و یا مالك اشتر را بشکل معاویه کند و بجای او بنشاند و فساد را از بین بردارد . این دوستان نادان خواسته‌اند علی را با همین موهومات بزرگ کنند و ما را بکوبند . دیگر نمیدانند خود علی (ع) از این موهومات بیزار است . آقایان نم و مح میگویند خیر کشتن معاویه صلاح نبود و خدا اجازه نداده بود . ما میگوئیم مگر بعلی وحی عدم اجازه شده بود مگر علی مکلّف بجهاد و قتال معاویه

نبود ، پس جنگ با معاویه برای چه بود ایشان میگویند باید معاویهماند و یزید را بسلطنت برساند چنین صلاح بوده ، ما میگوئیم اگر چنین صلاح بوده پس شما چرا تنقید و گریه و زاری و ننه من غریبم میکنید ، شما رابخدا کسی نیست که اسلام را از شرّ این خرافات برهاند .

۱۰ــ از جهت تبعیّت عقل امام را مخالف قرآن میدانند

خدا در هفتاد آیه از قرآن تمجید از متابعت عقل نموده و آنراحجّت قرار داده هم برای امام و هم برای مأموم و حتّی فرموده : و یجعل الرّجس علی الّذین لا یعقلون . یعنی خدا پلید قرار میدهد کسانیرا که بدنبال عقل نروند ولیآقای نم و مح میگویند با اینکه امام و رسول مکلّف بمتابعت عقل و قرآنند با اینحال واجب است عقل خود را کنار بگذارند و مخالفت با عقل کنند مثلا امام میدانست شب نوزدهم ابن ملجم او را میکشد ولی از ابن ملجم اجتناب نکرد . امام حسن میدانست کوزه پراز زهر است باز آشامید ، رسولخدا میدانست پاچهٔ گوسفند زن یهودیه زهرآلود است باز خورد . امام رضا میدانست در انگور زهر میباشد بااینحال خورد چرا برای اینکه مصلحتی بوده ، مانمیدانیم آیا خودکشی و مخالفت با عقل چه مصلحتی دارد و اگر مصلحت دارد چرا خدایتعالی از مخالفت عقل و چرا از خودکشی نهی کرده ، میگویند مصلحت أهمّی بوده میگوئیم دلیل شما چیست و آن مصلحت أهمّ چه بوده بیان کنید ، اینجاکه میرسد چماق تکفیر میآورند زیرا کسیکه دلیل و حرف حسابی ندارد دلیل او فحش و تهمت و افتراء است و این امام ایشان مخالف عقل وقرآن است .

۱۱ــ از جهت کم و زیاد کردن دین امام رامخالف قرآنمیدانند

خدا در سورهٔ احقاف آیهٔ ه فرموده : و من أضلّ ممّن یدعوا من دون اللّه من لا یستجیب له إلی یوم القیامة و هم عن دعائهمغافلون ، و إذا حشر النّاس کانوا لهم أعداء و کانوا بعبادتهم کافرین . یعنی : و کیست گمراهتر از آنکه غیرخدا رامیخواند ، میخواند کسی را که جواب او

را تا روز قیامت نمیدهد و آنان از خواندن ایشان ناآگاهند و چون روز قیامت و حشر شود آنان دشمن ایشانند و بعبادت ایشان انکار داشته‌اند و در سورهٔ جنّ فرموده : لا تدعوا مع اللّه أحداً . یعنی احدی را با خدا نخوانید . و در همان سوره فرموده : قل إنّما أدعوا ربّی و لا أشرك به أحداً . یعنی بگو فقط پروردگار را میخوانم و احدی را شریك او قرار نمیدهم . و صد آیهٔ دیگر مانند اینها که چون دعا و خواندن خدا عبادتست فرموده این عبادت مخصوص خدا است و خواندن غیر خدا را شرك خوانده ، غالیان غیرخدا را میخوانند و در حوائج خود متوجّه غیرخدا میشوند و حتّی غیرخدا را مانند خدا همه جا حاضر و ناظر میدانند و غیرخدا را جوابگو میدانند و خواندن مثلا امام را بدستور خود امام میدانند و خیال میکنند خود امام این را بدین افزوده و ازآنطرف در دعای ندبه میگویند أللّهمّ بلّغه منّا تحیّةً و سلاماً . یعنی خدایا تحیّت و سلام ما را بامام برسان و این ضدّ و نقیض که از یکطرف امام را حاضر و ناظر و از یکطرف او را غایب و بی خبر دانسته و بخدا میگویند سلام و تحیّت ما را باو برسان و اگر امام حاضر است چرا میگویند فطرس که نام ملکی است سلام شیعیان را بامام میرساند معلوم میشود امام را حاضر نمیدانند . آنوقت آقای نم و مع برای اینکه این عبادت شرکیّه را رواج دهند میگویند چگونه بحاجی آقا میگوئیم قرض الحسن بده یا فلان حاجت ما را انجام بده و یا بعطار و بقّال میگوئیم فلان متاع را بده شرك نیست همانطور خواندن امام و حاجت خواستن از او شرك نیست . اینان یا واقعاً نمی فهمند و یا تجاهل و تخرخر میکنند زیرا خواندن حاجی آقا یا عطّار و بقّال و یا دکتر در مذاکرات عرفیّه و محاورات روزمرّه میباشد و ربطی بعبادت ندارد زیرا عبادت توقیفی است و باید از شرع برسد . ثانیاً در خواندن حاجی آقا و عطّار و بقّال تعاون و یاری کردن یکدیگر است در امور دنیوی خدا فرموده : تعاونوا علی البرّ و التّقوی و لا تعاونوا علی الإثم و العدوان . ثالثاً حاجی آقا و عطّار و بقّال حاضرند و زنده ولی در دعا و خواندن مدعوّ غیبی کسی جز خدا همه جا حاضر و ناظر

نیست مگر آنکه مشرك شویم و بگوئیم بندگان خدا هم صفات خدا را دارند و همه‌جا حاضرند . رابعاً اگر حاجی آقا وعطّار و بقّال مرده باشند باز از ایشان قرض الحسن میخواهید ، آیا آن مردگان میتوانند قرض دهند .
این آقایان میگویند چون پای امام درکار است هر بدعتی را میتوان بنام دین اضافه کرد و اگر کسی قبول نکند نعوذ باللّه بی دین و دشمن امام‌است اینان دعای توسّل بی سند را میخوانند چون بنام امام است دعای ساختهٔ حسن مثلهٔ جمکرانی را که گفته یا محمّد یا علی اکفیانی و یامحمد یا علی احفظانی میخوانند بااینکه این دعا ضدّ صد آیه‌قرآن است . زیرا در قرآن میگوید : ألیس اللّه بکاف عبده . فقط خدا برای بندگان کافی است نه محمّد و نه علی و مکرّر فرموده : وماجعلناك علیهم حفیظا یعنی تو را حافظ ایشان قرارنداديم ، أمّا این دعا گفته محمّد وعلی مرا حفظ کنید و بعلاوه چون کسی که این دعا را جعل کرده نمی دانسته محمّد ازعلی افضل است لذا یکبار میگوید یامحمّد یاعلی و یکبار علی را جلو میآورد ومیگوید یا علیّ یامحمّد . حال چرا این دعای مخالف قرآن را میخوانند، برای خاطر امام میشود دین خدا را کم و زیاد کرد ؟ خدا گفته غیرمرا مخوانید ولی حسن خان مثله گفته بخوانید . ما میگوئیم اگر سخن حسن مثله راست است چرا رسول‌خدا و أئمّهٔ هدی نفرمودند مارا بخوانید چنانچه خدا را در حوائج میخوانید مارا نیز بخوانید ؟ پس ما چون امام را تابع قرآن میدانیم میگوئیم این دعاهای ضدّ قرآنی را نباید بنام امام در دین آورد . آقایان میگویند ما وسیله را میخوانیم، میگویم خدا نفرموده وسیله را بخوانید بلکه‌فرموده من از رگ گردن بشما نزدیکترم خود مرا بخوانید و فرموده ادعواربّکم و فرموده : و اسئلوا اللّه من فضله . خدا همه‌جا با شماست و از اسرار و احوال ، شما باخبر و از همه کس مهربانتر است چرا خود او را نمی خوانید . آقایان در جواب ما میگویند پس پیغمبر و امام چه کاره‌اند ماکه قابلیّت نداریم از خدا حاجت بخواهیم ، میگوئیم چنانکه خدا فرموده و خود امام وپیغمبر فرموده‌اند ایشان مبلّغ احکام و مروّج آنند و

و نفرموده‌اند مارا بخوانید . آقایان میگویند شما وسیله را قبول ندارید مگر خدا نفرموده : یاأیّهاالّذین آمنوا اتّقوا اللّه و ابتغوا إلیه‌الوسیلة: میگوئیم چرا قبول داریم خدا دراین آیه فرموده وسیله را بجوئید و تهیه کنید و پیدا کنید و بدست آرید و نفرموده بخوانید و آنوقت وسیله‌ای‌را که میتوان جستجو تهیّه کرد ایمان و عمل صالح است نه اشخاص أنبیاو أولیا زیرا اینان از دنیا رفته وبعالم دیگرند و ما نمیتوانیم اینان را بجوئیم و خدا فرموده بجوئید و آنچه میتوان جست و وسیلهٔ تقرّب بخدا قرار داد همان استکه رسول خدا و امیرالمؤمنین فرموده‌اند و خودشان وسیله قرار داده‌اند چنانکه رسول‌خدا فرموده إلهی وسیلتی إلیك ایمانی بك و حضرت امیر در خطبهٔ ۱۰۹ فرموده دربالای منبر بتمام اهل کوفه که وسیله ایمان و عمل است . حضرت زین العابدین عرض میکند وسیلهٔ من اسلام و دعا کردن است . بهرحال این آقایان هربدعتی که نام امام درآن باشد بدین می‌چسبانند سینهٔ سه ضربه زدن ، قمه بر فرق کوبیدن ، حجله و کتل و علم و سنج کوبیدن‌ومانند اینهارا چون بنام‌امام است زیادکرده‌اند و هرکس منکر شود میگویند بی دین وکافر است ، ما می‌پرسیم مگر هرچیزیکه بنام امام آورند میشود بدین افزود مگردین خدا کامل نبود ؟ چرا چیزهائیکه رسول‌خدا نیاورده بدین‌افزوده‌اید آنوقت مهملاتی درجواب ما و مقداری‌فحش مینویسند . که ما ناچار میشویم یا دست از گفتن حقائق برداریم و خرافات ایشان را امضا کنیم و یا جواب دهیم . آنان برای اینکه مچ خود را باز و رسوا نکنند ، خواندن کتاب ما را تحریم کرده و آنقدر بما تهمت میزنند که مردم بما نزدیك نشوند و بکتاب ما نظر نکنند تا مبادا بیدارگردند .

جواب بقیّهٔ گفتار آقای نسم

در ص ۱۸۰ مینویسد طبرسی گفته آیهٔ : لیس لك من الأمر دلالت دارد که أمور مربوطهٔ بیاری و ظفر و قبول توبه و عذاب فقط در اختیار

پروردگار است ، جواب گوئیم این بیان طبرسی از عترت نرسیده و خود شما گفته‌اید هرچه از عترت نرسیده گمراهی است پس این معنی را چرا قبول و چرا آورده‌اید ، باضافه همان معنی‌که ما نوشته‌ایم آنرا نیز طبرسی در تفسیرش گفته چرا آنرا مردود میدانید و این را مقبول . در ص ۱۸۰ می گوید لام لیس لك من الأمر شاید برای ملکیّت باشد ، ما میگوئیم این معنی هم خلاف ظاهر است و هم از عترت نرسیده بعقیدهٔ خودتان چرا شما بقول و عقیدهٔ خود عمل نکردید و تفسیر برأی کردید کبر مقتاً عند اللّه أن تقولوا ما لا تفعلون .

در ص ۱۸۳ و ۱۸٤ میگوید اگر معنی و ما محمّد إلّا رسول این باشد که نیست محمّد مگر رسول و نفی عناوین دیگر باشد لازم میآید که محمّد خاتم النّبیّین و رحمةً للعالمین و سایر مناصب را نداشته باشد. جواب این استکه شما رسول الله و رسالت را ندانسته‌اید ، آقای عزیز در رسالت محمّد قرآن است و تمام مناصب رسول‌خدا در آن ذکر شده هم خاتم النّبیّین و هم رحمةً للعالمین و هم بشیر و هم نذیر و هم أمّی و هم خلق عظیم وغیر اینها ، پس رسالت او بمعنی نفی مناصب دیگرنیست عجب استکه شما ندانسته‌اید که چون صد آمد نود هم جوف او است .
باضافه ما تقصیر نداریم ، خدا فرموده : و ما محمّد إلّا رسول ، اگرایرادی دارید بخدا ایراد نمائید . در ص ۱۷۷ تا ۱۸۱ دربارهٔما می نویسد ما در ترجمهٔ آیهٔ لیس لك من الأمر اشتباه کرده ، ولی خود آقای نم در همان صفحات متحیّر مانده و چند معنی غیر قطعی کرده وروایات ضدّ و نقیض آورده ، یکدفعه میگوید مقصود از این نصب خلافت است که نفی شده جای دیگر گوید ظفر و غلبه است درصورتیکه معنی دوم‌ازعترت نرسیده و بقول او نقل‌باطل است وعجب این استکه معنی اوّل راازجابر جعفی نقل کرده که علمای رجال او را ازغلاة شمرده‌اند و فتاوی علما بر نجاست غلاة است ، أمّا آقای نم آنرا برای عناد و کوبیدن ما قبول دارد .

در ص ۱۸۸ و ۱۹۲ میگوید معنی لا أملك لکم ضرّا چنین است که

من بذات خود و از نزد خود مالك ضرر و نفعی نیستم و بدون تعلیم پروردگار چیزی نمیدانم، ما از ایشان میپرسیم شما ذات خود و از نزد خودرا از کجای آیه درآورید و چرا این معنی که از عترت نرسیده بهم بافتید . آیا مگر نمیدانی من فسّر القرآن برأیه ، فلیتبوّأ مقعده من النّار یعنی هرکس قرآن را تفسیر برأی نماید جایگاه خود را از آتش برگزیند و آماده سازد . ثانیًا چرا لا أملك را بمعنی لا أدری گرفتید ، وچیزی را نمیدانم را از کجای آیه بیرون آورید . معلوم میشود شما بعقیدهٔخودتان هم پابند نیستید .

در ص ۱۸۸ میگوید : رسول خدا و دیگران مالك ضرر برای خود هستند و مثال زده که استعمال آب برای ضرر بدن حرام است ، باید گفت ای مردم تعجّب کنید آقای نم دلیل بر ردّ خود ش آورده ، پس چیزیکه خدای تعالی حرام کرده و نهی نموده دلیل براین استکه رسولخدا مالك حقّ استعمال آن نیست . ثانیًا حقّ ضرر زدن بخود و دیگران حکمی است شرعی و ربطی بولایت تکوینی ندارد . این آقا هرچه هذیان است بنام‌اثبات ولایت بخالب زده‌است .

در ص۱۹۲ میگوید : إن أتّبع إلّا ما یوحی را که ضمن آیهٔ ماأدری است چون ذکر نکرده دلیل بر جرم است ، در جواب میگوئیم أوّلا این جمله بود و نبود ش در ترجمهٔ آیهٔ ماقبل اثری ندارد ترجمهٔ ما قبل که عوض‌نمیشود با ذکر این جمله.و شما خودتان نیز در بسیاری از جاها تمام آیه را نیاورده‌ی از جملهٔ آیهٔ وکلّ شیء أحصیناه فی إمام مبین که جملهٔ قبل از آنرانیاورده‌اید پس‌شما مجرمید که میگوئید ولی خود عمل نمیکنید .

در ص ۱۹٤ میگوید چگونه عاقل باین کلمهٔ قرآن : ما یفعل بی و لا بکم ایمان بیاورد و بآیات دیگر توجّه نکند ؟ جواب این استکه خیلی خوب شما مختارید ایمان نیاورید ولی ما میگوئیم هم باین آیه باید ایمان داشت و هم بآیات دیگر هم ایمان و هم توجّه .

در ص ۱۹۵ میگوید : و ماعلی الرّسول إلّا البلاغ نگفته بلاغ چه چیزاست شاید عام باشد جواب این استکه بلاغ و ابلاغ در لغت بمعنی ایصال و

و رساندن قول است نه رساندن کشك و پشم و پنیر و سایر فیوضات خیالی و در اینجا مقصود رساندن آیات قرآن است و قرآن هم تماماً لفظ است ،

خوانندهٔ عزیز بدانکه آقای نم دانا تر از همهٔ کسانی است که بر ما ردّ نوشته‌اند باا ینحال اینهمه مزخرفات و خرافات و ایرادهای بیجا ذکر کرده است که ما ناچار شده‌ایم سخن‌های مفت و لاطائلات او را جواب دهیم ، و امّا سایر کسانیکه بر ما ردّ نوشته‌اند از این آقا عوامترند و حوصلهٔ جواب آنان را نداریم ، این را از باب نمونه آوردیم تا خواننده قضاوت کند که ما گرفتار چه کسانی هستیم ؟ .

در ص ۱۹۶ میگوید : چون ملائکه حفظه و حضرت یوسف حفیظ و نگهبان بوده‌اند پس رسول و امام ما نیزحفیظ و نگهبان مردمنـد . جواب این‌استکه اوّلا خدا نفی‌کرده حافظ و حفیظ بودن غیر خود را و تقصیر ما نیست ، خدا فرموده : و ماجعلناك علیهم حفیظا ، اگر اشکالی دارید بخدا اعتراض‌کنید . ثانیًا بگوئید حضرت یوسف حافظ تکوینی است یا حافظ اموال مردم بوده بقانون شرع ، اگر بگوئی حضرت حافظ تکوینـی است ، میگوئیم مگر جهان چه‌قدر حافظ تکوینی لازم دارد ، واقعًا انسان خجالت میکشد که کسی بفهمد یك آخوند اسلامی اینقدر خرافی است و چنین افکار پستی دارد . ایشان میگوید معنی آیهٔ وماجعلنـاك علیهم حفیظا این استکه تو حافظ هستی و اگر حفظ چیزی کنی بقـوّت و قدرت خدا است . شما تعجّب کنید آیه نفی کرده و این آقا میخواهد اثبات کند . ما میگوئیم این ترجمه و تفسیر را از کجا آوردی ؟ باضافـه مقصود ما این استکه حافظ تکوینی جهان فقط خدااست ، حال شمـا میگوئید خیر تمام أنبیا و أوصیاء و ملائکه همه حافظ جهانند ، دلیل شما چیست و آیا شرکت سهامی است ، آقای نم دراینجا استشهاد کرده به مالکیّت خدا و مالکیّت مخلوق ، ما میگوئیم مثلاً مشهدی حسن که مالـك خانهٔ خود است مانند خدا مالك تکوینی است یا مالك تشریعی ، اگـر مالك تشریعی است پس مربوط بمالك تکوینی نیست . این آقا تمـام آیات قرآن را بمیل خود معنی میکند و تفسیر برأی میکند و در حقیقت با

کتاب خدا بازی میکند و همهٔ اینها برای حفظ خرافات مذهبی و کوبیدن ماست .

ضدّ و نقیض گوئی آقای نم

آقای نم در سراسر کتابش مینویسد آل محمّد زنده میکنند و میمیرانند ، رازقند ، قاضی الحاجاتند ، کافی المهمّاتند ، أمّا در ص ۱۹۹ مینویسد هرکس ایشان را ربّ بداند و مقام ربوبیّت قائل شود کافر است ، ما میگوئیم آیا مقام ربوبیّت مگر غیر از خلق و رزق و اماته و احیاء است ؟

در ص ۲۰۱ میگوید معنی وجوه یومئذ ناضره، إلی ربّها ناظره، یعنی بامامها و نبیّها ناظره ، در اینجا میگوید مقصود از ربّ امام است و رسول ، شما را بخدا ببینید میگویند دروغگو حافظه ندارد . کسی نیست باین آقا بگوید دو صفحه قبل گفتی امام ربّ نیست چگونه اینجا میگوئی مقصود از ربّ امام است باضافه چرا تفسیر برأی کردی ؟ چرا دست از سر اسلام بر نمی داری ؟ چرا بنام امام و مدح او در اسلام خرافات وارد میکنی ؟ تو چه حقّ داری برای امام دلسوزی کنی ؟

در ص ۲۰۲ بما ایراد کرده که چرا آیهٔ : لست علیهم بمصیطر ، کلمهٔ مصیطر را بمعنی مسلّط گرفته‌ایم برای اینکه علیّ بن ابراهیم قمّی مصیطر را بمعنی حافظ و کاتب گرفته ، در جواب ایشان باید گفت علیّ بن ابراهیم اشتباه کرده که لغتی را بمعنی خود شنگرفته زیرا کلمهٔ مصیطر در لغت به معنی حافظ و کاتب نیامده ، شما آنقدر مرده پرست شده‌اید که معنی غلط علیّ بن ابراهیم را قبول میکنی . ولی معنی صحیح ما را ازعناد قبول نمی کنی .

در ص ۲۰۳ میگوید آیاتیکه نفی علم از رسول‌خدا شده مقصود نفی علم است بدون وحی و بدون تعلیم إلهی . میگوئیم خیلی خوب ما نیز همین را میگوئیم پس شما خوب بود قبلا مطالعه کنی بعد ردّ بنویسی ، قاضی نباید پروندهٔ ندیده و نرسیده را مورد قضاوت قرار دهد .

در ص ٢٠٤ میگوید قل إنّما أنا بشر مثلکم اگر بمعنی این باشد که من بشری بصورت و جنس و ذات و بدن و حقیقت مثل شمایم یعنی آثار و خصوصیّات ابدان شما و من یکی است این دروغ است ، در جواب ایشان باید گفت ما نمیگوئیم آثار و خصوصیّات ابدان شما و من یکی است ، زیرا این وحدت وجود و باطل است امّا کلام خدا مطلق است و میرساند که در تمام خصوصیّات بشری مانند شمایم عین شما و با شما یکی نیستم ، ولی مانند شمایم و اگر چنین نبود میفرمود بشرغیرکم ، حال ما می پرسیم آیا رسول‌خدا انسان و از جنس بشر بود یا خیر؟ آیا ذات و بدن اوواقعًا ذات و بدن بشری بود یا خیر؟ اگر نبود پس چه بود ؟آیا جنّ و یا ملك بود در تمام این سئوالات چاره ندارید جز اینکه بگوئید بصورت و حقیقت و جنس بشر بود ، شما اگر بشر بودن او را که خدا فرموده منکر شوید کافرید ، شما آیهٔ قرآن را منکرید آنوقت ماتوقع داریم کلام ما را منکر نشوید . در همین صفحه میگوید وحی منحصر بتشریع نیست ، پس ما میپرسیم وحی راجع به چیست در قرآن که فرموده : إنّا أوحینا إلیك کما أوحینا إلی نوح و النّبیّین من بعده و فرموده : ثمّ جعلناك علی شریعة من الأمر فاتّبعها و فرموده : شرع لکم من الدّین ما وصّی به نوحًا و الّذی أوحینا إلیك و ما وصّینا به ابراهیم وموسی و عیسی ، آیا از أنبیاء دیگرغیر از شرع بوده اگر بوده چه بوده ؟

و در ص ٢٠٥ بآیهٔ : قل أغیر اللّه أتّخذ ولیًّا اشکال کرده کهاین‌مخصوص پیغمبر است که باید غیرخدارا ولیّ نگیرد و اگر دیگران غیر خدارا ولی بگیرند اشکالی ندارد ؟ جواب این‌استکه دین رسول‌خدا و دین أمّتش‌یکی است دو جور نمیباشد . ثانیًا شما باقی آیه را بخوانید تامعلوم شود که هیچکس نباید غیرخدارا ولی گیرد باقی آیه این است : ولیًّا فاطر السّموات و الأرض و هو یطعم و لا یطعم یعنی ولیّ کسی استکه ایجاد کنندهٔ آسمانها وزمین باشد و طعام بدهد و طعام نخورد و این صفات برای خدای همهٔ بندگان است چه رسول باشد چه نباشد و شما چگونه معنی باین روشنی رانمی‌فهمید؟

در ص٢٠٦ میگوید : مؤمنین جعل ولیّ میکنند چنانکه درآیهٔ : و اجعل لنا من لدنك ولیًّا و اجعل لنا من لدنك نصیرًا باین آیه و آیهٔ : إنّماولیّکم

اللّه ... استدلال کرده که مؤمنین غیر خدا را ولیّ دارند، و جعل میکنند.
جواب این استکه در آیه مؤمنین از خدا خواسته‌اند که خدا جعل ولی کند بر ایشان نه اینکه خودشان جعل ولی کنند. ثانیًا بگوئید جعل ولیّ شرعی یا تکوینی، آیا هر بشری میتواند برای خود جعل ولیّ تکوینی کند یعنی برای خود خالقی جعل کند، ما میگوئیم جعل ولیّ تکوینی محال و حماقت است که کسی بگوید من برای خودم جعل خالق میکنم، پس آقای نم اوّلا ــ باید برود عقلش را تقویت کند تا بفهمد ما در ذیل آیهٔ: إنما ولیّکم اللّه . . . چه نوشته‌ایم که ولایت در این آیه بر مخاطبین است بدلیل کلمهٔ کم. و ولایت تکوینی این است که معدومی را موجود کند پس چون ولایت در آیه بر موجودین است باید تشریعی باشد زیرا موجودین را نمیتوان ایجاد کرد و ولایت تکوینی تحصیل حاصل است اگرچه ولایت در آیه‌بمعنی دوستی است.
در ص۲۰۷ برای ولایت تکوینی استدلال کرده بولایت جدّ و پدر، کسی نیست باین شیخ بگوید مگر ولایت جدّ و پدر تکوینی است اگر چنین است پس تمام بنی‌آدم ولایت تکوینی دارند و مخصوص امام و یا رسول‌نیست پس چرا اینهمه اوراق را سیاه‌کرده‌ای‌تا برای امام اختصاص دهی. ثانیًا ولایت پدر و جدّ شرعی است و پدر حقّ ندارد گوش‌و چشم طفل خود را بکند و نمیتواند گوش‌و چشم دیگری باو بدهد و این ولایت تشریعی است نه تکوینی. آقای نم در اینجا بی سوادی خود را آشکار کرده یکزمانی ما خیال میکردیم ایشان اهل مطالعه و مرد دانائی است ولی با نوشتن کتاب اثبات ولایت حقّه مچ خود را باز و خود را رسوا کرد.
در ص ۲۰۸ گوید مراد از آیات مالکم من دون اللّه من ولیّ و لا نصیر و آیهٔ قل أفاتّخذتم من دونه أولیاء لا یملکون لأنفسهم نفعًا و لا ضرًّا وآیهٔ أ فحسب الّذین کفروا أن یتّخذوا عبادی من دونی أولیاء آنستکه برای‌شما ولیّی نیست بدون جعل خدائی. ما از ایشان میپرسیم شما که میفرمودی قرآن را تفسیر برأی نکنید پس جملهٔ بدون جعل خدائی را از کجاآوردی واقعًا چون این آقایان مروّج شرکند و از قرآن اعراض‌دارند خدا مهر بر

دلشان زده تا نفهمند . پس خواننده بداند که این سه آیه کافر خوانده کسی را که غیرخدا را ولیّ تکوینی بداند . در همان صفحه نقل کرده از تفسیر قمی که مراد در این آیه نفی ولایت جبت و طاغوت است میگوئیم خیلی خوب آیا تابعین جبت و طاغوت آنان را ولیّ تکوینی میدانستند یا قانونی ؟ اگر بگوئی تکوینی میدانستند و خدا نفی ولایت تکوینی کرده از جبت و طاغوت ومخصوص خود نموده پس ماهم که همین را میگوئیم و اگر بگوئی مقصود نفی ولایت تشریعی است از جبت و طاغوت و اثبات آن است برای أنبیاء و أولیاء بازهم تأیید کرده‌ای نه ردّ .

در ص ۲۰۹ میگوید بدلیل آیهٔ إنّما ولیّکم اللّه ... اگر پیغمبر و امام را ولیّ بدانیم بقول این نویسنده مشرکیم . جواب این استکه خیر اگر رسول و امام را طبق این آیه ولیّ تشریعی و یا دوست بدانی مشرك نخواهی بود أمّا اگر خالق و رازق و مکوّن بدانی مسلّم مشرکی . اگر براه کج نروی و با قرآن بازی نکنی کسی ایراد نمی‌کند .

در ص ۲۰۹ قیاس کرده ولایت را بمالکیّت که خالق و مخلوق هر دو مالکند پس هر دو ولیّ میباشند .گوئیم آری خالق و مخلوق هر دو مالکند أمّا خالق مالك تکوینی است و مخلوق مالك شرعی و قانونی . ولایت نیز همین‌طور زیرا مالکیّت مخلوق بمعنی هستی دادن نیست .

در ص ۲۱۰ میگوید بنابر استدلال بهآیهٔ : ألاّ تتّخذوا من دونی وکیلا پیغمبر وکیل مردم نیست و سایر مردم نباید غیرخدا را وکیل بگیرند پس اخبار وکالت و باب وکالت و اخبار راجع بوکالت تماما خلاف قرآن می‌شود .
جواب این‌استکه ای بیچاره وکالت و اخبار وکالت راجع بوکالت قانونی و تشریعی است و وکالت در تکوینیّات محال است زیرا نه وکیل می‌تواند تکوین کند نه موکّل و مقصود آیه نفی ولایت تکوینی‌است از غیرخدا و مربوط به وکالت قانونی نیست اگر شما سخن خدا را نفهمید و سخن ما را درك نکنید سخن ما مخالف قرآن نمیشود .

در ص ۲۱۲ قیاس کرده وکالت أنبیاء را بوکالت ملائکه درحالیکه قیاس مع الفارق و باطل است زیرا ملائکه مأمورند بکارشان و أنبیاء چنین نیستند

وکالت تسخیری غیراز وکالت اختیاری است .
از آنچه ذکر شد مسلّم گردید که آقای نم مطلب کتاب درسی ازولایت را نفهمیده.و ندانسته اشکالاتی کرده.حال روحانیان دیگر که‌از اوجاهل‌ترند اگر نفهمند تعجّبی نیست .

جواب اعتراضات آقای نم بروایات

در ص ۲۱۷ بجملهٔ : لا یعلم الغیب إلّا هو اشکال کرده از بیان ما در علم غیب و مومن بغیب جواب او روشن است مراجعه شود .
در ص ۲۱۹ اقرار کرده که خالقیّت حضرت عیسی (ع) مانند خالقیّت خدا نیست بلکه از گل است باید گفت پس چرا در ص ۷۸ ضدّ این را نوشته‌ای ؟
در ص ۲۲۱ تا ص ۲۲۳ بجملهٔ لا یدبّر الأمر إلّا هو اشکال کرده‌و می گوید بشر هم مدبّر أمور است و قیاس کرده بملائکه جواب این استکه بشرغیراز ملائکه و ملائکه فعلشان منتسب بخدا است ، أمّافعل رسول وامام که مختارند فعل خدا نیست مگر در معجزات . ثانیًا تدبیرأمور تکوینی منحصر بخدا است و مدبّریّت بشر قانونی و تشریعی است .
در ص ۲۲٤ میگوید : مقصود از جملهٔ : لا یحیی الموتی إلّا هو نفی احیای استقلالی است ، میگوئیم شما استقلالی و غیر استقلالی را ازکجای‌این دعا درآوردی، ازاین جمله استقلالی وغیرآن استفاده‌نمیشود .
در ص ۲۲۷ میگوید دعای حضرت سجّاد در روز دوشنبه سند شضعیف است باید گفت چگونه هرچه عیّاشي و صفّار و قصّی گفته‌اند چون غلوّ است ، سند ش قوی‌است أمّا اگر حضرت سجّاد بگوید ضعیف است چرا برای تعصّب. ما میخواهیم ایشان را ببهشت بکشانیم ولی ایشان سعی دارند که بدوزخ بروند و حاضرند برای اثبات شریك و شرك افعالی بخدا ، کلام امام خود را نپذیرند . خدایتعالی در سورهٔ غافر (مؤمن) آیهٔ ۱۲ فرموده : إذا دعی اللّه وحده کفرتم و إن یشرك به تؤمنوا فالحکم للّه العلیّ الکبیر. یعنی چون خدارا بتنهائی ویکتائی بخوانی و فقط بگوئی یااللّه کافر و منکرند واگر

شرك بخدا آورده شود می‌پذیرند و ایمان میآورند پس قضاوت با خدای بزرگ برتر است ، که روز قیامت بین ما و مخالفینمان حکم کند .

در ص ۲۲۶ تا ص ۲۲۹ سعی کرده که ثابت کند امام و رسول خالق و رازقند ، باید گفت خوشا و یا بدا بحال ملّت ما که چنین نویسندگانی دارند وعجب این‌استکه در ص ۲۳۰ قول خود را ردّ کرده و گوید رسول خدا فرمود بسبب یعنی ببرکت ما خدا روزی میدهد متوجّه نشده که با سخن قبلی او تنافی دارد و کلمهٔ بنا ، بنا را مکرّر کرده‌ونمیداند که بنا یعنی ببرکت ما خدا فاعل آن کارهااست نه خود ما ، اگرچه اصلا این جملات بکلّی مجعول است.

در ص ۲۳۱ روایت صدوق از امام صادق را که فرموده : فی الرّبوبیّة العظمی و الاٍلهیّة الکبری لا یکوّن الشّیء لا من شیء إلّا اللّه و لا ینقل الشّیء من جوهریّته إلی جوهر آخر إلّا اللّه و لا ینقل الشّیء من الوجود إلی العدم إلّا اللّه ، را ضعیف السّند شمرده ، دقّت فرمائید چون این جملات صریح است در توحید و نفی شرك ازخدا در تکوین که فرموده مکوّن و موجد چیزی از نیستی نیست جز خدا و تغییر جوهر نمیدهد جز خدا و وجود را معدوم نمیکند جز خدا و با محکمات قرآن موافق است و این جملات باطل میکند ولایت تکوینی غیر خدا را و تمام بافته‌های آقای نم را از بین میبرد باین جهت ردّ کرده ، امّا هر روایتی که بوی شرك و غلوّ میدهد تجلیل میکند مثلا از جابربن یزید غالی و مؤلّف بصائر الدّرجات که مرد عوام روی گر بوده و هرروایتی را بدون تأمّل و تمیز جمع کرده چقدر تعریف میکند و ثقهٔ جلیل میگوید و از این روایت که توحید خالص را بیان کرده اعراض دارد چرا ؟زیرا توحید بمشام مشرك خوش نمیآید ، حقیقت این‌استکه فهمیده این‌حدیث بافته‌های او را پاره کرده است .

در ص ۲۳۲ میگوید معنی لا ینقل الشّیء من جوهریّته إلی جوهر آخر این استکه چیزی‌را از حقیقت آن بحقیقت دیگر نقل ندهد جز

خدا ، باید گفت مقصود ما نیز همین است پس آنروایاتیکه شما کلوخ چین کردی که امام سنگ را طلا کرد و پرده را شیر درنده نمود منافات با این فرمایش امام دارد ، پس شما باید اقرار کنی از این قبیل روایت و صدها آیات قرآن استفاده میشود که تغییر جواهر و معجزات فقط کار خدا است نه کار رسول و نه کار امام. آقای نم بجملهٔ : لا ینقل الشّیٔ من الوجود إلی العدم إلّا اللّه اشکال کرده که شبیه بکلمات فلاسفه‌است چون نتوانسته ایرادی کند این سخن را ازعناد گفته و معلوم میشود از سخنان فلاسفه بی اطّلاع‌است زیرا فلاسفه نقل وجود بعدم را و اعادهٔ معدوم را و ایجاد ازعدم را قبول ندارند پس این کلام امام ضدّ فلاسفه‌است نه شبیه بسخن ایشان ، آقای نم این کار را دربارهٔ خدا شکّ دارد امّا چون میخواهد امام را بالا برد درهمان صفحه میگوید اگر مراد موجود باشد ممکن است انسان بقدرتیکه خدا باو داده موجود را فانی کند ، ما میگوئیم چگونه انسان بقدرت خدا بتواند چیزی را فانی کند امّا خدا خودش نمیتواند ، اف بر این فهم ، إذا دعی اللّه وحده کفرتم و إن یشرك به تؤمنوا .

از ص ۲۳۲ تا ۲۳٦ بخود پیچیده که روایاتیکه در کفر غلاة است چه بکند زیرا با عقائد او نمیسازد گاهی تقلید از همدانی کرده و گاهی نقل قول مجلسی و گاهی از دیگران و خود متوجّه نشده که عقائد تقلیدی نیست و کسیکه درعقائد مقلّد غیر است نباید کتاب بنویسد ، و آبروی خود رابببرد خوب بود أقلّا میرفت کتاب لغت نگاه میکرد تامعنی غلوّ را بداند غلو یعنی تجاوز از حدّ ، پس هرکس امام را از وظائفیکه قرآن برای او تعیین کرده تجاوز دهد غلو کرده ، خود حضرت أمیر(ع) در خطبهٔ ۱۰٤ نهج البلاغه وظائف و مناصب و کار خود را تعیین کرده چنانکه درسابق ذکر کردیم دیگر کسی حقّ ندارد کاسه گرمتر از آش باشد و برای امام مناصب خدائی نعوذ باللّه تعیین کند . باید باین آقایان گفت اگر شما شیعه میباشید گفتهٔ حضرت أمیررا بپذیرید و از خود نبافید . مثلا در ص ۲ ه گوید اقتدار أئمّه از تمام أنبیاء و مرسلین بیشتر است . و در ص ۲۷٥ گوئد أئمّه افضل از پیغمبرانند . و در ص ۳ ٥ بر خلاف اینها گوید امام أفضل

أوصياء است ، و در ص ۲٤۱ ضدّ همهٔ اینها گوید کسیکه برای أئمّه مقام نبوّت ادّعا کند اهل غلوّ ونجس است معلوم میشود آقای نم در عقیده یا متلوّن است و یا اصلا عقیده ای ندارد و این کتاب را برای جلب وخرکردن عوام نوشته ، ولی باید بداند عوام خود بخود سواری میدهد وزحمت بیجاکشیده .

در ص ۲۰٤ تصدیق کرده که طبق دعای عرفه بامام حسین (ع) أمور خودش حتّی انتقال بدنیا واگذار نشده چه برسد بأمور دیگران ، ولی باز دبّه آورده و گوید این منافات ندارد با مقامات کامله که خدا ببعضی از افراد داده ، ما میگوئیم بحث در مقامات نبود بحث در این بود که أمور تکوینی بامام واگذار نشده باقرار خود امام شما اگر عناد نداری قبول کن .

در ص ۲۰۵ میگوید بااینکه بندگان خاصّ یعنی أئمّه عالم بتمام مقدّرات خود و دیگران هستند و میتوانند رفع آن نمایند مع ذلك ازمقدّرات فرار نمیکنند و از خدا تغییر مقدّرات را میخواهند . ما جواب میدهیم پس فائدهٔ علم و قدرت ایشان چیست ؟ مثلا اگر امام زیر دیواری شکسته نشسته و میداند که مقدّر شده در این ساعت خراب شود او بر نمی خیزد و از سقوط دیوار نمی گریزد و همانجا می نشیند تا دیوار بر سر او خراب شود و فقط دفع آنرا از خدا میخواهد آیا چنین امامی عاقل است یا خیر؟ آیا پیروی عقل بر امام لازم است یاخیر؟ اگر امام میداند که در این غذا سمّ است و میتواند نخورد و بااینکه میداند سمّ کشنده است باز از خودکشی خودداری نمی کند و میخورد و دفع آنرا از خدا میخواهد آیا این امام مقتدای مردم میشود یا خیر؟ ما نمی دانیم مقصود آقای نم از نوشتن این هذیانات چیست ؟

در همان صفحه قبول کرده که رسول وامام باید بگویند لا حول و لا قوّة إلّا بالله ، و بحول الله و قوّته أقوم و أقعد ، ولی از قبول اینکه همهٔ مردم باید چنین بگویند و حول و قوّهٔ خود را از خدا بدانند نه از امام ، خودداری کرده و . میگوید نزد کسانیکه بمعارف قرآن و عترت آشنا هستند واضح است که خدا افرادی را برگزیده و همهٔ خلائق را مسخّرایشان کرده . حال ما از این آقای نم میپرسیم این خلائق باید بحول الله و قوّته

بگویند یا بحول الأئمّه و قوّتهم؟ اینجا که رسید ه طفره میرود و خود راآشنا بمعارف قرآن مید اند بااینکه بکلّی از معارف قرآن بی خبر است زیرا اگر بمعارف قرآن آشنا بود اقرار میکرد که همه باید بحول اللّه و قوّته بگویند و بحول الإمام و قوّة الإمام کفر و شرکست . عجب اینکه یك آخوند قوچانی بنام شیخ غین‌علی و یانام د یگری که فعلا یاد م نیست میگفت من بحول الإمام و قوّته کار حمّام (جماع) میکنم و حمّام میروم ، این آخوند بی‌حیا و نفهم مدّتی بقول خود ش رفته نجف د رس خوانده ولی توحید و شرك را تمیز نداده است و اکنون کلّ بر جامعه میباشد .

آقای نم د ر ص ۲۵۷ میگوید همانطوریکه ما د ر خیال خود هرچه بخواهیم ایجاد میکنیم رسول و امام هرچه بخواهند د رعالم محسوسات و خارج ایجاد میشود . این آقا د ر اینجا وارد معقولات شده و خرابتر کرده ، ما میگوئیم امام ایجاد ازعدم میکند و یا از موادّ قبلی ، اگر بگوید ازعدم ، میگوئیم شما د ر ص۲۳۱ و ۲٤۸ تصدیق کردی که کسی ازعدم نمیتواند ایجاد کند جز خدا ، مگر اینجا از قول خود برگشته‌ای ، و اگر بگوید از موادّ قبلی میگوئیم این تکوین نیست و صنعت است پس ولایت تکوینی ندارد .

د ر ص ۲٦۲ اشکال کرده که اخبارنفی تفویض خلق و رزق پنج عدد بیشتر نیست ، ولی خود ش د ر ص ۲۵۸ و ۲۵۹ سی و یك عدد نقل کرده ، ما میگوئیم اگر یك خبر هم باشد کافی است زیرا موافق قرآن و عقل است ، شمارا بخدا لجاج وعناد را بنگرید ،

د ر ص ۲٦۲ معجزات را د و قسم کرده میگوید یکقسم بود که‌ازخدا میخواستند وخدا ایجاد میکرد ، و قسم د وّم این بود که بدون دعا خود شان بقدرت خدادادی ایجاد میکردند . مامیگوئیم این قسم د وّم از قرآن مدرکی ندارد و بر ضدّ قرآن و بر خلاف قول خدا اجتهاد کردی و اجتهاد مقابل نصّ باطل است زیرا خدا مکرّر میفرما یدای رسول ما تو نمیتوانی معجزه بیاوری إنّما الآیات عند اللّه و حضرت رضا چنانکه گذشت فرمود معجزات کار امام نبود .

در ص ۲٦٥ میگوید چون بصریح قرآن و روایات صحیحه نسبت خلق به عیسی و ملائکه صحیح باشد این موضوع نسبت به‌ملك و بشر فرقی ندارد اگرچه در نظر اشخاص دور از حقائق فریاد واکفرا بلند می‌شود . جواب این استکه نسبت خلق به‌عیسی (ع) خلق من شئ است نه خلق از عدم . وآن صنعت است و أمّا خلق از عدم منحصر به‌خدا است . و أمّا ملك را نمیتوان قیاس کرد با بشر زیرا ملك مأمور از طرف پروردگار است ولی بشر فاعل مختار و مستقلّ است اگر آقای نم درك نکند ما تقصیر نداریم .

در ص ۲٦۹ برای اینکه ثابت کند پیغمبر و امام متحیّز و دارای مکان نیست و در آن واحد همه‌جا هست دلیل آورده که چون مخزن اسرار و علوم پروردگارند هرجا بخواهند سیر میکنند . خوانندهٔ عزیز تورا بخدا قسم دقّت کن کسیکه اینقدر عوام استکه نمیداند سیرکردن روح دلیل بر تحیّز و مکان واحد داشتن است زیرا چون همه‌جا نیست سیر میکند ازجائی بجائی میرود و در جائی که نبوده میرود و اگر همه‌جا بود دیگر رفتن لازم نبود و این دلیل بر صحّت کلام ما و یا بطلان أوهام خودش میباشد . باضافه علوم إلهی مخزن ندارد علم خدا محدود نیست و عین ذات اواست خدا در قرآن فرموده: قل لا أقول لکم عندی خزائن اللّه .

در ص ۲۷۱ میگوید باب اللّه و سبیل اللّه أئمّه میباشند و هرکس هرچه میخواهد ازاین راه و ازاین باب بیابد . باید گفت خدا مانند شاه و وزیر درو دربان ندارد چنانکه حضرت امیر (ع) فرموده : إنّ اللّه بکلّ مکان و مع کلّ إنس و جانّ و لیس له باب و لا له بوّاب . و در خطبهٔ ۱۹۳ فرموده : و لا أغلق عنکم دونه باب . این احمقان خیال کرده‌اند خدا جائی است ودر و دربان گذاشته و هرکس بخواهد برود نزد او باید از در وارد شود و دربان را ببیند اینان نه بدنبال عقل رفته‌اند و نه از کلام امام خود خبر دارند . حضرت أمیر فرموده خدا درو دربان ندارد اینان میگویند خیر حضرت عبّاس باب و در خدا است موسی بن جعفر (ع) باب اللّه است .

در ص ۲۷۱ گوید عبد اللّه کاهلی دعائی خواند و از شرّ شیر نجات

یافت یعنی از خدا خواست و خدا او را اجابت کرد و چون نزد امام رفت و قضیّه را نقل کرد، امام فرمود: أنا واللّه صرّفته عنکما، یعنی بخدا قسم من شیر را از شما دفع کردم، کسی نیست باین شیمهٔ دو آتشه بگوید راوی از خدا خواسته و خدا دعای او را اجابت کرده، پس از آن امام گفته من شیر را دفع کردم مگر امام خدا بود باضافه چرا امام قسم میخورد.

در ص ۲۷۲ میگوید چون شیطان میخواست توحید بخرج دهد ملعون و مطرود شد، مقصود آقای نم این استکه مردم باید مشرك شوند تا مطرود نشوند و مقرّب درگاه خدا گردند. جواب این استکه شیطان اظهار توحید نکرد بلکه اظهار تکبّر کرد خدا فرموده: أبی و استکبر و کان من الکافرین و نه فرموده: و کان من الموحّدین.

در ص ۲۷۳ مینویسد أئمّه فرموده‌اند ما را مخلوق بدانید و هرچه میخواهید بگوئید، آقای نم اینجا مطلب را دلبخواهی کرده مگر دین دلبخواه مردم است که دراینجا هرکس هرچه میخواهد بگوید، و بی بند و باری و غلوّ و دروغهای مدّاحان و غلاة و شیخیّه همه را تجویز کرده، فقط ما حق نداریم چیزی بگوئیم مبادا مردم بیدار شوند. ما میپرسیم مگر ما أئمّه را مخلوق نمیدانیم پس ماهم طبق این حدیث باید هرچه میخواهیم بگوئیم پس شما چرا اشکال میکنید. پس ما که أئمّه را مخلوق میدانیم هرچه دل ما خواست میگوئیم کسی حق ندارد اشکال کند.

در ص ۲۷۸ جهل خود را ظاهر کرده میگوید امام واحد که دارای مکان است چه اشکال استکه لامکان شود و چندین مکان در آن واحد باشد.

جواب آنستکه چون عقل نشد محالات عقلیّه تجویز میشود واقعاً امروزه مردم منکر خدا هستند ولی درمقابل، این آخوندها بفکر این هستند که آیا امام مکان واحد دارد یا خیر و باز میگوید اینکه میگویند حضرت أمیر در یکشب در چهل مکان بوده تا صبح پس اگر حدیثی نباشد یعنی دروغ باشد تکذیب آن جائز نیست. ما میگوئیم آنکه دروغی محالی را تجویز کند نباید با او گفتگو کرد، کسیکه اقرار کرده تشبیه خالق به مخلوق جائز نیست وکفر است بااینحال برای اثبات خرافات خود که علی(ع) میتواند هزار علی مانند

خود خلق کند و بهر صورتی د رآید . د ر صفحهٔ ۳۰۲ خدا را تشبیه‌کرده بکارخانهٔ برق که کنتری بآن متّصل کنند و از آن کنتر صدها لامپ د ر یکزمان روشن کنند و میگوید علی (ع) مانند کنتری است که میتواند صدها علی (ع) را مانند خود ش ایجاد کند چون متّصل بخدا شده . جواب این استکه اوّلا کنتر لامپهارا روشن نمیکند . ثانیًا لامپها مانند کنتر نیستند ، و کنتر خود ش لامپهارا ایجاد نمیکند . ثالثًا کارخانهٔ برق محدود است و میشود بآن وصل کرد و بخدا نمیتوان وصل کرد نعوذ بالله و کسی بخدا متّصل نمیشود نعوذ بالله ، رابعًا کارخانهٔ برق د ور و نزد یك د ارد ولی خدا د ور نیست . خامسًا کارخانه و کنتر و لامپ هر سه ممکن الوجود ند و ازجنس ممکن میباشند و د ر یکدگر تأثیر د ارند ، امّا خدا و خلق از یك جنس نیستند و این تشبیه شما از هر کفر و شرکی بدتر است که خدا را قیاس بخلق کرده‌ای کسیکه خدا را نشناخته کتاب نوشتن او برای امام کار لغوی است و امام او راضی نیست .

د ر ص ۳۰۸ د ر جواب اینکه اگر رسول و امام بر هر چیزی ولایت د ارند چرا د فع شرّ از خود نکرده‌اند میگوید خدا که قاد ر و تواناست چرا د فع شرّ از خود نکرده ، باید گفت ای بی شعور بخدا شرّی نمیرسد تا از خود د فع کند خدا د افع الشرّ از مخلوق است .

د ر ص ۳۱۰ گوید : لازمهٔ استدلال بجملهٔ اغفر لمن لا یملك إلّا الدّعاء این استکه بگوید پیغمبر و امام هیچ چیز از مال دنیا را مالك نیست . جواب این استکه این جمله را علی (ع) فرموده ، معلوم میشود شما باامام خود هم اشکال د اری . ثانیًا امام ورسول مالك تکوینی چیزی نبوده‌اند و اگر مالك چیزی شده‌اند بملك اعتباری قانونی تشریعی است مانند سایر مردم یعنی ملکی برای خود از عدم ایجاد نکرده‌اند .

د ر ص ۳۱۵ میگوید آیا خدا برای ضبط اعمال بندگان کافی است یا خیر اگر کافی است پس مأموریّت فرشته برای ضبط اعمال لغووبیهوده‌است . جواب آنستکه خدا برای هر کاری کافی است ولی چون أبی الله أن یجری الأمور إلّا بأسبابها ملائکه اسباب ضبط اعمالند ، ولی برای شما نتیجه‌ند ارد

زیرا شما میخواهید امام و رسول مانند فرشته سرپرست جهان باشند أمّا نمید انید که رسول و امام فاعل مختارند و مانند فرشته نیستند ،فرشته اگر کاری کند شریك خدا نمیشود ولی د خالت امام د ر جهان شرك د ر افعال حقّ میباشد .

د ر ص ۳۱۹ د ر جواب اینکه یا ابا الفضل و یا موسی بن جعفر حاجت مرا بد ه جائز است یا خیر ، د ه صفحه بهم بافته و تعاون عرفی و خطابات عرفیّه را مانند دعا که عبادت شرعی است شمرد ه که جواب اینها را سابقاً د اد ه‌ایم. مختصر اینکه بین خالق و مخلوق د ر دعا واسطه نیست که صدای بشر را بگیرد و بخدا برساند یعنی خدا خود سمیع الدّعاء است و د ر و د ربان قرارند اد ه أمّا چه باید کرد مرد م عقل خود را کرایه د اد ه‌اند بیك عدّه شیّاد بی سواد ، نقل شد ه که حضرت امیر(ع) د ر مقام د رد د ل باصحاب خود نوشت منیت بأطوع النّاس عایشه بنت ابی بکر و بأشجع النّاس الزّبیر و بأخصم النّاس طلحة.
یعنی من مبتلا شد ه‌ام بسه کس که این سه مانع پیشرفت کار و باعث بد بینی مرد م شد ه‌اند وآن سه یکی عایشه د ختر ابی بکر است که مرد م از او اطاعت بهتری د ارند و د وّم زبیر است که شجاعترین مرد م است . سوّم طلحه که د شمن ترین مرد م است بامن . د ر زمان ما مانیزمبتلا شد ه‌ایم بسه د سته که موجب بد بینی مرد م بما و باعث واژگون کرد ن اسلامند :
اوّل مراجع تقلید مانند سیّد هادی میلانی که شیخی مسلك و مورد اطاعت مرد م میباشند . د وّم گویند گان و روضه‌خوانان که بی باك و د کّاند ارند و انسان را هو میکنند . سوّم عوام خرافی پول د ار بی‌خبر از قرآن که ابزار د ست د و د ستهٔ اوّل میباشند و هرکس بخواهد حقائق اسلام را بیان کند این سه د سته باتّفاق او را میکوبند و از نشر حقائق مانع میشوند . د رزمان ما شریح مسلکان فتوا د اد ند علیه ما وعلیه قرآن و د ستهٔ د وّم و سوّم با *آنان هم صدا شد ند و حقّ را کتمان و ما را موهون کرد ند نه برای بحث حاضرند و نه از لج بازی د ست بر مید ارند .

شیعه نباید بدتر از مجوس باشد

در اثر نشر کتب و تبلیغ این غالیان، عوام ما شفای مریض را از امام و امامزاده میدانند بااینکه رسول‌خدا (ص) و أئمهٔ هدی (ع) فرموده‌اند : لا یشفی المرضی إلّا هو و قرآن از قول پیغمبری بزرگ میفرماید : و إذا مرضت فهو یشفین یعنی من که پیغمبرم چون مریض شوم خدا مرا شفامید هد ولی عقیدهٔ عوام اینستکه در مشهد اگر کسی زیر ماشین رود یا بمیرد یا غرق شود یا بیمار گردد مستقیمًا و بلاواسطه از تقدیر خدا است ، ولی اگر از صدها هزارنفر بیمار یکنفر خوب شود میگویند امام شفا داده و باقی که مردند خدا میرانده . دراینصورت باید گفت صد رحمت بمجوس که خیرات را از یزدان و شرور را از اهریمن میدانستند ، ولی شیعیان بعکس آنان شرور و مرگ و بیماری را از خدا و شفا و خیر و برکت را از امام میدانند ، ولی گاهی میگویند ما امام را واسطه قرار میدهیم درحالیکه دعا عبادتست و در عبادت بین خدا و بنده واسطه نیست وگرنه شرك در عبادتست زیرا خدا بندگان مقرّب را واسطه قرار نداده واسطهٔ نزد خدا ایمان و عمل صالح است که خدا در قرآن فرموده : یا أیّها الّذین آمنوا اتّقوا اللّه و ابتغوا إلیه الوسیلة ، یعنی ای مومنین بسوی خدا وسیله بجوئید و نفرموده وسیله را بخوانید و یا کسی را واسطه کنید چنانکه رسول‌خدا عرض میکند إلهی وسیلتی إلیك الایمان . ایمان و تقوی را میتوان جست ولی بندگان مقرّب که از دنیا رفته‌اند و از دنیا خبرندارند نمیتوان جست ، ولی بمردم نگفتند طبق قرآن أنبیا و أولیاء پس ازوفات از دنیا خبر ندارند چنانچه در آیهٔ ۲۵۹ سورهٔ بقره که دربارهٔ عزیر پیغمبر نازل شده : أو کالّذی مرّعلی قریة و هی خاویة علی عروشها... که حضرت عزیر را خدا میرانید و پس از صد سال او را زنده و فرمود : کم لبثت چند مدّت اینجا مانده‌ای ؟ گفت یکروز و یا ساعتی از روز و نمیدانست صد سال است مرده و خر او خاك شده از بدن و خر خود خبر نداشت . و همچنین در آیهٔ ۱۱۷ سورهٔ مائده حضرت عیسی عرض میکند خدایاپس از

رفتن من از دنیا من از اُمّتم خبر ندارم کنت علیهم شهیداً ما دمت فیهم فلمّا توفّیتنی کنت أنت الرّقیب علیهم ، و در آیهٔ ۱۰۹ همین سوره روز قیامت تمام پیغمبران عرض میکنند پس از وفات ما از اُمّت خود خبر نداشتیم و مسلّم استکه نباید خبر داشته باشند زیرا اگر مثلا پیغمبری مطّلع باشد از گرفتاری اُمّتش و از فسق و فجور اُمّتش و از بی عدالتی و ظلم اُمّتش و از شکنجه‌گاه‌ها و از خلاف قانون قرآنی که در محکمه ها و منبرها گفته میشود ناراحت خواهد بود و آن عالم برای او دار الغصّه و الهمّ میگردد حتّی خدا راضی نیست کسی از احوال دیگری تجسّس کند و برسول خود میفرماید : لا تجسّسوا پس چگونه ممکن است بر خلاف قول خدا رسول و امام از احوال و درد دل و حاجات بندگان خدا مطّلع گردند اصلا دلیلی در شرع نرسیده و در قرآن ذکر نشده ، بلکه روح اُولیاء در عالم باقی هستند و نمیتوانند بعالم فانی برگردند ، چنانکه صریح آیات قرآن است . متأسّفانه عوام امام را مهربانتر از خدا میدانند از بس از گویندگان و غالیان شنیده‌اند که امام و یافلان امامزاده الآن در مجلس حاضر است ، بچسبید متوسّل شوید . دعای توسّل جعلی را بخوانید . بنابراین زیر منبر ایشان نشستن و گوش دادن حرام است . این منبریها که در منبرها از ما بدگوئی میکنند از جدّ ما حضرت امیر(ع) چقدر بدگوئی کردند در زمان بنی اُمیّه هزارماه در تمام ممالك اسلامی در منبر علی‌علیه‌السّلام را لعن و سبّ و تکفیر میکردند و لذا شاعر گوید :

آنکه همکار است با شمر و سنان روضه‌خوانست روضه‌خوانست روضه‌خوان

بهرحال کتاب آقای نم هزاران اشکال دارد چه اشکال عقلی و چه اشکال دینی که حوصلهٔ بیان آن نیست . شاعری در وصف اینان گفته :

درس خواند وکفر و شرکش کم نشد شیخ گشت و مسلم و آدم نشد

و امّا کتاب حمایت از حریم شیعه

که باید نام آنرا حمایت از حریم خرافات گذاشت و بیخود نام شیعه

برخود گذاشته ، بطلان بسیاری از مطالبش قبلا بیان شد و باز از باب نمونه میگوئیم :

در ص ۹۲ میگوید امام متصدّی امر خدا است باید از او پرسید أمر خدا چیست چرا خدا و رسول نفرمودند که امام متصدّی أمور خدا است، بلکه تمام امامان در مقابل خدا در دعای یستشیر و دعاهای دیگر عرض میکردند : إلهی أنت العالم و أنا الجاهل و أنت القوّی و أنا العاجز یعنی خدایا توئی عالم و من نادانم تو نیرومندی و من ناتوانم ،آیا ممکن است جاهل وناتوانی متصدّی أمورعالم نیرومندی شود . ثانیًا أمر خدا در تکوین همان فعل خدا است و ارادهٔ او عین مراد است و بین اراده و مراد در تکوین فاصله نیست.

در ص ۹۲ مینویسد حقیقت ولایت قابل درك نیست و بحرالعلوم قزوینی چنین وچنان گفته، باید گفت خوب چیزی که قابل درك نیست و خودتان درك نکرده‌ای حق ندارید دربارهٔ آن قضاوت کنید و شما که خود مقلّد غیر هستید بما حقّ ایراد ندارید . ثانیًا خدا تکلیف مالا یطاق نکرده وچیزی که قابل درك نیست از بنده نخواسته پس شما از جان ملّت چه میخواهید .

در ص ۹۲ و ۹۵ مکرّر میگوید چرا شیعه را مشرك خوانده و مشرك معرّفی کرده .جواب اینستکه ما در کتاب درسی از ولایت مشرك خوانده‌ایم هر کسی را که دارای شرکست خصوصًا غلاة و شیخیّه را و بخصوص شیعه کاری نداریم چرا تهمت میزنید تهمت و افترا حرام است .

در ص ۹۷ میگوید اینان که عقیده بولایت تکوینی ندارند لازم است که بوسیلهٔ مراجعه بقرآن و اخبار از جان و دل بپذیرند . باید گفت شما چرا خودتان بقرآن و اخبارمراجعه نکردید زیرا تمام کتاب شما ضدّ قرآن است.

در ص ۹۷ میگوید فهم مقام سلطنت رسول و امام صعب و دشواراست. باید گفت شما در ص۹۲ گفتید قابل درك نیست و در اینجا میگوئید دشوار است مگر شما حافظه ندارید خیلی خوب دشوار، اگر دشوار است خدا در قرآن فرموده امر دشواری از شما نمیخواهم لا یرید بکم العسر، و در آیهٔ دیگر فرموده : ماجعل علیکم فی الدّین من حرج . یعنی خدا چیزدشوار از شما

نخواسته و در دین حکم دشوار قرار نداده، جائیکه خدا چیز دشواری نخواسته پس فهم مقامیکه دشوار باشد نخواسته ، شما چه میخواهید شاه بخشیده شیخ علی خان نمی بخشد .

در ص ۹۷ نقل کرده از امام باقر(ع) که فرموده حدیث ما صعب و مشکل است و جز ملك مقرّب و نبیّ مرسل و یا مومن ممتحن کسی بآن ایمان نمیآورد . باید گفت معلوم میشود شما خود را ملك مقرّب و یا نبیّ مرسل و یا مومن ممتحن میدانید واگرنه پس شما هم ایمان نیاورده اید . ما میگوئیم امام فرموده حدیث ما سخت ومشکل است ولی خدا و امام فرموده قرآن آسان و نور روشن است و مکرّر در قرآن آمده : لقد یسّرنا القرآن ، پس چگونه قرآن را رها کرده و باخبار مشکل ضدّ قرآن چسبیده اید و میگوئید ما قرآن را نمی فهمیم مگر باحدیث یعنی میخواهید کتاب آسان را با حدیث مشکل درك کنید . شما مدّعی ولایت تکوینی هستید ولی یك آیه از قرآن نیاورده اید .

در ص ۹۹ تعریف کرده از مقتصدین و گوید آنان ما شیعیانیم که بدو نوع حکومت تشریعی و تکوینی برای پیغمبر و امام قائلیم . ما میگوئیم شیعه نیستید بلکه شما دشمن امامید زیرا این ادعاهای شمارا امام برای خود نفرموده عطر آنستکه ببوید نه که عطّار بگوید تزکیة المرء لنفسه قبیح تعریف کردن انسان از خود قبیح است خدا در سورهٔ نجم فرموده : فلا تزکّوا أنفسکم از خود تمجید نکنید . دختری را که مادرش تعریف کند برای خاله اش خوبست .

در ص ۱۰۰ میگوید اشقیاء (مانند لشکرمعاویه) لشکریانی هستند که بهرطرف اولیاء خدا دستور بدهند حرکت میکنند و سرپیچی ندارند . باید درجواب گفت پس اشقیاء مطیع امام بوده و تمام فسادشان از خود امام است و شما که از خدا و امام خود اطاعت نکرده و در دین بافته اید از اشقیاء بدترید واقعاً این چرندیات را شما نوشته اید تا مردم بخوانند و بخندند .

در ص ۱۰۱ برای امکان ولایت تکوینی امام دلائلی وعده داده، امّا یکدلیل نیاورده جز نقل بافته های کفر و شرك عرفانی ملّانظرعلی که تمام آن

مخالف قرآن است . خدایا کسیکه در اصول عقائد مقلّد ملّانظرعلی شده درحالیکه عقائد تقلیدی نیست چگونه کتاب مینویسد بافته‌های ملّانظرعلی هزاران اشکال دارد که فرصت بیان آن نیست . یکی اینکه خدا را تشبیه کرده بآفتاب ، که عکس آن در آینه میتابد . ای بیچاره آفتاب محدود و دور است وعکسی دارد امّا خدا نه محدود و نه دور و نه عکسی دارد که در موجودی بیفتد این کفریّات چیست که خدارا تشبیه‌کرده‌ای مگر نخواندی که خدا فرموده لیس کمثله شیٔ ، ودیگر اینکه ملّانظرعلی استدلال کرده بدو خبر مجعول صوفیّه یکی جملهٔ العبودیّة جوهرة کنهها الرّبوبیّة . یعنی بندگی جوهری استکه کنه آن ربوبیّت است . یعنی هرکس بندگی کرد بخدائی میرسد اگر چنین باشد هرکس چهار روز عبادت میکند و میگوید من بربوبیّت رسیده‌ام. هرعابدی میتواند این ادّعا را بکند و این مخصوص امام نیست بلکه این کفر است زیرا ممکن الوجود صفات واجب الوجود را کسب نکند و ممکن و واجب در وجود متباین است و ملّانظرعلی اگر از قرآن مدرکی داشت ذکر میکرد زیرا در این مسئلهٔ باین مهمّی که مسئلهٔ شرك و توحید است نباید باخبارمجعوله استناد کرد . ودیگر خبر مجعول عبدی أطعنی حتّی أجعلك مثلی که می گوید بندهٔ من اطاعت کن تا مانند من شوی و این کفر است زیرا هیچ کس مانند خدا نخواهد شد حتّی أنبیاء . این آقایان خیال کرده‌اند ببافتن ، دین درست میشود . تعجّب است این روحانی نمایان چگونه از قرآن بی خبر ، ولی ببافته‌های ملّافلان توجّه دارند .

در ص ۱۰۵ بدگوئی و رجزخوانی کرده برای ابطال دلیل تحیّز ، امّا دلیلی نیاورده . ما دراین کتاب حمایت یا حماقت جز رجزخوانی و فحّاشی چیزی ندیدیم .

در ص ۱۰۷ بخاك پای اسب جبرائیل و اثر آن استدلال کرده وگوید خدا بهر چیزی اثر میدهد . جواب آنستکه این مربوط بولایت تکوینی نیست زیرا خدا اثر بدهد امّا صفات خود را بمخلوق نمیدهد ، مثلا خدا غیرمحدود است و محال است که مخلوقی غیرمحدود شود .

در ص ۱۰۸ — استدلال کرده باخباریکه میگوید هر چیزی مطیع ماست

امّا ندانسته که اطاعت غیراز تکوین است زیرا خدا فقط مکوّن است باضافه اگر چیزی مطیع امام باشد باید کفّار و دزدگان و گزندگان نیز مطیع امام باشند و حال آنکه نیستند .

در ص ۱۰۹ هرچه خواسته از ما بدگوئی کرده و نیز از وهّابی ها بدگوئی کرده و فحش داده ، امّا یك مدرك نیاورده که بچه دلیل ما وهّابی هستیم بلکه شما خود را شیعهٔ حقیقی بدانیم ، اینان میخواهند بفحش و افتراء نور خدا را خاموش کنند . بهرحال وهّابی هرکه و هرچه باشد ولی مشرك نیست ، اگر وهّابی گفت بدن واحد یا روح واحد دو مکان ندارد باید شما دلیل بیاوری بر ابطال آن نه آنکه فحش بدهی . حضرت أمیر (ع) در خطبهٔ ٤٦ میفرماید : آنکه دو جا یا بیشتر حاضر است و این صفت را دارد فقط خدا است و غیرخدا این صفت را ندارد و در پیشگاه حضرت أحدیّت عرض میکند : أللّهمّ أنت الصّاحب فی السّفر و أنت الخلیفة فی الأهل و لا یجمعهما غیرك لأنّ المستخلف لا یکون مستصحبًا و المستصحب لا یکون مستخلفا .

در ص ۱۱۰ مانند سایر صفحات ارعد و ابرق و لم یأت بشیء عقب بروید آماده باشید ، منم رستم داستان تحقیقاتی مانند گرز گران آورده ام و عوض دلیل قصّهٔ خوابی را آورده که اصلا خواب حجّت نیست میگوید رسول خدا فرموده من رآنی فی المنام فقد رآنی درحالیکه این خبر مجعول است . ثانیًا هرکس پیغمبر را درخواب بیند اگر آنحضرت را در بیداری دیده باشد می فهمد او همان رسول خدا است و بشکل شیطان نیامده . امّا کسیکه پیغمبر را در بیداری ندیده هرکس را در خواب دید ازکجا بفهمد که او خود پیغمبر است .

ثالثا ما قبول نداریم که پیغمبر بخواب هزار نفر در آن واحد بیاید زیرا روح واحد محال است در آن واحد درمکانهای متّعدده بیاید .

بی سوادی را ملاحظه کنید

در ص ۱۱۳ قصیده و اشعار سیّد حمیری را بحضرت امیر (ع) بسته وگوید خود آنحضرت فرموده یا حار همدان من یمت یرنی ، درحالیکه احدی ازمورّخین

و محدّثین این اشعار را بآنحضرت نسبت نداده کسیکه اینقدر بی اطّلاع است از او چه توقّع و تازه شعری آورده از قول غیر دربارهٔ ما و گوید :

آنچه را گفتم بقدر فهم تو است مردم اند ر حسرت فهم درست

در جواب ایشان ما شعر خود را در شأن او میآوریم

آنچه را گفتی همه کفر و کج است فهم خود را بین که باحقّ‌گولج است

در ص ۱۱٤ در اطراف بدن مثالی قلم فرسائی کرده و بخیال خـود تحقیقاتی کرده آیا نمیداند که بدن مثالی مدرکی از شرع ندارد و حضـرت صادق (ع) که فرموده اگر روح میّت را ببینی لقلت هو هو خواهی گفت این روح خودش است ، معنای حدیث این استکه روح مانند بدن حدّ و حدودی دارد و بزرگتر از بدن نیست و این دلیل استکه روح هر بشـری حتّی روح رسول‌خدا محدود و دارای ابعادی و مکانی است نه اینکه خدا یك انبار قالب در عالم برزخ تهیّه کرده هر روحی که از بدن دنیوی خارج شود آنرا داخل در قالبی‌کند . دلیل ما همین خوابی است که آقای لجوجی در ذیل همان صفحه نقل کرده و گفته روح بمشهد و کربلا میرود .

در ص ۱۱٦ گوید امّا امکان شرعی مقام ولایت ،آنوقت قصّهٔ حضرت آصف را نقل کرده ،کسی نبوده باو بفهماند که آقا برو درس بخوان تا بدانـی ، امکان شرعی و غیرشرعی نداریم . دیگر آنکه قصّهٔ آصف را ما در کتاب درسی از ولایت آورده‌ایم برو مطالعه کن و بعد ایراد کن . تعجّب آن‌استکه هرکـس کتابی ردّ بر ما نوشته قصّهٔ حضرت عیسی و حضرت آصف را دلیل آورده ونرفته جواب آنرا در کتاب ما بخواند و یااینکه خوانده از عناد وعجله درك نکرده .

در ص ۱۲۰ میگوید صفات کمالیهٔ انبیا از آثار صفات حق و مخصوص‌اوینند باید گفت آثار صفات حقّ غیراز صفاتست و صفات حق مخصوص بخود اواست. این شیخ فرق بین صفت و آثار صفت نگذاشته و مخلوق را نباید در صفات حق شرکت داد . حضرت رضا (ع) میفرماید : کلّما فی الخلق یمتنع فی خالقه . و سبحان اللّه عمّا یصفون .

در ص ۱۲۱ گوید ولایت تکوینی مستقلّ أئمه کفر است ،أمّا آن آیات و اخبار،ولایت تکوینی غیر مستقلّ را نفی نمیسازد . باید از این شیخ پرسیـد

کدام آیات شما چرا یکی را نشان ندادید، ایشان خود میبافند و خود قضاوت میکند و خود نتیجهٔ باطل میگیرد.

در ص ۱۱۸ و ۱۲۵ تا ص ۱۳۱ مکرّر أولیاء خدارا اسباب خلقت و مانند ابر و باد و مه و خورشید گرفته و خیال کرده أولیاء خدا بی اراده هستند و مانند اسبابند و ما در این کتاب جواب داده‌ایم، ما نمی‌گوئیم رسول و امام را تشبیه بخورشید و ماه نکنید میگوئیم نتیجهٔ غلط و کفر و شرك فراهم نیاورید، روی زیبارا میتوان بماه تشبیه کرد، أمّا روی زیبارا مربّی نباتات نگیرید.

در ص ۱۲۷ خدا و أولیاء خدارا تشبیه کرده بآتش و آهن گداخته‌که هردو محرقند و آهن متّصف شده بصفت آتش، پس أولیاء خدا نیز متّصف بصفات خدایند. مرحوم مقدّس اردبیلی در حدیقة الشّیعه ص ۵۶۵ میگوید این سخن از هر کفرو زندقه‌ای بدتراست و میفرماید این از عقائد صوفیّهٔ اتّحادیّه و زندقهٔ خالص است زیرا هیچ دهری و طبیعی جرئت چنین مزخرفی را نکرده‌و بدن انسان از این کفر بلرزه درمیآید و کسیکه مختصر عقل داشته باشد بطور قطع میداند که تبدیل ممکن بممکن یاتغییر کردن بواسطهٔ همدگر را در صفات نمیشود قیاس با واجب الوجوب کرد (انتهی کلامه) مقصود اردبیلی این استکه آهن و آتش هردو ممکن الوجودند و ممکن بواسطهٔ مجاورت یکدگر صفات همدگر را بخود میگیرند، أمّا خدا و مخلوق از یك جنس نیستند، یکی واجب است و دیگری ممکن و محال است صفت یکدگر را بخود بگیرند، حضرت أمیر (ع) فرموده: تنزّه عن مجانسة مخلوقاته. پس تشبیه کردن خدا و خلق را که متباینند بآتش و آهن که متجانسند بسیار قبیح و در نهایت نادانی و کفر است، حال شما فکر کنید بقول مرحوم مقدّس اردبیلی زندیق های زمان‌ما چه مزخرفاتی در کتاب حمایت خود آورده و تازه خود را مروّج اسلام‌میدانند حال کسیکه این‌طور توحید را خراب کرده اگر تا قیامت گریه و عبادت کند خدا او و ناشر کتاب او را نخواهد بخشید زیرا اینان از اهل غلوّ بدترند و فتاوی علماء محقّقین بر نجاست غلاة و مشرکین است.

در ص ۱۲۸ استدلال کرده برای ولایت تکوینی رسول‌خدا بجملهٔ اقامه فی الاداء مقامه ، و آنقدر درك نکرده که اداء یعنی بیان کردن شرع وامور دین و این ربطی بتکوین ندارد و ادارهٔ امور تکوین در اینجا نیست.

در ص ۱۳۵ تا ص ۱٤٤ بقضاوت خود ش دلائل نفی قطبیّت را ردّ کرده امّا یك دلیل و یا یك آیه برای اثبات آن نیاورده جز بدگوئی و رجز خواندن

****

پس معلوم شد مطالب کتاب درسی از ولایت مارا تابحال کسی نتوانسته ردّ کند و چون بنظر بغض بمطالب آن نظر کرده‌اند ممکن است نفهمیده باشند زیرا تعصب و بدبینی مانع فهم انسان است ، ولی از تهمت وافتراء وفحش کتب خود را پر کرده‌اند . ما میگوئیم هرکس بمطالب ما ایرادی دارد آزاد است أوّلا با دقّت مطالب مارا برسد سپس در مقام جواب برآید. ما هدایت خود و دیگران را طالبیم.

متأسّفانه چون ملّت مارا از حقائق اسلام بی‌خبر نگاه‌داشته‌اند ولذا هر فحّاش و نادانی هرچه دلش‌خواست میگوید و رطب‌ویابس‌بهم‌میبافد .

ما بنوشتن درسی ازولایت خواستیم اینان را هدایت کنیم اینان عوض تشکّر با نظر بدبینی وعداوت می‌نگرند إنّ هذا لشیٔ عجاب . باید بامثال این نویسندگان گفت تحقیقات در مطالب علمی با حسن تفاهم باید رو برگردد وگرنه باید گفت :

ای مگس‌عرصهٔ سیمرغ نه جولا نگه تواست

عرض خود میبری و زحمت ما میداری

مختصر آنچه ما در کتاب خود درمورد ولایت ذکر کردیم این استکه اگر ولایت بمعنی دوستی باشد باید همهٔ مؤمنین را دوست داشت خصوصًا حضرت أمیرالمؤمنین و فرزندانش علیهم‌السّلام را ، و اگر بمعنی سرپرست باشد حضرت أمیر(ع) سرپرست و زمامدار أمّت بوده در زمان خلافتش و اگر ولایت را بمعنی قیّم أمور تکوینی بگیریم این مخصوص بخدا است و از صفات خاصّهٔ اواست و دادن این صفت را بمخلوق بر خلاف توحید و ضدّ قرآن است . أللّهمّ اهد قومی فإنّهم لا یعلمون .

والسّلام علی من اتّبع الهدی.

الاحقر سید ابوالفضل علّامهٔ برقعی

در خاتمه اصحاب أئمّه را باید شناخت

علما و محقّقین اتّفاق دارند براینکه اصول دین و مذهب و عقائد را نباید بدون دلیل قبول کرد بلکه باید بادلیل محکم پذیرفت و باحادیث ضعیفه و یا بتقلید نمیتوان اعتماد کرد . بنابراین باید تعجب کرد که چگونه مردم ما اصول دین و عقائد خود را از راویان مجهول الحال و یا از تقلید گرفته‌اند .

اگر کسی برای بررسی و شرح حال اطرافیان ائمّه (ع) به کتب تاریخ و حتّی فرمایشات خود ائمّه رجوع نماید تعجب میکند که چگونه افرادی بی ایمان دور و بر ائمّه (ع) بوده‌اند و در حیرت میماند که چطور اصحاب ائمّه (ع) به اسلام خیانت و باکتاب خدا و دین اسلام بازی نموده مردم را به‌انحراف کشانده‌اند . ما اگر بخواهیم به‌شرح حال ایشان بپردازیم کتابی قطور بلکه کتابها خواهد شد . ممکن است گفته شود اصحاب حضرت امیر (ع) نسبت به اصحاب سایر ائمّه (ع) بهتر بوده‌اند ولی داد آنحضرت نیز ازاصحابش بلند بود که شرح آن مفصل و این مختصر جای بیان آن نیست معذلك برای نمونه،ما به‌برخی از کلمات آنحضرت آنهم از نهج البلاغه که دسترس عموم است اشاره می کنیم .

حضرت امیرالمؤمنین (ع) که از دیگران داناتر و شجاعتر بود از اصحاب خود متنفّر و منزجر گردید و هنگام زمامداریش عدّه‌ای از مردم حقّه بازبی ارادهٔ بی ایمان دوراو را گرفته بودند چنانکه ناله و نفرین و شکایت از دست ایشان داشت . در خطبه‌های نهج البلاغه و سایر اخبار مملوّ از شکایت و مذمّت اواست از اصحاب خودش و با آن اقتدار و همّت عالی نتوانست ایشان را اصلاح نماید و جگرش از دست اصحابش خون بود .

در خطبهٔ ۱۱۶ میفرماید : و لیهمّت کلّ امرء منکم نفسه لا یلتفت إلی غیرها و لکنّکم نسیتم ما ذکّرتم و آمنتم ما حذّرتم فتاه عنکم رأیکم و تشتّت علیکم

أمركم و لودد ت أنّ اللّه فرّق بيني و بينكم . يعنی هرمردی از شما بفكرخود و خود خواه‌است و بد يگری توجّه ندارد ولیکن بشما آنچه پند داده شده فراموش کردید و از آنچه باید حذر کنید ایمن شده‌اید لذا رأی شما سرد رگم وکارتان پراکنده شده و دوست میدارم که خدا میان من و شما جدائی افکند .

و در خطبهٔ ۱۱۷ فرموده : فلا أموال بذلتموها للّذی رزقها و لا أنفس خاطرتم بها للّذی خلقها تكرمون باللّه علی عباده و لا تكرمون اللّه فی عباده . يعنی شما از بخل خود نه مالی در راهیکه خدا برای روزی شما کرده بذل کردید و نه جانهائی برای آنچه خدا آفریده بخطر انداختید بنام خدا و دین او بربندگانش فخر میفروشید و خدا را در میان بندگانش گرامی نمیدارید .

و در خطبهٔ ۱۱۹ فرموده : ما بالكم لا سدّ د تم لرشد و لا هد يتم لقصد ؟... و اللّه لولا رجائی الشّهادة عند لقائی العدوّ لوقد حمّ لی لقاؤه لقرّبت ركابی ثمّ شخصت عنكم فلا أطلبكم ما اختلف جنوب و شمال ، طعّانين عيّابين حيّادين روّاغين إنّه لا غناء فی كثرة عددكم مع قلّة اجتماع قلوبكم : يعنی چه شده شما را که براه رشد و ترقّی ارشاد نشدید و براه حقّ هدایت نگشتید بخدا اقسم اگر امید شهادت هنگام ملاقات دشمن نداشتم مرکب خود را حاضر میکردم و از شما فراری و دور میشدم و هرگز بسراغ شما نمیآمدم مرد می هستید طعنه‌زن عیبجو منحرف کجرو ، نفعی در کثرت شما نباشد با پراکندگی دلهایتان.

و در خطبهٔ ۱۲۳ فرموده : و كأنّی أنظر إليكم تكشّون كشيش الضّباب ، لا تأخذون حقّا و لا تمنعون ضيما . يعنی و گويا من شما را می بینم که مانند کفتارها همهمه میکنید ولی نه حقّی را میگیرید و نه ستمی را برطرف میکنید .

و در خطبهٔ ۱۲۵ فرموده : ما أنتم بوثيقة يعلق بها و لا زوافر عزّ يعتصم إليها لبئس حشّاش نار الحرب أنتم أفّ لكم لقد لقيت منكم برحا... فلا أحرار صدق عند النّداء و لا إخوان ثقة عند النّجاء . یعنی شما مورد اعتمادی که بتوان بآن چنگ زد نباشید و همراهانیکه موجب عزّت گردد نبودید ، شما

بد افروزندگان جنگید اف برشما که از شما سختی کشیدم نه‌مردم آزادهٔ راستگوئی هستید چون شما را بخوانم و نه برادران معتمدی باشید چون باشما نجوی نمایم.

و درخطبهٔ ۱۳۱ فرموده: أظأركم علی الحقّ و أنتم تنفرون عنه نفور المعزی من وعوعة الأسد. یعنی ای‌مرد میکه عقلتان زائل شده شما را بحقّ توجّه میدهم از آن میرمید و چنان از حقّ فرار میکنید مانند فرار گوسفند از صدای شیر.

و درخطبهٔ ۲۵ اصحاب معاویه را براصحاب خود ترجیح میدهد و فرموده: انّ هؤلاء القوم سیدالون منکم باجتماعهم علی باطلهم و تفرّقکم عن حقّکم...و بأدائهم الأمانة إلی صاحبهم و خیانتکم و بصلاحهم فی بلادهم و فسادکم... أللّهمّ إنّی قد مللتهم و ملّونی و سئمتهم و سئمونی فأبدلنی بهم خیرا منهم و أبدلهم بی شرّا منّی. یعنی اصحاب معاویه بزودی دولت شما را از شما خواهند گرفت زیرا آنان برباطل خود متّحدند و شما از حقّ خود متفرّقید و آنان امانت را بصاحب خود ردّ میکنند و شما خیانت میکنید آنان دربلاد خود بصلاح پرداخته و شما فساد میکنید، خدایا من ایشان را ملول کردم (از بس‌گفتم) و ایشان مرا ملول و آزرده کردند و ایشان را خسته کردم و ایشان مرا خسته کردند ایشان را از من بگیر و مردم بهتری مرا عطا کن و مرا از ایشان بگیر و بدتر از من نصیبشان گردان.

و درخطبهٔ ۲۹ سراسر از ایشان نکوهش میکند از آنجمله فرموده: و من فاز بکم فقد فاز واللّه بالسّهم الأخیب. یعنی هرکس شما نصیب او گردید بخدا قسم بسهم ناامید تری مبتلا شده.

و درخطبهٔ ۳۴ نیز سراسر صحابهٔ خود را مذمّت کرده از جمله فرموده: ماأنتم إلّا کابل ضلّ رعاتها، فکلّما جمعت من جانب انتشرت من آخر. یعنی شما مانند شترانی هستید که چوپان خود را گم کرده‌اند

از هرطرف جمع آوری شود از جانب دیگر پراکنده شوند .
و در خطبهٔ ۳۵ فرموده : با من مخالفت و جفا کردید و تا توانستید نافرمانی نمودید « فأبیتم علیّ إباء المخالفین الجفاة ، و المنابذین العصاة حتّی ارتاب النّاصح بنصحه .
و در خطبهٔ ۳۹ از ایشان مذمت کرده و میفرماید : لا أبا لکم ماتنتظرون بنصرکم ربّکم أ ما دین یجمعکم و لا حمیة تحمشکم أقوم فیکم مستصرخا و أنادیکم متغوّثا فلاتسمعون لی قولا . یعنی بی پدران منتظر چه هستید برای یاری پروردگارتان آیا دینی که شما را جمع کند ندارید و غیرتی که شما را حرکت دهد فاقدید در میان شما می ایستم و فریاد میزنم و استغاثه مینمایم هیچ گفتار مرا نمی شنوید و از جمله بایشان فرموده : فجرجرتم جرجرة الجمل الأسرّ و تثاقلتم تثاقل النّضو الأدبر .
در خطبهٔ ۹۶ چه قدر ازایشان مذمّت کرده از جمله میفرماید : لوددت و اللّه أنّ معاویة صارفنی بکم صرف الدّینار بالدّرهم فأخذ منّی عشرة منکم و أعطانی رجلا منهم . یعنی بخدا قسم دوست دارم که معاویه با من معاملهٔ دینار باد رهم کند ده نفر از شما را از من بگیرد و یك مرد از آنان را عطا کند . و در همین خطبه ایشان را کر و کور و لال خوانده و فرموده : صمّ ذوو أسماع و بکم ذوو کلام و عمی ذوو أبصار .
و در خطبهٔ ۱۳۳ فرموده : قد اصطلحتم علی الغلّ فیما بینکم تاآخر. یعنی شما در میان خود کینه توزید و به نفاق و دشمنی یکدگر عادت نموده اید .
و در خطبهٔ ۱۰۶ درمورد فرار ایشان هنگام جنگ فرموده : قد رأیت جولتکم و انحیازکم عن صفوفکم .
و در خطبهٔ ۱۰۷ در وصف ایشان فرموده : أیقاظا نوّما و شهودا غیّبا و ناظرة عمیاء و سامعة صمّاء و ناطقة بکماء .

در خطبۀ ۱۶۵ فرموده : لکنّکم تهتم متاه بنی اسرائیل .
و در خطبۀ ۱۷۹ در مذمّت ایشان میفرماید : الّتی إذا أمرت لم تطع و إذا دعوت لم تجب إن أمهلتم خضتم و إن حوربتم خرتم .
و در خطبۀ ۱۹۹ فرموده : لقد کنت أمس أمیرا فأصبحت الیوم مأمورا و کنت أمس ناهیا فأصبحت الیوم منهیّا .
در خطبۀ ۱۲۰ بهایشان فرموده : أرید أن أداوی بکم و أنتم دائی کناقش الشّوکة بالشّوکة و هو یعلم أنّ ضلعها معها .
و در مذمّت اصحاب خود در مکتوب ۳۵ مینویسد : فمنهم الآتی کارها و منهم المعتلّ کاذبا و منهم القاعد خاذلا أسأل اللّه أن یجعل لی منهم فرجا عاجلا فو اللّه لولا طمعی عند لقائی عدوّی فی الشّهادة و توطینی نفسی علی المنیّة لأحببت أن لا أبقی مع هؤلاء یوما واحدا ولا ألتقی بهم أبدا .

و در شمارۀ ۲۵۳ باب حکم در سرزنش ایشان میفرماید : واللّه ما تکفوننی أنفسکم فکیف تکفوننی غیرکم إن کانت الرّعایا قبلی لتشکو حیف رعاتها فانّی الیوم لأشکو حیف رعیّتی کأنّنی المقود و هم القادة أو الموزوع و هم الوزعة .

و همچنین در خطبه‌های دیگر و سایر کلمات خود بسیار از ایشان مذمّت کرده و ایشان را از صفات ایمانی و انسانی دور دانسته باانیکه بدست مبارکش تازیانه و شمشیربود نتوانست ایشان را باصلاح آورد و بحقّ برساند . و أمّا سایر أئمّه که قدرتی نداشتند و محکوم بحکم ستمگران بودند لذا اصحابشان بسیار بدتر ازاصحاب علی(ع) بودند . و چون اسلام بشرق و غرب دنیا رسیده بود و مردم فاسد و کافر و بی دین نمی توانستند در مقابل اسلام قیام نمایند ولی میدیدند مردم بهاولاد

رسول (ص) و بزرگان اسلام توجّه دارند و آنان مورد احترام مردم وخوشنامند آمدند بنام ارادت در اطراف آنان جمع گشته و از نام و عنوان ایشان سوء استفاده کرده و زیر چتر نام ایشان هرچه توانستند بتخریب اسلام گوشیدند و بنام اسلام مذاهب کفر و شرك و خرافات بازکرده و فرقه‌ها تشکیل دادند از قبیل حروریه و حشویه و مرجئه و جهمیه و غیلانیه و ماصریه و بتریه و شکاکیه و تماریه و زیدیه و نجدیه و خوارج و جارودیه و سبائیه و کیسانیه و مختاریه و بیانیه و عماریه و حربیه و ریاحیه و راوندیه و تناسخیه و مغیریه و منصوریه و خطابیه و المعمریه و البزیعیه و حمزیه و المخمّسه و علبائیه و البشیریه و حلولیه و العبائیه و اتحادیه وغالیان و الهریریه و الهاشمیه و الروندیه و الصباحیه و یعقوبیه و العجلیه و وحدتیه و التبریه و الحصینیه و الرافضه و اسماعیلیه و مبارکه و امامیه و قرامطه و السمطیه و فطحیه و واقفیه و قطعیه و همسویه و مؤلفه و محدثه و ناوسیه و اثنی عشریه و نصیریه و نمیریه و صوفیه و جعفریه و فرقه‌های بسیار دیگر که از فرقه‌های فوق منشعب گردیده و هر فرقه طرفدارانی داشته و در اصول و فروع اسلامی بدعتها آورده و کفریاتی بنام اسلام اظهار کردند . بعضی از این فرقه‌ها امامان را خدا و یا رسول خدا میدانستند و یا امام را از پیمبران برتر میدانستند و بسیاری از آنان تمام محرّمات را حلال میشمردند و هرکس نامهای بزرگان این فرق را بخواهد بداند وعقائد آنان را بتفصیل واقف گردد به‌کتاب المقالات و الفرق سعد بن عبدالله الاشعری القمی و یا کتاب حسن بن موسی النوبختی مراجعه کند .

این مذاهب برای مؤسّسین و بزرگانشان دکّانهای پرمنفعتی بوده و اکثر آنان خود را نایب و یا وکیل و یا از قوّام أئمّه میدانستند و از این راه نان میخوردند مانند زیاد بن مروان القندی وعلی بن ابی حمزهٔ بطائنی و

عثمان بن عیسی که این هرسه از وکلاء و نایبان خاصّ و قوّام به‌أمور حضرت موسی بن‌جعفر(ع) بوده و چون حضرت موسی بن جعفر(ع) در زندان بود این وکلاء هرچه مردم شیعه بنام امام میدادند اینان جمع میکردند و چون امام در زندان فوت شد اینان منکر فوت او شده و مذهب واقفیّه را بوجود آوردند یعنی بامام هفتم توقّف کردند و گفتند پس‌از موسی بن جعفر (ع) دیگر امامی نیست و هرکس ادّعای امامت کند کذّاب و فاسق و ببدین است و هرچه وجوهات از امام نزد ایشان بود بلعیدند و خوردند و حتّی کنیزهائی که از امام نزد ایشان بود همه را تصرّف کردند نزد زیاد بن مروان هفتاد هزار اشرفی و نزد علیّ بن أبی حمزه سی هزار اشرفی با پنج دختر کنیزبود و همچنین نزد عثمان بن عیسی. در حالیکه یکی از مدارك مذهب جعفری روایت اینان میباشد. پس بروایاتیکه در فروع و اصول دین ازاین قبیل راویان رسیده نباید اعتناء کرد ونباید آنهارا مدرك دینی قرارداد. ما می‌بینیم همان راویانی که در اصول‌دین کفر و شرك و خرافات و عقاید ضدّ قرآنی بنام أئمّه آورده‌اند عینا همان‌راویان مطالبی بنام فروع دین از أئمّه نقل کرده‌اند. بنابراین وقتی روایات رسیدهٔ از ایشان در عقاید باطل بود در فروع نیز نتوان بآنها استدلال وبراویانش نباید اعتماد کرد. و راه رسیدن بصواب در فروع دین بنظرما تنها طریق فقه مقارن است که به اقوال و آراء گوناگون توجّه نمائیم و هرقولی را که مطابق قرآن و سنّت و دارای دلیل قاطعی از کتاب خدا و سنّت رسول بود آن‌قول را مدرك قرارداده و بپذیریم.

بهرحال همین فرقه‌بازی و مذهب سازیها باعث ضعف مسلمین و تسلّط کفّار بر اراضی مسلمین گردید. أئمّه(ع) از بسیاری ازاین فرقه‌ها بیزاری میجستند ولی اینان دست بردار نبودند و لذا برمسلمین واجب است از تفرقهٔ مذهبی دست بردارند و گول مروّجین مذاهب را نخورند و

فقط طبق فرمودهٔ خدا خود را مسلمان بنامند چنانچه خدا در سورهٔ حجّ آیهٔ ۷۸ فرموده : هو سمّاکم المسلمین من قبل . یعنی خدا از پیش شما را مسلمین نامیده و مذهب غیراز دین است دین إلهی از خدا است و خرافات ندارد . ولی مذاهب همه بشری و مملوّ از خرافات است . کار تفرقه و تشتّت و تعصّبات مذهبی بجائی رسیده که اگر کسی بخواهد مردم را از تفرقه نجات دهد و کتابی بنویسد جرئت اینکه نام خود را اظهار کند ندارد تامبادا مورد حملهٔ نفاق اندازان و مغرضین گردد . چنانکه مرد جلیل القدری کتابی نوشت پیرامون نصوص امامت ولی نتوانست با نام خود آن کتاب را منتشر نماید .

باید دانست که زمان أئمّه (ع) دین رسمی دولت و ملّت دین اسلام بود و نامهای مذهبی نبود و امام صادق و یا ابوحنیفه و یا شافعی و یا مالك بن انس و دیگران هیچیك مدّعی آوردن مذهب نبودند . و این مذاهب معموله چه رسمی و چه غیررسمی در زمان خلیفهٔ مقتدر عبّاسی یعنی زمان سیّد مرتضی پیدا شد بواسطهٔ عللی که ما در صفحهٔ ۱۳۶ کتاب خرافات وفور نوشته‌ایم .ما درآن کتاب نامهای ۲۸۰ نفر را بعنوان نمونه از کسانیکه خرافاتی بنام مذهب شیعه آورده‌اند و همه از اصحاب أئمّه و خواصّ آنان بوده‌اند ذکر کردیم هرکه خواهد بآن کتاب مراجعه کند . و لذا امام صادق چنانکه در کتاب کافی باب فی ترك دعاء النّاس آمده از دعوت مذهبی نهی نموده و از آنجمله به‌ثابت ثامی میفرماید : یاثابت ما لکم و للنّاس کفّوا عن النّاس و لا تدعوا أحدا إلی أمرکم . یعنی ای ثابت بمردم چه‌کار دارید از مردم دست بردارید و به‌امرخود تان یعنی توجّه‌دادن مردم بما دعوت نکنید : زیراأئمّه (ع) تابع دین و أئمّه (ع) مروّج دین بودند و باید مردم بخود دین دعوت شوند نه به‌کسی که تابع اسلام است .

مردم ما امروز از اسلام بی‌خبرند ولی در هرمجلس و محفلی سخن از بزرگان دین و أئمّه و غلوّ دربارهٔ آنان میباشد . متاسّفانه دکانداران مذهبی

اکثرا از اسلام بی خبر و برای درآمدهای مذهبی به‌اسلام اصیل و قرآن کاری ندارند و از نام نفاق آور مذاهب دست بردار نیستند چنانچه علّامهٔ ممقانی در کتاب مقباس الهدایه ص ۸۹ از امام صادق روایت کرده که فرمود : ماأنزل اللّه سبحانه آیهً فی المنافقین إلّا و هی فیمن ینتحل التّشیّع . یعنی خدایتعالی در حقّ منافقین آیه‌ای نازل ننموده مگر آنکه همان آیه دربارهٔ کسی استکه خود را بتشیّع نسبت میدهند . و بقول آقای ممقانی، مطالبی که درگذشته جزء غلوّ و ضدّ دین محسوب میشده امروزه از ضروریّات مذهب گشته و کسی حقّ انکار آن را ندارد .

مطلب مهمّ این‌استکه خود امام صادق مدّعی آوردن مذهب نبوده و آنکه خود را بنام تشیّع درمیآورد منافق خوانده ولی مردم خبر ندارند باید مردم را بیدار کرد وگرنه دگانداران مذهبی دست از دگان خود برنمیدارند . و هرقدر بتوانند کارخود را برای عوام توجیه میکنند خصوصا که هزارسال است که در میان غالب از علمای مذهبی افکار التقاطی مذهبی و عرفان یونانی و هندی و فلسفی آمده و بهم آمیخته و از اسلام اصیل خبرندارند .

از خدایتعالی خواهانیم که ملّت مارا روشن سازد و از تفرقه ونفاق و خرافات مذهبی برهاند و توفیق دهد تا دست مروّجین خرافات را کوتاه گردانند .

والسّلام علی من اتّبع الهدی . ا.ع . ب

بعضی از اغلاط کتاب

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۳۱	۲۲	مرشدان	مرشدان و پیشوایان
۳۱	۲۳	فیض	فیض و معصوم
۳۳	۲٤	منتظر	منتظر ایشان
٤٤	۲۱	منتظر	منتظرشیعیان
٦۱	٦	آصف پیغمبر	آصف
٦۳	۱۳	سلیمان	سلیمان علیه‌السّلام
٦۸		در ترجمهٔ جملات حاشیه نوشته شود: «یعنی قطب و مرکز خلافت باش و مملکت را اداره کن» ـ «پس از تو مرجعی که به او رجوع کنند نمی باشد»	
۷۳	۷	دانش	دشمن
۷۳	۸	داد	یاد
۷٦	۸	کند	کند و پاره کند.
۸۳	۱٦	زمان	زمانیکه به او معتقدند
۸٦	۲٥	شیعه	شیعه و در زیارت جامعه کلمات ضدّ قرآن و ضدّ عقل بسیار است.
۱۰۸	۲٦	مجراص	مجرای
۱۱۸	۲۳	مصداق	مصدّق
۱۲۷	۲۰	رسول	رسولان
۱۳۳	٥	المنکروالفحشاء	الفحشاء و المنکر
۱۳٤	۲۰	المنکر و الفحشاء	الفحشاء و المنکر
۱۳٤	۲۰	حال	حال بگو
۱٤۳	۲۱	تاامام	تاخبرامام
۱٥۳	۸	بعمل	بعلم
۱۷٤	۱۲	فعلشان	مأمورند و فعلشان